

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبيه محمد وآله الطيبين الطاهرين
 حين كويده اقل خلق الله مصطفى بن راشد را بن نصر الله كرم
 در شهر شبان^{۲۳} عالجماه مقرب المحضرت اعليهم ميرزا مسعود^{۲۴}
 از جانب نواب مستطاب ناپ سلسله عباس ميرزا ادم الله
 ما مورس فطر بورغ كشت مرا كه در پيش او شغل محرري داشتم
 بخاطر تر كذشت كه او ضاع اين سفر آنچه ديده و شنيد

و بقدر قوه عاجز خود در يافت نموده بدون عبارت آرائي و طبع
 از مالي محبه استحضار طالبان در سلک تحریر و پان آورده شد
 چند جزوی نگاشته از ابر چند فضل قرار داد و در اتمام این
 فتمی عظیم از میرزا مسعود بر ذمت این بنده ثابت است که
 او ضاع مجالسی را که این بنده حضور نداشت او عالی کرد
 و اگر در عبارات سلامتی نذیر تصحیح نمود

در احوال آن
 در احوال آن
 تو هفت پطر بورغ در تعداد ولایات روسیه و اما
 و او ضاع آنها و چگونگی هر ولایت و صفات و کرم و نعمت
 در کیفیت ولایات روسیه و عادات و اخلاق

آن طایفه در امور دولتی

در اطوار مراجعت در پان او ضاع سفر و

در سیزدهم شهبان خبر قتل و فریاد و فاجعه دولت
از دار الخلافه طهران بدار سلطه تبریز رسید میرزا محمود
کردید که اولاً حقیقت این عاوده را در تشریح اخبار پامیل
عالی کرده بعد با استصواب و استرضای او حوز را بجمع تمام
دربار امپراطور برساند مخبری و تاسف و تحسیر دولت علیه
از وقوع این عاوده اتفاقیه با مناسی دولت روسیه واضح
نماید این است سوادنامه امپراطور که از جانب نواب السلطه
العلیه اعالیه نوشته شد

خداوندی راستمايش كنيم كه داننده نمان است و دارند
و بخشایند گمان و قدرت بخش پادشاهان و زان پس در
بر روان تا بناک پعیببران و پیشایان و مهران و ره نمایان
و نسیم که دانای راز خدایند و شعیان روز جزا و

برای و الای علیحضرت آسمان مغت شهبان حقیقتیه او صاف با عدل
و انصاف سلطان ملک سیستان دارای ملک بخشای عم اعظم تا بدار
امپراطور رسیده طور پسندید که در پادشاه ذیچاه تمام ملک
روسیه که ناش در جهان بگوهت و لطفش از هر حجت و دلجو و جوشش
ویرانی هر خانه و محورش آبادی هر ویرانه کشف و معروض میداد
که هر چند از حوادث زمانی و قضایای آسمانی شرمندگی خجسته
ایران زیاده از شرح و بیان است بسیکن رافت پادشاهانه
و عاطفت ملوکانه آن علیحضرت را زیاده از آن دانسته بن استظهار
و همسینان عرض و اطهار می کنیم که در سال گذشته دولت ایران
دوستی دولت بهیه روسیه بجان و دل خریدار شد و در راه
تختیل آن از رنج تن و بدلیل درینغ کرده چندان گوشه که فضل
و لطف امپراطور کشورگشا آن مقصود عمده و مطلوب کلی را در یافت

نمود اسال نیز برای است حکام همین دستسی و هشام بعضی از محام این
 مملکت این اخلاص کیش خود عازم بود که بیدار فرزند ه آثار آن حضرت
 فایض شود در این من از نجاب روزگار هفتیه الطحی آن دولت وضعی
 شد که نه این که نه و هسته تا امروز در این مملکت دیده شنیده شده بود
 و نه صورت این احوال بوسم خیال می کشید که قبل از وقوع آن چاره
 توان کرد بلی احسن بر و ناگاه حادث شد که چند آن فرصت و مجال
 نشد که برفع آن بلا و رفع آن هشا و تدبیر آن فتنه و در مان آن در
 پرداخت خدای عالم که عبه راز خان کوای وارد که این اصلاح
 درون دل راضی بر آن بود که خود با تمامی اخوان و اخلاف
 این فتنه و بلا با تلاف رسد و بدنامی چنین برای این دولت نما
 و همچنین همگی اولیای این دولت و عیان و معارف این مملکت
 ازین واقعه نامه در غرا و ماتند و شاه شاه و الاجاه ممالک این

در معرض هزار اندیش و غم پیشند و نمینی بکار و معلوم است
 که دولت ایران رنج و زحمتها و خسارت های پارس را این
 میخواست بجنه و این هداقت کیش که با آن شوق و ضرر می عازم
 دیدار آن عیضرت بود هرگز راضی نمیشد که با این سر اکنندگی
 و شرمساری عازم شود الی ایران صغیر کوسر و عالی و ما
 با تمام تمخی خصومت و شیرینی محبت آن دولت را چند با چشیده
 و آرزموه اندمکن نبود که خوشی را بنا خوشی عوض کنند و
 امنیت را با شلاب بدل نمایند بذات پاک خدای حجاب و سما
 و تخت هایون پادشاهان سوکنند که این کار زشت و کورده
 بد بجز فتنه حجاب و شورش عوام هیچ نشا و ما خذند است
 غالباً در ستم نامی نظام امثال این شورش و غوغا از عوام
 نادان بر پامیود و خصوصاً در سلا مبول که پای تخت دولت است

مکرر اتفاق افتاده و لیکن تا پار سال هرگز در ولایت محروم نبود
 دولت ننده بود پار سال که از صد مات عساکر روستیه مجال
 پردهستن با موردیکر محال بود در بعضی از ستمهای ایران نیز
 اینگونه شورش و بی نظمی اتفاق افتاد و وقت هضنا
 میگردد که دولت به تنبیه آنها اقدام کند تا اسال بار اختلافه سرت
 نموده اما دولت علیه ایران با فضل در صد و تنبه و سیاست
 و سفندین و مقام این عاده اتفاقیه پاشد و این اغلا
 که آن همه صرار و کوشش برای دریافت دیدار آن علمحضرت
 داشت و دار و محض همین بود و مست که ان شاره اندکی مروج
 قلبی و پیوستگی با طنی در میان این دو دولت به سرمد که بر کعبه
 آن دولت خرابی یافته از خصوصیت آن علمحضرت آید
 پذیرد بعد از فضل خدا بتوجه آن عزم اکرم تا جدار همه بی نظمی

این مملکت با نظام شود دیگر امروز اختیار با آن علمحضرت است
 و برای چاره این کار که با بغض حادث شده بهتر است
 که حواله با قضای رامی والای امپراطوری شود توقع و درج است
 این مخلص صد ممتند از آن حضرت از جنبه این است که هر نوع
 فو مایشی که در این باب دارند باین خلاصش فرمانده تا دولت
 ایران از ان شاره از زیر بار این محبت برآید و این صد ممتند
 با کمال امید واری و استظهار بخدمت آن پادشاه و پناهش
 و اعاقبه بالعافیه لهذا یوم دوشنبه بیستم
 شهر شعبان میرزا مسعود با چا پاری با شاق و و نفر چا پارو
 سه نفر دیگر که یکی از آنجمله من بودم از تبریز حرکت کردیم در کت
 ر و د خانه آبی معلوم شد که سواد عهد نامه که احتیاطا
 بعضی کفنتکوماهی اتفاقیه با سیت همراه باشد و آموزش شده است

کترین برای آوردن آن شهر معاودت کرد و بعد از آنکه عهد نامه
برداشتند دوباره از شهر عازم گردید در حوالی قلعه صوفیان
که از چپارخانه تبریز سوار شده بود از راه رفتن و اما ند و در
هم عوض کردن آن ممکن گردید کاهی سواره و کاهی پیاده و
طلوع صبح خود را بمرند رساند و در آنجا مشخص کرد که دوست
از آن ایشان کوچ کرده اند و کترین هم از چپارخانه مرند
اسبی سوار شده وقت ظهر در کوه کوه بایشان رسیدند
با شاق سه ساعت از شب گذشته در قریه نهم منزل گردید
شب در آنجا بسر برده صبح داخل نجوان شدیم از بی نظمی پاهای
مانده شش ساعت در منزل جنرال مرابن معطلی حاصل شد تا یک
اسب میا و آماده کردند سبب نماند توانی اسبها در چهار ساعت
شب به زار رفت و وارد قریه قوداق شدیم برای اینکه بکوه بروند

تیار و جو اسبها توانند منزل املی که چند ساعت بگذشت و یک
اسبها مشغول گشته بعد از نصف شب از آنجا کوچ کردیم و وقت
عصر وارد شهر شدیم بعد از آنکه در شهر و اسبها معین
شد وقت شام به **دووی** افتاد و وارد و پاسی از شب
در آنجا بسر برده صبح در چپارخانه ایوان اسبان را
عوض و عزیمت شهر کردیم علت ناخوشی طاعون که در قلعه
شد داشت جنرال جنجواروف عالم آنجا از قلعه پرو
آمده معلوم بود که در کدام محله شهر می نشینند لهذا کترین
از وقت رفته او را در پشت بامی که کاوانه پنجم نگاه داشته
بود پیدا کرد و او را آمدن میرزا مسعود که پیش از ظهر بود احوال
افشای با جنرال در پشت همان بام نشسته مشغول صحبت بودند
و از وقوع قضیه ایلیچی که داماد جنرال مزبور بود و او را

انبور که مطلع کرد یک کشت کو میکردند میرزا مسعود که نظر باموریت خود
 بچل در ورود شیس داشت از جنرال مزبور خواش کرد که بلد
 تعیین کرده او را از راه ابادان بگذرانند بعلت کثرت بر فراق قبل
 آن مشاع کرد و بعد توقع نمود که از شارع و لجان روانه شود
 کشت عبور از آن راه هم مشکلست و علاوه بر آن چون کادو پهن
 در آن راهیت و قدغن است که هر که وارد او و ان شود کاش
 نکامدار و لهذا سفران ممکن نیست و در گوانین کمری گوگو
 اقلایا زده ر و زووش پد نمود چون میرزا مسعود این خبر را
 شنید بعت و وری راه کمری و معطلی کارایشین است
 و رود خود بطیس با یوس کشته شب در ایروان توف نمود
 با وصف معطلی شب و غار شرججو از وقت باز قبل نظر
 اسب چا پارخانه حاضر شد لند بعد از نظر روانه شدیم چون از

از ایروان الی شیس سواره قراق منزل تبرل اسبهای خود سازا
 برای امورین دوستین که بلیت در دست داشت باشند بگرایید
 لهذا یک نفر قراق که همراه می آید میکند ارد که چا پار و اسب
 رانده شود باری در اوچ کلب حم اسب و هم قراق عوض و
 بخواش قراق اسب را پعموده سه ساعت از شب گذشته
 به قلعه سردار آباد رسیدیم تخمیا دو ساعت در پرون قلعه
 معطل و سرگردان مانده تا آنکه قماند قلعه باطل و شیس پور
 قلعه آمده تنه کرده انبور که را که داشتیم از راه چسیر انبورا
 گرفته خواند بعد از اطلاع از مضمون آن بیالافانه که در
 بالای دروازه باغ اشاق افاده است راه داد نهایت جز
 چراغ موشی و پنج و شش عدد سیمه شور برای آتش کردن و
 چند دانه تخم مرغ تبعیر کرد چیری دیگر کار سازی نشد

بی سروپائی کویا بمها نذاری تعیین شده بود از دور نگاه می کرد هر چه
 خواست میشد حتی آب مضایقه می نمود آن شب تشنه و کرسنه در آن
 پنجگانه بسر بردیم صبح زود کوچ کردیم و آنروز بعد از غروب
 آفتاب وارد قریه مامسه شده در آنجا اطفا رو بسبب
 نظم چارخانه غمیت مکن گشته در مامسه بسر بردیم و در آن
 آنروز که دو شبته پت و تخم شتر بود وقت ظهر بکمر می بست
 میخواستیم از آنجا عبور کنیم قراولان گوانشون که در گذرگاهها
 بگواشاده مارا در اطاقی از او طاعتی گواشتی ساکن کرده
 از آفتابهای آن فصل پیر آب بارش نعل شده رخ بسته بودند
 صف آن نیز همان صورت داشت که اگر مشعلی و یا آتشی بود بجا
 شدت چکه میکرد آتش با کمال بدگذرانی در آنجا گذران شد
 قانداة برای احوال پرسید و دیدن آمدنی بگله رطبی میآید

حاصل شد عذر گواشتی خواسته اطاق دیگر داد و تمهید هم
 کرد که میرزا مسعود کاغذی تفتیس نوبیه و قنادات باقی تمام
 ارسال کند لهذا در باب مهوریت و معطلی در کار قانداة کاغذی برآ
 استحضار بمقربت حضرت میرزا صالح منشی خاص که پیشتر تفت
 داشت رشته و کاغذی دیگر کوبولین و در لومسکی و تسلیم قاندا
 کرد کویا قانداة در فرستادن کاغذ اجمال کرده بود بعد از
 چهار روز دیگر که شیخ الاسلام و قاضی اردوان واقف شد
 ایام مقرر را در کار قانداة تمام کرده پیشتر میفرستند مجددا
 کاغذی مصحوب ایشان میرزا صالح نوشته شد خلاصه چهار
 روز با وضاع عجایب و غراب بخت بی تدارکی در آنجا بسر برد
 شد بعد از آنکه ایام مستوره در کار قانداة بنفت رسید از آنجا پسر
 آمده در دمی سیس بر حاملو منزل کرده و فردای آن وقت

غریب جمال او غلی سید در آنجا هم عمارت و اساس کارائین
 با کمال آراستگی مرتب بود مباحث آنجا بابا خان نام که در حق
 و مسلح قنذات بود و از ورود میرزا سمح کج را این کیری
 مستتر گشته که فدی برای ایشان نوشته و در آن اطمینان
 بکار برده و تکلیف بر هفت جمال او غلی کرده نهایت مین
 که غذا او از ایام مقرری کمبری چیزی باقی نمانده بود بار
 بعد از وصول او غلی بابا خان را نیز با کمال شدت ناخوش
 بر آنسانی حکیم کارائین در اطاق که برای جزال خجوز
 آراسته شده بود منزل کردید و بعد از عیاشی شدن همان
 حکیم با کمال دلبسته و مختلف دو دو کرده کرد و گفت اگر در من
 تعجب دارید باید هر چه رخت و اسباب دارید بالمره بر سید^{که}
 ساعت در اطاق دود بماند و خودتان در این اطاق مین با

کری

کارائین که با کمال کیزه کی حاضر و آماده و ارم پیشید و اگر دوست
 و چار ساعت توقف کرده باشند ممکن است که دود و جاسای شما داده
 شود و احتیاج بر پیشیدن صفت کوا منین نداشته باشد میرزا سمح
 در این باب لابد و لا علاج مانده و در خود را که بر پشته تصد غنیت
 دانسته راضی شد که کیدت رخت خود را در کارائین بگذارد
 که از رخت برای او بفرستد در این پن یوسف نام که در میان آل
 قلم منصب ماموری داشت و سکوکا دار جزال خجوز
 بود در کوا منین کمبری استانی باو حاصل شده حاضر شد با کبر
 پاکیزه خود را از پشتق روسی بکشند و تمام آورده میرزا سمح پیش
 و ما را نیز لباس کارائین از سر تا پا پوشانید و آن کلاهی بود
 چون کلاه شامو بنا با لوان مختلف و پیرامن وزیر عالی از کانی
 گفت روسی و بر نه از ربنمای سالداتی و کفش و جرابی کفک

خلاصه بعد از نیت و چهار ساعت از آنجا کوچ کرده بقدر نیم فرسخ از
 کراشین دوشده بودیم که سواره قزاقی بسکم غرات پاسکویچ
 که در باب زود روانه کردن میرزا مسیحی جل کراشین ماصاد شده بود و
 و از هتب او شاه میرخان و مورد همان محال پانچ شش نفر دیگر استقبال
 آمدند بعد از تقارفات لازمه که از جانبین تقدیم رسید شاه میرخان
 ماموریت خود را که از جانب پاسکویچ که مامور استقبال و معانداری بود
 انظار کرد و چوینس مراند که پاسکویچ میرزا مسعود نوشته بود ابلغ نمود
 و این است سواد مرسله او

دوست نیک محرابان من در همین ساعت از عالچاه میرزا صالح خبر من
 رسید که آن عالچاه در کراشین کمری چاشه تعجیل عالچاه مامور شاه
 میرخان بکلوادف را بابتقبال فرستادم که آن عالچاه را
 تا بغنیس همراهی کند و خیلی فرسین بخورد که در خصوص تشریف آوردن

شما کراشین کمری خیلی دیر من خبر رسیده است و باین سبب مواسفم
 که زودتر کسی را از صاحب منصبان روسیه باقتبال آن عالچاه نوشتند
 احترام گذاری خود را بجا رسانده باشم و نمی توانم که تا زمان ملاقات نیز
 بآن عالچاه افسار نازم که نظر بوضع الحالیه ایران دولت ایران
 نسبت بدولت روس در تودو ستم و باین سبب خیلی اظهار این
 شما را می کشم تا تحقیق آن مطلب شود و توقع دارم که طمانی فر
 لازم است تمام گذاری و احصا ص من نسبت بخود حاصل فرموده باشد
 والسلام

و میرزا صالح نیز احوالات را کماکان چو از وود چا پار اول
 رسانیدن خبر قتل امچی و چه جواب پاسکویچ و چه رسیدن کافند
 میرزا مسعود از کراشین و در کراشین همان ساعت صادر شدن
 احکام بقرا مسهر و مامور شدن شاه میرخان من لهدایه الی انهایه

برای حصول مطلب آگاهی داد عاقبت الامر کمترین بنده را یوم
 پنجشنبه غره شکر و نیکه اهرام با چا پاری روانه تبریز کردند کمترین
 روز شنبه سیم شکر مزبور آدم میرزا صاحب را در کجنگه ملاقات کرد
 و از تشریف آوردن نواب شاه زاده هنر و میرزا مطلع و مستخبر
 گردید و روز دوشنبه در قرقچانی قرا باغ شریف حضور
 نواب والا شد از احوالات و اوضاع شمس آنچه دیده و شنیده
 بود خدمت ایشان عرض کرد و برای بزبون کا غذای میرزا
 مسعود و میرزا صاحب که مصحوب کمترین ارسال کرده بودند چا پاری
 تعیین شد و کمترین تا کجنگه در رکاب بود از کجنگه برای جابر و حصا
 میرزا مسعود و میرزا صاحب مامور مرحبت شد بکفرسخ از کجنگه
 گذشته بود که بو کلوپنک واپسفا هپف را که از باقا
 پیکوچ بهمانداری نواب شکر داده تعیین شده بود ملاقات کرد

که با عقل خدمت شاهزاده میرفت در پنجره شمس میرزا مسعود و چا پاری
 که با شاق آقا پک کرجی مابود که برای او مهماندار بود می آمدند
 از استخانی نیز در خدمت ایشان معاودت کرده که فردای آن در منزل کم
 بوبک مسعود متقی شدیم روز شنبه دوازدهم از استخا کوچ و کل حسن سو
 منزل شد روز یکشنبه سیزدهم در کلا بستن منزل کردند در استخا با قو
 واپسفا هپف در باب ورود شاهزاده شمس استیصال غراف
 پاسکو کوچ کشکوشد او شرمی به غراف نوشت در همان روز وقت
 عصر غراف مصحوب کواد صیب منر کرجی دو عراوه کاسکه
 جمعه سواری شش زاده هنر و میرزا و معارف همراگان فرستاده بود
 شاهزاده کاسکه خیرال انجاذوف را هم همراه آورده بودند
 دوشنبه چهاردهم که بارندگی شد تی داشت شاهزاده و خواص
 همراگان سوار کاسکه شدند در قودا منزل نمودند در آن منزل

جواب بولکونیل و ایفا موف و شروه جزالی ^{میش}
 غراف استقبال بقول کرده نوشته بود که سوارکان وقت
 پینه بابا لکونیک خود در خارج شهر استقبال نمایند که در ^{پس}
 مستر در حوالی کارائین و سایر جزالان برای ^{استراحت}
 پیکر یکی سب از کارائین در دم در وازه شاد زاده برای ^{تسکین}
 جزال ایفا موف ایسی از اسبان خاصه خود باو مرمت ^{کنند}
 روز سه شنبه پانزدهم شکر مزبور که مابیش محل شدت ^{دست}
 وار و یغیس شده اول کسی که با استقبال آمد در یک فرسخی بولکونیک
 در ز چلبن بود با سواره خود بعد از آن پولیس مستر ^{شهر}
 که منصب مایوری دشت و بعد جزال ساکن که ناپ ^{مست}
 با چند نفر از ارباب مناصب پیش از آنکه نواب شاه زاده ^{بنزل}
 خود شان وار و شوند بنزل پای کوچ رفته بعد از ^{تعارف}

چار نواب شاه زاده و غراف پای کوچ با یک غراف نشسته ^{بود}
 بنزل شاه زاده آمدند صحبت اول پای کوچ با نواب شاه زاده
 این بود که بشارت باد شمارا که شکر و خور و زنده فرسخی ^{احسنه}
 بسر کرده کی ^{بهداد} و بشکر عثمانی غایب آمده لنداب ^{بیا}
 خورشالی داریم که این خبر در روز ورود شما رسید نواب ^{شاهزاد}
 جواب دادند که امید مطلق خدا چنانچه روز ورود من ^{خبر}
 بشمار رسید بهمان طریق صد مرتبه عیتر از آن خبر ^{خوشالی}
 برسد غراف گفت امید دارم که چنین شود بعد از ^{صرف}
 با مقرب الخاقان میر نظام سپاه با اتمام و مقرب ^{الحضرت}
 محمد حسین خان پیشک آقا سیاهی تعارفات بسیار ^{عمل}
 بنزل خود مرصحت کرده منزل شاهزاده که عمارت ^{قو}
 یغیس بود آرایش تمام داده بودند دو طاق برای ^{شاهزاد}

شاه زاده ساخته بودند آینه های بزرگ در آنجا گذاشته ساخته می
 مجسمی و شعله انهای سطلی با نواع لقا ویر در آنجا با چسب و ممتاب
 که در مقابل طاقهای شاهزاده اشاق افاده بود با نواع کھا
 که در ظروف گاشته بودند زینت داده و ممتاب را بسیار آرا
 فوش برده بودند در اطاق بزرگی که خارج ازین دو اطاق
 بود فوش گذاشت و انواع شیرینی و میوه و مرطبات با قند
 و چنگال شیره و بو شقا بهای مصور ترتیب داده روز چهارشنبه
 اول صبح صد و یک توپ شادمانه بجهت فتح مزبور انداختند
 و تا شام ناقوس نوحه شدند خبرالها و هنرنا آرزوی برای مبارک
 بخدمت شاهزاده آمدند و نسبت به یک تقارفات لازمه
 فرمودند چنانچه در فصل پنجم مفصلا مرقوم گشته غراف جلالت
 سفر روم و اجتماع عسکر عرب که در تعیین سفر بطریق شهر

نقل داشت بعد از آنکه ازین مسکنه رطینانی بهم رسانید روز شنبه
 پست و چهارم شمر دقیقه الحرام بمنزل شاهزاده آمد و ایشانرا
 وداع و روانه سفر کردید و هماننداری شاهزاده محول خیرال
 استراکافون پلاکی شد او قاتی که خود حضور داشت
 که رنج خدمت شاهزاده میرسید و چندین بار وعده چاشت و با
 و کشت باغ خواست هر چند روز پس خود را خدمت شاهزاده
 می فرستاد شاهزاده اسبی به خراف و کتاب کیمیا تی به پسر
 و کیمیت شال رضائی به خرافند تقارفات فرستاد
 بمنزل دابومسکی خیرال سواره در اوقون هم اسب بخشد
 بعد از رفتن او استراکافون بهمان شیره برآم
 هماننداری پر دخت هر روز خود خدمت شاهزاده میرسید
 و در خدمت شاهزاده سوار شده ببرد کشت میرفت و با

شاهزاده یکی از اسببان خاصه هم با بخشید او نیز بانی داد و تشریف
 بسیار خوب تدارک کرده بود چیزی که در آن آتش بازی عربی
 و نمودی داشت این بود که از شعله کوکر که با لوان مختلف رنگ
 طرح عمارت و مناره تبرکات مختلف ساخته بودند و عقاب و
 پیکر آن دولت روس را در وسط عمارت تپه نموده سایر ضراب
 آتش بازی از قتل موگ ستاره دار و چناره و غیره مثل آتش
 بازیهای ایران بود از جمله صنایع آنچه در مجلس نظر رسید
 خانه ابریشم بود و از کیفی نغز فراوان بنا کرده بعبت مرکب
 با لکجه صورت انجام یافته است آنچه تمام شده دستکهای
 برای پشم پله ابریشم و در کردن آن مشتمل بر چند باب اطاق
 که در بعضی پله ابریشم و در اطاقی بزرگ چند دکاب
 گذاشته و چرخ در پهلوی آن ترتیب داده دو نفر زن برآ

که است و سایرین بودند پله را در یک جو شامینه با جار و بوم
 میزدند بعد از آن دست تا ابریشم از بخت و بخت با چرخ
 متعلق میکردند و یک نفر چرخ را ب حرکت میآورد و ابریشم با آن چرخ
 میشد و هرگاه تازی می گسخت است و پیوند میکرد دستکهای دیگر
 هست برای نقادی ابریشم و آن چنان است که بواسطه حرکت چرخ
 که در اطاق دیگر است و یک نفر آدم یا اسب ب حرکت می آید میل آن
 چرخ که سر آن چرخ منحنس دارد و در اطاق دیگر واقع شد که در
 میآید بسبب گردش این چرخ و ویل دیگر که سرهای آنها در جانی
 دیگر دارد که با بوز آنها می آن داخل میخند در حرکت میآید سرها
 این میباید چندین چرخه ابریشم که بهش میآید ابریشم از آنها
 و میشود و در کسپهای مختلف بچرخهای دیگر می چید و از آن چرخها
 سیلهای دیگر و سبب این چرخ و دایح مختلف ابریشم کمالی بهم میرسد

از قریه فوایم می کنند ابریشم بد شکلی و شپووان چنان
 کامل میشود که شا برابریشم خوب انطباق می کرده در این دست
 چندین حرکات مختلف از چندین چرخ و چرخه سیما بنظر می آید که
 حیرت پند می شود چهار پایه ترتیب داده زیر آن دو غلطک
 گذاشته اند که مباشر آن کارخانه بر آن چهار پایه بالا رفته در حال
 سرعت با طراف دستگاه می کرده که هر جا بختی کسب می شود پیوند
 نمایند

از جمله آنچه ملاحظه شده در سه بود که اطفال کرجی و سلیمان را در آنجا
 زبان فارسی و ترکی و روسی و فاشی و سایر علوم متعارفه در
 بیستند تفاوت استداد اطفال چهار مرتبه بر این قرار داده اند
 چون شاهزاده تشریف بجای آورده تا که دان هر یک از مراتب
 کمالات خود را عرض کرده و بزبان فارسی و ترکی خطبه مشتمل بر

خود از صفت م شا برزاده و شکر گذاری این مرحمت ادا نموده بعد از آن
 در اطاق دیگر صفت رقص خود را در نظر شاهزاده جلوه دادند از جمله
 قرغانه بود و آن عمارتی است در مقابل عمارت غراف و در آنجا دو طاق
 طولانی است تحتانی و فوقانی مابین این دو اطاق اطاق کوچک است
 که بعضی شمشیر و اسلحه دیگر مقابل در تر کنهای مختلف بدو در آن قرار داده
 قب سجده آخشفه که کوله توپ جرزده و کشته است در آنجا ملاحظه
 و در آن دو اطاق بزرگ نمک فرو کنده که قاب آن با قاب تازه
 متفاوت است و باین سبب از کار افتاده می هزار در اطاق دیگر کوله
 توپ و موشک جنگ و اسباب استخوان بار و طا لبهای مختلف توپ
 و غیره الگ بود از جمله دستر خانه و لایقی بود آن نیز عمارتی است
 مشتمل بر چندین اطاق زرینده که در شعبه از کار در اطاقی قبل
 کا نه نشسته مشغول تحریرند از جمله دستر خانه لشکری بود آن هم عمارت

بسیار عالی نویسنده کن امرش که کشند کان نشسته ولایات در آن
 و فرغانه کار می کشند روز پنجشنبه دویم ششذی حجه الحرام نواب شاهزاده
 غزیت پطر بورخ کرده جنرال را ایضا موف که امور همانند اری
 کاسکه برای شاه زاده و کاسکه دیگر برای میر نظام و میرزا مسعود کاسکه
 دیگر حجه میرزا صالح و حکیماشی تدارک کرده باقی دیگر متزین سوار سبکی
 خود شدند شاهزاده وقت عبور از رودخانه غراف بدین طرف
 تشریف برده از او وداع کردند و روانه مقصد شدند من حرکت از
 شمس چهار ساعت بغروب آفتاب مانده بود بعیت شدت باران
 ۲۸ و دس در مدت ۸ ساعت طی کردند در چهار ساعت شب و در
 چهارخانه فاروقا شدند اینک در شدت بارش از تیس حرکت
 باعث این بود که غراف پاسکوچ روز حرکت خود که منزل
 شاهزاده آمد ابرام و هراس بسیار در باب حرکت نواب شاهزاده

از شمس و غزیت ایشان ببت پطر بورخ نمود و می کش که اگر دولت
 ایران با دولت روس خویش اتحاد دارد باید نواب شاهزاده حاکم
 نیز خواهی و وکالت که از جانب نواب مستطاب نایب اسطه در
 بدون تعطیل و توقف روانه در برابر امپراتور روس شوند و الا آن کمان من
 بجنگ و خصومت من الدولتین بیشتر از دوستی و دوست میرود بعد از
 این کشکوها نواب شاهزاده غراف را از غزیت خود شان طمان
 و خاطر جمعی تازه داده فرمودند که روز پنجشنبه بلا شبه از شمس حرکت
 و باستصواب صحت جوی و خیرانه شیشی نوزاد پطر بورخ خوام
 شد غراف از استماع این اقوال شگانه خشنود و خوشحال از
 منزل شاهزاده پرون آمده بمنزل میر نظام سپاه با تمام وقت
 در منزل میر نظام تیرمین کشکوها را سجدیکرد از ایشان تصدیق
 خواست ایشان هم او را با سخنان مودب اسلوب و دلایل خوب

و صدق و عدای نواب شاه زاده هیسنان داد لندار روز معهود و نواب
 شاهزاده رحمت ابران را بر خلاف وعده خود ترسیح داده در کمال
 بایش از پیش حرکت فرمودند و بعضی شایخ که از قبل رودخانه
 و کلبه و پل که آن روز عرض راهش پاره شد اول پل کو بود که در
 بنزل مانده از سه آن پل عبور کردید همین پل و کلبه ای که مقابل آن
 واقع است از اینه سفاطای است که با بسم او موسوم شده است
 و اعداد والی کرجستان در آنجا مدفونند و آن مکان قبرستان
 مخصوص طایفه ایشان است و آب رودخانه قراچای که بزرگ
 و کرجی اورا عرقوه میگویند در آن حوالی داخل گوی می شود
 روز جمعه سیم ششم مزبور ابران باز با کمال شدت پیارید و وعیت
 از روز گذشته از قافله فوار حرکت نموده ۲۴ و دس تراه
 نموده در محال دو شد منزل کردند و شد محال نبرگانی

و چندین پاره ده دارد و رعیت بسیار که مستحق بزرگان کرجستان
 اگر چه قرار مالیات و نایات ایشان همان معامه و قواری است که در عهد
 اراکلی خان معمول و منتهی اول بوده است حکام و ضابطین رودسیه
 بر جمع آنها پیروز شده اند لیکن رعایا اگر کشیدن چکار بسیار از عار و شرم
 در همین منزل مجذبه کترین بنده مقرر کردند که هر روز پیش از ورود
 شاهزاده بنزل رسیده جا و مکان شاهزاده و مقیمین را بروی تماشایی
 شخص و جاسوس نماید و دستور اهل تیر با شرفین خراجات بومیه
 که از آن قرار رفتار نمایند روز چهارشنبه چهارم شومر بورازده
 کوچ کرده بعد از طعی بازده و رسیدن کاداشین آند فود منزل
 پیش از حرکت از پیش در باب کواکین هسنان با عنراف گفتگو
 بودند از پیش الی بطریق و رخ که در سه مکان کراشین تعیین کرده اند از
 شاهزاده عموماً موقوف شده بود طعمه همان شب بدون مراسم
 جشن

در همان منزل بصبح کوچ شد روز شنبه پنجم که از کراشین حرکت شد
از میان آبوی آنه فودع بود در پرون ده بقدر پنجاه شصت نفر
از اسبهای عثمانی مشاهده شد که در قلعه اخسفه پیرو آسجا
با قراول مشغول جنگی بودند نواب شاه زاده ربیث ن رحم فرموده
بمسئله وجه غایت فرمودند بعد از طی مسافت ۳۷ و دس دروا
استخوانه قاپتاورد که از جانب دولت ساخته شده است بتذول
اجمال فرمودند ما بود حلافت ضابط محال که با صطلح کرجی
موتو و یکونیش و دس بتزلزنده با شاق نواره محال
و بعضی ارباب مناسب باستقبال آمده بودند بمکی مور و شاق
کر دیدند روز دوشنبه ششم از عمارت قاپتاورد
کوچ و از کدوک آسجا که فراز از آسجا کوبدا کور می گشتند
عبور و پست و یک و دس راه طی نموده در چا پارخانه قوی

منزل کرید قریب یک فرسخی قوی باوصف اینکه شتا و یک روز
از محل گذشته بود برف و فوز داشت روز سه شنبه
هشتم شرموکب سعود از قوی حرکت کرده غزیت لادوس بنو چا
نفر سواره قزاق و شتا و نفر سالدات و کچرا ده توپ از راه
استیا طی که از ایلات مختلف کوه شقا زد آتش در قوی اما
و ما مورد کاب بودند و چنین چند نفر صاحب منصب از آن جمله
قو لکونکی بود اقا و وف نام که تعمیر راه انطیس الی
ولاد شقا ز با و سفون است و بر سا که بسنح خطیری از مال
خرج کرده بسینکزار و ک شش و پسی در شارع بهرید و پها حرا
بشود و ضن عبور کاسکه و توپ معطل حاصل آید موکب سعود
از طی شازده و دس وارد چا پارخانه فاضی ملک که در

دره شک و مطول افتاده است شده در آنجا قلت بگونی چای
 که برای جمع نمودن سیورسات پیش رفته بود وارد و در کوه
 نمود که جماعت چمن در شش و دسی لاد من صحت و اربند
 مراد در صین عبور تعاقب نموده چپند کوله اذ افتد من خود
 به لارس رسانیده صاحب منصبی را که در آنجا است اخبار کرد
 و او یکراده توپ و قدری سالدات با آنجا فرستاده که آن
 جمعیت را از هر طرف که نمایند باشند پراکنده سازند
 بعد از ساعتی که نواب والا بجان مکان رسید تا کوه
 همان جماعت چمن و کپس از پشت کوه که بخل بود با آنها
 شک کردند از این طرف نیز ملزمین و سواره قزاق پیاده
 بر هر جا که دود شک ایشان نمایان بود و صدای آمد توپ

دعد

و تنگ می انداختند در این بین کوله از جماعت منور آمده باز
 حسین نام چاک سوار سرکار که حبیبیت می کشید بر خور و جنرال را
 پیغامف همانند از جمعی سالدات را بصعود کوه و داندن کوه
 دستا نیافرستاد که و هماد و عزا ده توپ در آنجا گذاشت و خود
 با صاحب منصبان و سواره قزاق در رکاب نواب همراه بود
 آمد پیش از نور و نواب شاهراده با آن مکان سالداتی که از
 بدفع آنجا است آمده بودند توپ و شک بسیار است سکایان
 و چندین دفعه بپوش برده بودند که بگه سکایان را که
 از آنجا پراکنده نمایند ممکن و میر نشده بود زیرا که سکایان
 و امنه کوه و نیز در جان و سنگهای کران است از قزاق تقریر
 از و سخا اکثر اوقات کار آنجا است همین است که آمده در آن کن

مین سکو بکنند و مترصد ترودین پاشند که اسیر کرده بتوسط کلبه
 و کتاور که بعضی از آن طایفه مطیع دولت روسند بروسیه میفرستند
 از آنجمله ما بودی در این اوقات لیر و دستگیر ایشان شده بود
 بر چهار منات از قید محبس تخلص کرده بودند باری این منزل ۳۲
 درس مسافت داشت از قریه الی چابارخانه قاضی پیک شازده
 ورس و از آنجا توره پالشت ورس و از دره یال تا کلاششت
 ورس است از چابارخانه قاضی پیک شازده با کمال صعوبت در میان
 دره کت اشاق افتاده است دو ساعت بغروب آفتاب مانده بود
 مسعود وارد لاریس کردید بجز در رود کپاشی مثل زخم بیا زوی
 حسین زبور انداخته پاره کلوله را که در زخم او مانده بود وارد کرد
 و سر هم گذاشت و بازوی آن طفل صپ و ضعیفی کرده روز چهارشنبه

هشتم از لاریس حرکت شده بعبت کئی دره و صعوبت راه اطلی دوازده
 ورس بانب اقیاط از ایلات مختلف مرعی و ملحوظ میشد بعد از آنکه در
 نام شد در راه وسعت بهر ساید و کیر بای احتیاط بنود در پنج ورس
 و لاد فقاز خزان ما بود کوار دو سو ف ماکم آنجا
 بمستقبال آمده احترام تقدیم رسانید سالدات قلعه که زیاده از دو
 نفر بودند در خیابان قلعه مستقیم قلعه که خیل شکوه و سفا داشت
 باقا نون نظام صف کشیده همین که نواب والا داخل خیابان شدند
 همه شکیست کرده پیش رو طبل و سایر سازها که داشتند زدند و احترام
 عسکریه بجا آوردند روز پنجشنبه غم که روز عرفه بود کوب
 مسعود در لاد فقاز ترف و کت نمود بعد از ظهر که خدا
 طایفه کتاور آمده شرفیاب حضور والا شدند طایفه فرزند
 زیاده از یکزار نفر میباشند که در کوههای پست و دشت رس

می نشیند نواب شاهزاده نوازش بسیار در باره ایشان فرموده
از اوضاع و کدز آن جماعت بدان تحقیق و نموده و ایشان را
نمودند ما دام که در ملجای این روس نبودیم کسی از قشون روس
و کسی از طایفه چچن و کپس از آن و تعزین ما میرسد تا
اطاعتی که بدولت روس داریم و در مقام ضرورت قشون
توپ با کاسازی می کنند احتیاط زیادی از چچن نداریم نام
بزرگان طایفه نخادر یکی جان خود بود یکی و طاروف
بود که هر از پادشاه روس نشان طلا و نملک که از قبضه شمشیر
اویران می کنند و بشد و دین اسلام نیز او عامی کردند و دین
روز حوالی غروب آفتاب سالداتی که در آنجا بودند با قونون
نظام در مقابل عمارت نواب سانهزاده رو مشرق حرف کشیدند
و بعد از آن شش شک را بتقدیم رسانیدند او عیبه نماند را با او

ضرب موزیکان که غالی از تاشری بود او نمودند روز جمعه و هم
ذی تجبه که عیبه معنی بود در اول و هفتاد نوب شد نواب شاهزاده و
احمال عید صحنی را معتبر اسکان در آنجا بمل آورده نهایت که سفندی بی
برای قربانی پیدایشد حتی خیرال آنجا آدم فرستاد از راه طایفه کتای
توپ یکصد روس کوفته آورده اکثر آنها بخت و لغ کوش داشت
خاصه یک کوفته بی چ و عت بهر سید کار گذران و معتزین پول
با سرای عثمانی که در آنجا بودند تقسیم فرمودند روز شنبه از دو
شهر بعلت ناتمامی کاسیک و عرادو باز در اول و هفتاد نوب کشیدند
چون زیادهای عمده و آب و قه طر سرکار و قنرین از آنجا مرحت بیت
کرد و هماننداری برای ایشان لازم بود شاهزاده بخیرال احدون
بهر امور استراکافون پکلرکی و ولایات مستقر در روسیه
مسئله اشکات نیز نوشت و از رفتار او نسبت با ایشان در مدت

شپس اعظم رضا مندی نمود و نوق کرده که محمد زاری تین نمود بقیه
 قزمین رکاب را بر مد برساند و چون در مدت اقامت شپس بر
 یک از جنرال روسیه ایشانی فرموده انعامی کرده بودند و جنرال
 جیحوا زوف پدروزن قریبا بدو ف ایچی بر لجوی و شفته
 اولی و احق بود رستم ایشانی باور شسته کی از اسب ان صده
 سرکار را مصوب علی محمد پیک میر آخر حجه او فرستادند عمده شاه
 زاده و کین هر نظام که با امیر آخر نو داد شفا ز حضرت
 اضراف یافتند همگی سجده نفر آدم و شست و پنجره اسب و آب
 بودند روز یکشنبه ۱۲ وقت صبح کاسیک و عواده را برای تین
 رکاب و عمل بارها حاضر و موجود کرده بودند معارف و نضر
 در یک کاسیک و سایرین سه نفر و چچا رنفر در یکی از اولاد شفا
 حرکت کردند یازده کاسیک سواری و پانزده عواده بارکش

که عمو کارخانه و فواشان و نوکان حسره ان نیز سوار کن عواده با بودند
 تمامی قزمین رکاب از اعلی و ادنی چهل نفر میشدند بعت حسب طراز ایست
 مختلف بمشرف سواره و پنجاه نفر سالدات در اطراف کاسیکها از اولاد شفا
 حرکت و در برابر عواده در این من کاسیک میشدند تا آن که از همه عجب بود و
 کاسیکها نیز بر آن بسته بودند بعت سر شپس این خیابان و عمارت کج
 شده و سیجا رم کرده بنای کلدان دستن گذاشته ناکه طاب و طعمی
 آن از هم جدا شد کاسیک بزمین نماند سجده الله که هیچک را خندان
 آذاری رسید غایت چوپ کاسیک پای جنرال آنها که میخواست سوار
 در و شفا شده نواب شاه زاده را مشایعت کند بر حوزد سجدی پای او را
 آذره ساخت که دیگر ثوانت سوار شده نواب شاه زاده مشایعت کند
 در این روز سوکب سحر عبدالعلی مسافت ۲۵ و دس در اولاد و ک

تزلزل بجا و نمودند روز سه شنبه ۱۳ پنجاه سواره و چنجاه پیاده
 و یک عراده توپ بود در اطراف کالکده از آرادون حرکت و غریز
 ارواح شد بعد از عبور از کوه شفت ز کوهی و کدوکی در سه راه که با شفت
 باشند تا محل دیده نشده است در همه جا چمن و مرغزار است و کنار آبهای
 خوشگوار و با کمال شرح و آسانی مسافت راه قطع و طی میشود از قراقرگ
 می رود عرض راه همه الی بطور بورخ باین صورت خواهد بود اگر چه این دولت
 جنبه زراعت بهترین اماکن است لیکن بعبت شد شش چمن و کهنس و
 چوکچک در آن مکانها زندگی رعیت کمال شکل را دارد زیرا
 که سمت شرقی که طرف بین راه است موطن و سکین چمن و کهنس است
 و سمت غربی که دست یار است افراد نکهنس طایفه چرکلیک
 که با حب الامرا پرا طور از مهاجرین شده و لیه و از سایر رعایا بعد
 سی هزار خانوار رعیت آورده در آن محالی سکین خواهد بود و همچنین

مورد

و تا و نماند و قعه رازیا و خواهند کرد تا رعایا بسیر قشون قراقرگ
 و قفق در آن باشند عجب حال نشانه در فضل او صنایع و ولایت
 رئیس که این قبل چیزها حاصل آن فضل دارد و محرم و مرقوم خواهد شد
 بار پنج و دوس منزل نامه ما بودی که در ارواح نمی نشست
 با اتفاق چند نفر صاحب منصب و بزرگان چرکلیک که مطیع و مشا
 دولت رو من شده است بقبال آمدند احترامات لازم رتبه می بخشید
 اکثر آن چرکلیکها مسلمان بودند و در میان ایشان حاجی و محرم بسیار بود
 و سان ایشان بمان جعانیای قزاقان است و در مسند
 چهار دهم از چا پازانه ارواح کوچ کرده و غزیت به طرین و غیر
 شد مادر پاول پرا طور سابق بچل سال قبل از این این قصبه را
 بنا کرده است و قعه مضبوطی در آنجا امدادش نموده و با سیم خود
 مسی در همین منزل سواره و پیاده و توپ نیز در رکاب خود دارد

خالی از احتیاط بود و در دو و دو مس قصبه عمارت برای کارشن
 در کمال آراستگی اعداد کرده اند و در دو خانه **ماد و فاکد**
 بزرگی است از طرف مین عمارت کارائین میکند و چهار ساعت
 بغروب مانده موبک والا از آنجا عبور و در قصبه منزل کرده و در ^{جنس} **مصا**
 و بز رکان قصبه قپ بچکل بواره در حوالی کارائین میوزار کردند
 همین که نواب شاه زاده و حسن صحن منزل شدند بقدر دو بیت **نفر**
 سالکات که در آنجا صف کشیده بودند پیش رفت کرده **طبل شیب**
 زدند و احترامات عسکریه را بجای آوردند **روز چهارشنبه**
 ۱۵ شمر در قصبه **فطر بنه فراط** توقف داشتند و حمام **باب**
 که رفع رجوع نبود در آن قصبه بود و چند نفر ناصر صاحب دولت
 از ارامنه نعلیس و آن طرفها در استیلا قشون شاه **علین**
 محمد شاه تاجار از نعلیس فرار و در آنجا **سکن** اختیار نموده

عمارت و باغات رنگین اعداد کرده اند سنایت از چکا رها و شاهی
 خیلی سز فر بودند **رو پخشینه** ۱۱ شمر **مکام** طبع آفتاب از
فطر بنه فراط کوچ و بسبب راستی و امنیت راه بدون توقف
 رو بر او عت بودند باز صفت **نیکه** در ۳ چار خانه که **چخلادنی**
 و **سالداتکی** و **پافلاوسکی** باشد **اسبان** کالسه و عراز
 عوض گردید باز در دو ساعت و نیم ۵۵ و در صحنی شده و اردو چاک
 خانه **بالین** پوستکی گردیدند بعد از صرف **نهار** و در صحنی دیگر طی
 نموده قصبه **بغورسکی** وارد شدند منزل و **ایقامت** بسبب
 بعد مسافت این منزل **استند** عا کرده که **نواب** و **الاشب** مسافت راه
 طی فرمایند و از حرارت آفتاب و بخار راه منزجر نشوند **سیکن** برنگان
 و صاحب **نصبان** **فطر بنه فراط** اندک **جنس** طی که از ایلات
 مختلف **دش** راضی شده که **استند** عای او **مقبول** کرده **روز** **خجعبه**

ثر نواب والا از چغورسکی باب کرم تشریف بردند و قیصر نیه و اط
 در باب عزیت آب کرم که با جنرال و ایفامف لنگر شد و در
 بر این بود که امیر نظام با اتباع محض در خدمت شاهزاده بوده و سیاه
 همراهان در چغورسکی توفیق کتبه نهایت مین حرکت آنقدر
 معلوم کردید که در آب کرم جنرال افشانی است و همچنان صاحب منصبان
 و وزیر کان روسیه در اینجا بسیارند و برای مبارک باد نوابشاه
 زاده مجمع بال نیز آراسته فرمایشند لهذا میرزا اسحق و میرزا صالح و
 حکیم بابی و بعضی اشخاص دیگر علاوه غلظت مین شده کلاکت لفظ
 از اعلی وادنی در رکاب نواب شاهزاده روانه شدند و از
 جماعت روسیه سوای جنرال و تلایع او دوسه نفر دیگر بودند
 که از ولاد قفقاز به کب سیمو مقیم شده بودند تا در کار این قضیه
 نمایند از آنجمله یک لادروف پوکوینیل بود و پوطلو کلو

نیز بود که بسید رفعت مقتدرین اپنی تخت که در عهد شاه لای بهر اطوار
 غوغا و شورش کرده بودند او را از منصب عزل و در جنس سالدات نموده
 بودند و این اوقات منصب پوپا و چیک که اول منصب است
 رسیده بود از چغور و یکی ال اپنی موچیل در س
 مسافت پناش یوم مشنبه ۱۴ که نواب شاهزاده با غلظت مین و
 خاص در آب کرم تشریف داشت چیزی که قابل تحریه باشد شایق
 نیافت از عمله و کین غلظت مین که در چغور و یکی مانده بودند میرزا
 شاه بنوع بجا نزاری ایشان مشغول بود یوم یکشنبه ۱۹ سحر
 چپاری از آب کرم وارد و بعد از ورود چپا ر میرزا شانیور غ
 حب الا حضار جنرال و ایفامف روانه آب کرم شد میرزا
 آسین و فوادوف متوجه امور محاکمه ارسلی باز ماندگان کردید
 روز دوشنبه ۲۰ نواب شاهزاده از آب کرم تماشای

نوشاب رفته بودند که چپاری نیز وارد شده موافق نوشته مهیر
نظام قدری پول دکشتری فیروزه که در آنجا ضرر شده بود از صندوق
دار سرکار دریافت کرده معاودت نمود و نیز همین روز ارباب نصب
پغور یکی آمده از کترینان وعده کرده باغ مای بود فرسنگین پوچی
که باغی بسیار خوب و دلگشا بود خیا محسب باغی نسبت بکترینان معلوم آرد
اقام کل دریا صین غریبه در آنجا مشاهده شد یوم سه شنبه ۲۱ شمر
که نواب شاهزاده در آب گرم و آن طرفها تشریف داشتند بجهت از
طلوع آفتاب گذشته قریب به هزار سواره قواکب بجال تعلق آنجا
عبور کرده به شیبس رفته و با مورخند عثمانو بودند و در میان آن قریون
سواره بود در منزل کترینان لحظه توقف نمود و میخواست که اصل من
ارامنه محمد صفا را صفا ن است و نصب پو لکو فکی دارم از قواکب
خبر باری سید محمد علی شای مصری جمعیت و قشون بشماره
آذینه

الروم آمده آگاه است و قشون با این علت با نقل تمام میرد
و نیز همین روز قریب بیصده عراده وارد پغور ابلی کردید که بارها
آنها کلا و اسباب جراحی و طبابت بود از قواکب تیره رار و سخا آن
ادویه سی هزار پوط بود که هر پو طی پنج من دینم تیریزی باشد و نیز
حالی حصر کینه فخر سالدات ، بود تقریباً آمده در پیش روی عمارت
حاکم قصبه که آن عمارت محض برای نواب دالا شاهزاده آراسته
شده بود صفت بسیار بعد از آنکه مغرب شد و از ورود موبک مسجود
در بره ظهور و حضور رسید مستحق منزل نواب شاهزاده را عرض کرده
معاودت نمودند روز چهارشنبه ۲۲ شمر همان سالدات
و صاحب منصبان وقت حصر معاودت سابق آمده با نظام در
میدان مسجود صفت کشیده قبل پیشور زوند قواکب را استجدیه کرد
وقت عذوب متفرق شدند روز پنجشنبه ۲۳ شمر مزبور سوار

قزاق از جانب نواب شاه زاده وارو وسط بن نوشته هیر نظام کتبه
 شال علی و یک علقه کبوتر فزوزه که دور آن کگل بود با یکدیگر چ طلا کتبه
 طلا کوب از صندوقه کار برده باب کرم بود **روز جمعه**
 ۲۴ شکر مزبور وقت ظهر نواب شاهزاده از آب کرم مرصع کردند
 یکی از سه ان بان فیصل اوضاع را چنین بیان کرده که در وقت
 نایش سواد شکر اجودان جزال انشف اما فویل استقبال
 شاهزاده آمد قوب دروازه شکر فاندات پیش از کرده جزال خود
 در و منزل نواب شاهزاده را از کسکه پائین آورده منزل
 برو بعد از عرض جزالان و صاحب منصبان دیگر دادون را پورت و
 تین آورد و فادس بصرف چاه و هتوه پر دخت و با هر یک
 همراهمان غارفت هزه بعمل آورد منزل نواب شاهزاده در عمارت
 بهر اطری فرار گرفت و آن عمارت است بسیار عالی شستل نواب

مقده و هر یک مزین بزینجای مسته اوله دور پیش روی عمارت
 از اول تا آخر آن حین ابی ترتیب داده اند و از هر طرف دو قطعه
 درست سایه دار کاشته باین درخت کگل کاری نموده و محجری از
 چوب ملون برنگ سبز از دو سمت ساخته اند وسط خیابان را از یک
 نرم سطح نموده اند که دو ساعت بغروب مانده مردمان در زمان شکر
 خیابان بترج مشغول میشوند و سزندگان ساز میزنند و در چنین خیابان
 عمارت حوب بنجاستیقیم و هت شده و شکر پائین دره وسیعی شکر
 افتاده است که از کوه های حوالی چشمای کرم بسیار جاری است
 و بزرگترین چشمه در کوهی واقع است که پائین مشرق و جنوب
 خیابان است و در آنجا دو حمام بزرگ بنا کرده اند آنکه در بالای
 کوه است از انبیه پوملوف و سیاسم اوست و آنکه در سطح
 دره است مشهور بکمام تازه و هر یک از این حمامها شتل بر سه قطعه

و بر قناری تخمین چندین جمرات است و در هر جمره حوصی زیاده بر قدر
 که ترتیب داده که دو ممر از آب گرم و سرد معدن با سخا آورده
 که هر کس بجز اندازه که خواهد آبراکرم تواند داشت و هر وقت
 بخواند زیر آب حوص را کشیده آبرمانزه تواند کرد ما من این دو
 حمام درجه شتل بر چندین درجه است که تراش ساخته اند و در
 آنجا محجری کشیده و آن پناه منتهی سطح فوقانی حمام تازه میشود
 که از آنجا میآید و شمالا دو درجه دیگر ترتیب داده اند که سطح
 تحتانی حمام تازه میرسد اطلاق که از جانب دولت بمعالجه در
 مرضی تعیین شده طبایع آبها را تشخیص کرده هر کوزه مرضی را
 علی حثاف طبایعیم با ستمم حمامی مقرر می کنند و برای
 اقامت گرم خانه و جابه کن دستور العملی نوشته بدو بار
 حمامها چسباندند و برای تعیین وقت برای مشتری که عت

ندارند و همیشه بهم وصل کرده ریک نرمی یکی از آنها رخیته اند که در
 مدت چند دقیقه از شیشه بشیشه دیگر میکند و در که شرقی و شمالی
 هر یک هر جاشه است و برای هر یک علی سطل الحاریه حمامی از
 چوب ساخته اند از سمت پرون برای حفظ سرما که با کسی کشیده اند
 و صورت اینها که از نخیال جنرال اما فویل رسیده و مسامرات
 از آن کشیده بود و کیمید و محمل مرار با جاست بر آورد شده و برای
 استحصار امیر اطور فوستاده اند که در صورت اذن و اجازت
 شوند این روز با بعلت جنگ و حضومت رومی و اامینی از ایالت
 اطراف که تطیع و تحریص رومی شورش کرده بیشتر از سه هزار
 جمعیت کرده اند و منظر فوستند آیند و رونه کمتر از هر سال
 که رای خانه علی قدر مرتبسم سرما به محمل و خچومان میشود که رای منزل
 امیر نظام هر روز که کیمید ریال و کرایه منزل میرزا مسعود هر روز

۷۵ ریال بوده است میرزا صالح که معنت سال پیشتر ایام ماموریت
بفارت انجمن در آنجا سه روز توقف کرده بود پیشتر از یک حمام
و یک خانه مختصر خیزی ندیده بود اکنون آب و سیب می رسیده که او
در شناختن عاجز و متحیر بوده است خیابانهای تازه متصل بهمین خیابان
و سطاتاکر کوهی که در سمت شرقی خیابان واقع است ترتیب داده اند
و در اطراف بعضی از آنها تاک کاشته و در نظر دارند که از آن
طاقی سر تا سر خیابان برای شرح تا شایان بزند و نیز اراده
دارند که از سنگ مرمری که معدن آنرا در آن حال پیدا کرده اند
در ضلع بازنند و صورتهای سنگی که می تراشند در این شهر هر شب کیشند
حاکم در عمارت بهر طوری بله میدهند و زنان و مردان کسب را
دعوت میکنند دولت روس برای مصالح کلی آب گرم را که
حقیقت مردم منافع کلی از آن شل می کنند و سهله آب و دی آن

آن سرزمین کرده اراده دارند که این ولایت را آباد و محصور نمایند
و باطل چند نفر از جنرالان و دیگر صاحب منصبان در آنجا خانه ساختند
و در بنا کرده اند و گروهی از افاضلی هم در آنجا راهم در حال آن سکنی
داوه و دوات سبزه و باغهای بار آور برپا نموده اند و دو فوسخی و چهار
فوسخی این شهر آب آسن و آب ترش است که در هر یک از آنها هم عمارت
و دوقی و صهارتی ساخته اند و جمعی رعایای نظام منته و روس
ساکن کرده نواب شاهزاده تاشای آب آسن رفته بنهار همان
جنرال اما فویل شده و کیش در آب ترش بسر بردند از غرضی
که در آنجا مشاهده شد پارچه سنگی بود بزرگ که میان آن معاری
کنده بودند و اطراف آن زمین ساخته و در حصار خارج آن بهره
از اوراق شهاب مختلفه بمنجه شده بود نوعی که اصدی را در این
شبهه بینند که ورق شجر سنگ شده و نیمی شاد بر این ادعای فوسخی

خواهد شد که عموم سکه از اجزای ارضیه ترکیب یافته است و چون
 برآسه جوهری عظیمه نیت نواب شاه زاده در آب گرم بکوی بندر مشه
 مشرق و شمال آن و نیت تشریف برونه جنرال اما فیلد نیت
 برای یادگار ستونی سنگی در آنجا تراشیده نصب کرده اسم نواب
 شاه زاده و تاریخ ورودشان را در آنجا مکتوب نموده و نواب شاه زاده
 شعری مناسب هم در آن مرقوم فرمودند روز شنبه ۵ بهمن
 ذی الحجه احرام از بغداد مسکی حرکت شد بعد از ظهر ۱۵ و ۱۵
 چهار ساعت بغروب آفتاب مازندران سوک مسعود وارد قصبه ^{کسند}
 کردید و آن قصبه است معتبر و زیاده از ششصد خانوار رعیت دارد
 و اکثر رعیت آنجا از طایفه فوفای است که بزکشیدن پکار
 پادشاهی بر می دارند لیکن پکار ایشان نیز قواری دارد
 اگر زیاده از پکار مسترود کار کنند مستوجب هرت می شود

ساعت قبل از ورود نواب شاه زاده دو هزار صالوات با صاحب منصبان نیت
 وارد آگندروف شده و یکشنبه نوبت بود که پاره کثیر ایشان
 تازه بودند لیکن کثیر ایشان صاحب منصبان آستانه شاهی جلالت داشتند
 موافق خواست جنرال واسپتقا پتیر نظام و میرزا اسمعیل
 از منزل خودشان پریشان آمده نورمیدان نواب شاه زاده
 که میدان طولانی بود مشرق مستقیم آنها را تا شام کردند و یکشنبه
 همه شرمز بود که صبح از آگندروف کوچ و رفت نود
 ورس علی شده در شتر استوار پول که عاکم نشین شقا ز لپستان
 منزل کردید منزل نواب شاه زاده و قلمزین رکاب کلا در عمارت
 جنرال انیت اما فیلد تیسین شده بود و جنرال خود بعلت
 شورش ایلات مختلف شقا که بر قطع و تخریب دولت روم پادشاهی
 کرده بودند در آب گرم توقف داشت و از آنجا قشون فرستاده

بود که ایلات را پنهان نماید **دوشنبه ۲۷** شمر رجب **۱۱۳۳**
 بنبرالان آنجا نواب شاهزاده در استوار پول کشد و توش
 فرمود تمامی که در عمارت بود کرم کردند نواب والا بجام تشریف برد
 بعد از پروان آمدن از تمام سه فرج صالحات که از آنجا عبور و
 بکنک رومی مامور بودند با خبرال کشتانت و وزن که
 بسرواری این سپاه تعیین شده بود **۲۸** شمر رجب **۱۱۳۳** و صاحب نصیبان
 برای ملاحظه نواب شاهزاده با نظام از پیش روی ایشان گذشته
 و احترامات عسکر تقدیم رسانیدند و وقت عصر شاهزاده را تکبیر
 باغ خبرال انشت که ضمیمه عمارت کردند شاهزاده با خواهر سزین
 داخل باغ شدند زیاده از چهل نفر عسکر موزگان در باغ مشغول
 سازندگی بودند زنان و عسکران نیز بکان شمر بسته بسته
 در خیابانها که باریک زد و وزم مسطح بود تفرج و سیر میکردند کجا

فزونی که در وسط باغ مرتب شده بود شاهزاده در آن نشسته و عمران
 در خدمت ایستادند بعد از غروب آفتاب اطراف و خیابانهای باغ بنا
 کجا چرخان کردند سازندگانی م و انواع سازها که داشته میزدند
 آوازهای شادمان و مردان در آن باغ مشغول سیر بودند جزا
 واسبقا مہف پان وقت نم شیرینیا و انواع بستیا در آن
 شب صرف کرد روز **۲۸** شمر رجب **۱۱۳۳** استوار پول
 کوچ و یکصد ۱۱۴ و دس راه طی کرده حوالی غروب آفتاب در قریه
 مد پوچ که در کنار رودخانه پولپک واقع شده منزل کردند
 بعلت ناگواری آب آنجا یک عت از شب گذشته کوچ و دو عت
 از روز رفته وارد کاشین دانوچی **۱** که اول کاشین
 قواق دون است **۲۹** شمر رجب **۱۱۳۳** و **۳۰** شمر رجب **۱۱۳۳**
 کاشین شدند بعلت آب آنجا که همان آب مدیر یک بود وقت

عصر از که را این کوچ چهار ساعت از و پنجشنبه که نشسته بخار آب دون
رسیدند یوم پنجشنبه سحر که چار ساعت از و که نشسته وارد دکن کردند
شدند یک نفر بنرال مایه بود که از فو و پسرکس بهتقبال نواب شاه
امور شده بود کشتیها را کجا رود خانه دون آورده منتظر بودند
مقدم ایشان بود عصبه از تقسیم لوازم استرام در خدمت نواب
سوار گشتی کشته آب دون را که در عبارت و دس عرض داشت
عبور و در قصبه اقصای که دکن رود واقع شده است منزل
کردید رودخانه و عدیل و فبره و دنیای مغربی از اطلال متفوق
جاری میزند آنچه آب دون است هزار و سیس طول دارد بعد از
سافت مزبور منتهی بر داب آذوف میوه و آذوف هم قرار
د فکنز مشرکه دارد دکن رود نود پاره ده و قصبه و شمره
که نامی ملک محض فراتق دون است قصبه کوچکی پیشین که اقصای

هزار و پانصد خانوار است و سیصد هزار ذکور دارد از اقرار رانپورت
که در کل ولایات روسیه معمول و متداول است جمعیت قزاق دون دو
که در چاشه همشته و هزار سواره وار که حمل هزار ایشان را که همیشه
که دایم در سرحدات و خدمات شاقیه بسر میزند و حمل هزار
و یک حضری است که ایشان هم در مقام ضرورت مامور خدمت میشوند
موجب دقتارک این همشته و هزار سواره از ولایت داده شده
و سراسی تدارک قشون داجرت ایشان که اعیان ولایت در میان
خودشان توجه و تقسیم میکنند بیسوجه من الوجوه چه مالیات
و چه کمرک چه بلبر کار امپراطوری از ایشان عاید نمیشود تا بعد از
این که با دولت ایران در دم مسلح کردند و ولایت قزاق را
بقانون سیر ولایت روسیه نظم و ترتیب دادند رای نهنگ
دولت چه تقاضا خواهد کرد امپراطور خود الکنند و رانزبک

ایشان کرده است و لقب آقا مان که بزرگان این طایفه داده میشود
 داده این طایفه کلا از این امر پاسبند و توکم دارند که بعد از این
 بخلاف سابق با ایشان رفتار شود روز جمعۀ غره شکر محرم کرام
 از اقصای حرکت شد و بعد از مری ۲۵ و دس وارد شد و در چرک
 که حاکم نشین ولایت قزاق دون بت گردیدند جنرالان و زبرکان
 آن شکر کلا لانه احترام و همانند اری را بطور رأی شایسته تقدیم ریختند
 مجلس بال و خوشن ساز خدمت نواب والا عرض کردند بعلت ایام شرف
 محرم عرض دستهای ایشان قبول نشد گن پیش روی منزل شاهزاده
 که میدان وسیعی بود شب چراغان کردند و از منزل نواب والا آ
 منازل سهرا ان که هر یک در خانه نزدیک از زبرکان ولایت منزل
 داشتند فاصله فاصله چراغ گذاشته و کو چاه روشن تر از روزها
 که چای آن شکر کلا در یک طبع وسیع و بسند مغزوش بود و عمارت

مخازی یکدگر یکبسته شده است از وسط کو چکالی که وعده داده بودند
 میکنند و از جانبین که بوسط چوبهای خون که با قطعه رنضب کرده نم
 و در هر طرف خیابانی حاصل است پیاده عبور میکنند شبهای ایجاد هرگز
 بازده عمارت خود چراغها روشن کرده بمر آن چوبهای با قطعه میکنند
 دکان و بازار آن شکر را و در مرتبه ساخته و با تخته فرش کرده اند میان
 هر دو دکان پنجره گذاشته که با طراف کشیده میشود و اطراف میدا
 بنبر و با کمال دست که بازار در وسط آن میدان اتفاق افتاده است
 بوم مشنبه دویم شکر پیش از نهار جنرال قزاق تماشای و شرفخانه
 و کلیسای بزرگ خودشان را خدمت نواب والا شاهزاده سخن
 کردند بنا بایسته های او نواب والا با خواص قلزمین تماشای
 اوضاع و شرفخانه تشریف برده و جنرال در شرفخانه اوضاع ولایت
 و قرار معاهده خودشان را خدمت شاهزاده عرض کرد در آدشهو

د فرغانه که جارت از محزون کجبات و نسبت به زمین سلاطین است
 که با فضای اوقات و نظیر مستوحات بنوازش و دلجوئی بزک و کوچک
 این طایفه صادر شده بود از صدوق نقره شکل صیرونه پروان آورده
 بنفش مزاده رسانیده همچنین علمائی که در هر یک از جنگها برای استقامت
 بشان فرستاده بودند که اک عصای نقره را که آلمان در اوقات بی
 بست بگرد طبع کلبیا که میازند با صورتهای چپه از صور حضرت
 عیسی و مریم علیهما السلام در کمال تصنع از نقره ساخته در آنجا گذاشته
 بودند مرا از ملاحظه این اوضاع و طریق حیرت آمیز که این طایفه کم مد
 با حکام و فرامین سلاطین خود می کنند بسیار تامل و تامل دست
 داد که چراییان طوایف مختلفه ایران که در عقل و ادراک بسیار
 شوق دارند بکنند که معمول و متداول نباشد دولت رعیت خود را
 تربیت نمایند رعیت بر ارا دت دولت نه از آید در فرغانه و عموم

معارف شپه امپراطوری و امپراطورین است و قرار دهار امور کلیه و برخی
 در حضور شکل امپراطور میوه و چسپه ان اهرام می کنند که کویا در حضور خود
 گذشته چند سینه قزاقها نیز در این عمارت است نشسته و لایق کرد
 آنجا کشیده میشد و خطه شد معارف این طایفه تربیت کامل
 یافته اند و در این نحو که یک قرن پیش نیست نباشد مدرسه بنا کرده
 که اطفال بزبان لغت روس و مقدمات علم را در آنجا تحصیل میکنند
 از آن پس بدار سن هتسو و پطر بورغ رفته است مملکت و سایر علوم را
 یاد می گیرند اکثر جوانان قزاق لغت فرانسه و سایر لغات را
 صرف میزنند بخلاف جنرالان و سایر معارف قدیم این طایفه
 کلبیا که تا گذشته اند و خطه شد مستور با تمام زرسیده است
 بعد از اتمام از قرار طرح اسب سبب علاوه خواهد بود همان روز و دست
 بغرب آفا بانه مرکب سم از فود چرکل کنج و در پرده

شهر رودخانه انجا را از سر جبری که خینی صبوط تربت داده بودند
عبور کرده بعد از طی یکصد و پست در سیس همان آب را از
سر جبری عمیده گذشته و شصت و رس دیگر رفته بود یکشنبه
۳ شهر یکجا متبذوب مانده وارد قریه سنوپا گردیدند
روز دوشنبه ۴ شهر از قریه سنوپا که ده کوپک
و ضرابه بود کوچ کرده در قصبه قزاق اسکی که آخر خاک
قزاق است منزل شد یوم سه شنبه ۵ شهر بزرگ
از قزاق اسکی در پادال اسکی که از جمله قصبهای ولایت
دار و پنج است منزل شد یوم چهارشنبه ۶ شهر
منزبور از پادال اسکی غریت به کورا اسکی شد و شب
در آنجا استراحت کرد یوم پنجشنبه ۷ شهر منزبور در
منزل شد چون ناخوشی در محل شد کتبرین عارض شد

لذا معذورات که او صنایع خیشنه را شویست با فضیل قلمی دارد
یوم جمعه ۸ شهر وارد شهر داد و پنج شد نه منزل
شاه سراده در عمارتی قرار گرفت که اشراف و اعیان ولایت
از نظری ذکور یک پایه آبا و جبح کرده آن عمارت را بر
نزول نواز دین خاص و مجمع بال و مدار یک اعداد
کرده اند آن عمارت مثل است بر اطراف قنای متعده و اطراف
باب یر کوشارای معموله که محض برای مجسم بال اعداد
شده است ستنی از توصیف پاشا شد تا امروز این چنین
ادله تو در شلیس دامشودا پول و فود چرکک ساخته
شده این اطاق ۲۸ قدم عرض و بنا صند ۱۴ قدم
از دو طرف آن ستونهای تربت داده اند که بسبب
بهین ستونها ۳ مهبس آراسته میشود و بعد از سفید کاری

روح سندر و سبته بنا و طاق کشید و اند که مثل سکه متصل
 بغز می آید و سر سته بنا را بر کپهای محفف ترکب بند می کرده اند
 بجهت مصارف و هزاجات مهمان و ایام عباد و شبهای بال
 سر سال و به قیاس از هر نفری سبع میکنند و خرج میزند از قرار
 راپوت داد پنج ۳ کرده آدم دارد و از قرار تقریر نمود
 ناطور از یک نفری که رعیت بشه سال ۱۷ دو پلجی برای
 مصارف ولایتی سبر کارا سراطوری عاید میشود در هشت سال
 یک مرتبه مبنی کرده ذکر رعیت را خواه فضل شیر خوار و خواه
 سیر صد ساله باشد بخرج می بندند و پود پیل سیم مرتبه
 که رعیت نجیبی است با خاک نصفه کارند یعنی سبر کاری
 که مالک خواهد نصف ایام هفت را برای او کار می کنند در آن
 خانه رعایا بجهت مالک است و اگر گوشه یا حزاب شود مالک بی

خرج کرد و تسیر نماید در تمامی ولایات رؤس ملاک می تواند که چنان
 و مجال رعیت حوز را معاف بفرود شد و لکن قادر بر که مثل اموال او
 نیست داد پنج شتری است بزرگ و خوش آب و هرا چسبند
 باغ در میان شهر رسیده اند اگر چه آن باغات از ایشمار
 میوه دارند است و بجز کلابه و آلبالو و سیب فواکه دیگر ندارند
 لکن چند ان بسینه و با صفا نگاه داشته اند و چه بهای ساید
 داشته که با ش قضا خاطر قاشیان میشود با وصف اینکه
 است م میوه در باغات هیش ن بمل نمی آید اوزاع و متم
 میوه و چسبن مرکبات در آن شهر دوز داشت که بسط ح رین
 بودند بعضی از ایشمار آنها که بارور بود در میان سفالها آورده
 در منزل نواب شاهزاده گذاشته بودند دو روز بعد از ورود
 مرکب مسو ایام عاشر را سبر رسیده جنرال بود ناطور و نگار

که پیر رنزه دل و متواضع و همان دوست بود در شب یازدهم
 شهر محبس با در آن اطاق مخصوص آراسته که زنان و
 دختران شهر در آن محبس جمع بودند و سازنده کان درجای
 مقرر خودشان که در بالای دیوار ساخته شده و مشرف
 با طاق مخصوص است مشغول سازندگی بودند و انواع و اقسام
 سازها که می داشتند میزدند و اهل محبس عبادت ولایت
 مردان و زنان دست و کمر یکدیگر را که دور در قفس میکردند
 در آن محبس نواب شاهزاده در مسند لایحه امپراطوری
 که مسند لایحه بود مزین بجهل قرمز و سنجیره قرار گرفته بودند و
 اهل محبس احترام امپراطوری را بشاهزاده می کردند در روز
 یازدهم شهر مزبور بنام کافیه در آن اطاق اطاق نهادند
 که دختران نجیبی ولایت که در مدارس مشغول به تحصیل علوم بودند

در آنجا حاضر بودند بعد از آنکه مراتب علوم خودشان را بیکدیگر بیان
 خدمت نواب شاهزاده عرض کردند مشغول خوانندگی و موازینگی
 شدند و یکی از دختران که در سن از سایرین کمتر بود رقص بسیار
 خوب کرد و خود طایمان را خوب زد از سر کار نواب شاهزاده
 مورد انعام شد در روز ۱۲ شهر مزبور همان دختران عریضه شعر
 بشکر آنکه گذاری خدمت شاهزاده نوشته بودند که میرزا مسیحی
 که در باین مضمون بود که عریضه بیت نواب قدرت در خشنده که
 حضرت میرزا شاهزاده ایران حضرت نواب طاعت در خشنده
 هنر سلطنت که هرگز نایب آج روزان سلاطین قدیم با حمت ایما
 شاهزاده جهان بخت فرزندان و لایحه حضرت پسر حضرت میرزا
 بسلاط و سعادت و انشا ربان دختران با کرامت عالی بینی
 دختران روسیه تو وضع و احترام خود را بشما عرض می کنند

ای شایزاده و نایب امید واری ایران مرگت فرموده در ایام و
 شرف حضور ارزانی فرمودید و از وجود باجست خود همبسی را مزمین
 نمودید خدا کند که منبرهای ضعیف و باز بیای بی گناه ما توانند که در
 از وطن شما این ولایت را که عظامی قدیم بنا کرده اند چند لحظه
 در نظر خویش آئینه جلوه دهند و ما تو ایم مستوجب نفع جمال شاه
 بشویم چنان جمالی که شکوفه جوانی او را چنان آراسته که
 برهوشی آفتاب که جان بخش عالم است مقابله نمی کند چنان
 جمالی که ظاهر باجست آن بین کمال صداقت و نجابت است
 و اسحاق و اطوار بیکانه باطن آن میوه حور ادرزیر پرده
 جای ستمن بچنان کنند چنانکه بنفشه میوه که عطر ملائم حور
 که باعث مطولیت اوست در زیر برکهای خود که هموار نسیم است
 پنهان نماید ای شاه برزاده وزیرت ایران حرد میرزا لطف فرموده

شکر کناری را که در ازای مرگتای شما بقدم سیر ما نیم قبول فرمایید
 خداوند عالم که با قدرت و با عدالت است و خداوند بر و بجز است شما را
 در حفظ و حمایت خود نگاه دارد و عسر و حلاوتی که است نماید دور راه
 زنده کنی شما کھی مراد بکنانده بوم سینر دم شتر مزبور فرج صالحان
 بی پر بکم بقودنا طود در پیش روی منزل نواب شاهزاده که میدان
 و سینه بود حاضر شده ^{شش} تفنگ گردیدند و کیفیت بی پرری ایشان
 چنین است که زمان فاحشه آن ولایت خواه ساکن شتر باشد یا بویگاست
 هر وقت که بار حمل خودشان را بر زمین گذاشته شد بطنش خود را
 رفته در حارتی که برای پرورش بکنند بطنال مقرر شده است
 بگذارند و خدا هم آن عادت بستراب پو لگو بکنی بقرم نامور
 آنجا مامور است مشغول پرورش میزند بعد از آنکه سجد تعلیم رسیده
 و از علوم و سنن لازم کم و بیش تحصیل کرده مشغول مشق تفنگ میشود

دور همان عمارت برای تحصیل ایشان را بیدار ساخته است و
 همین مطلع ایشان که هم در آن عمارت مخصوص و آریافته و محل جشن
 خوردن در کمال پاکیزگی از یکدیگر سوخت و بوسه ساعتی هم در مقام
 ضرورت بدون تاخیر و تعویق حاضر و آماده میشود مهال کیمزاد بود
 تقریباً این صالوات بگذرمانند و در وقت تقریباً در پنج
 مشغول مشغول بودند در شب چهاردهم شهر ذی القعدة
 بنامش آن عمر تشریف بردند و در آن شب شب و از انواع دست
 در آورد از آنجمله دو عدد دستمال از خرمین ولایت که در آنجا حاضر
 بودند که در شب و سپید بگردد در نظر مردم گذاشت و میرزا شایسته
 بنووغ و بیخ سرفش را با لاک محمدنوه بقدر کعبت محضره را
 میان گذاشته مشغول شنبه و علمیه کردید در این اثنا هیچوجه
 محضره از نظر غایب نشد بعد از آنکه میرزا شایسته بنووغ محمد لاک

لا اله الا الله

ملاحظه و درست یافت مثل را کوشند دستمالها در آن میان بنزد و
 جوف محضره معمواز کل در یامین آرز بود از خرمین عذر خواهی
 کرده هر یک را بوبه کل بعضی دستمال داده و مردم از وقوع
 این شبیه بسیار تعجب شده در این پن هر دو دستمال را یکدیگر
 بسته در سف تا شایسته که خیمه مزین بود و چو رمرتبه داشت
 نشان داد که از آنجا آویزان بودند و شبیه دیگر ساعتی بود
 رنگ و آرز که از آنجا آویزان تا شایسته تشبیه کرده بود
 اول آن ساعت که آنچنان از دستم گذاشته بود میرز بعد
 هر قدر که ال مبرس خواهش کردند بدون اینکه شبیه باز
 دست بعت برساند مطابق خواهش محضت ایشان بگردد
 میرز حتی حسب الامر ذی القعدة شایسته یازده نهار رنگ زده
 و شبیه دیگر این بود که از ال مبرس تحقیق کرد که چند وقت از

گذشته است هر که ساعت خود را ملاحظه کرده پان نمود شبیه و باز
گفت بگد چنین باشد و ساعت شما خلاف گفته شما باشد از حصار یک
نفر پیش رفت که ساعت خود را نشان به به بعد از آنکه نشان داد شبیه بود
گفت ساعت را بر بغل خود گذار و لحظه تو هست نای نگاه طلا پنجه در دست
داشت چند دفعه حرکت داد همین که طلا پنجه را آتش کرد از آن شخص
ساعت را خواست آن شخص دست بر بغل خود برد ساعت را اندید و در میان
مردم خفیف شد شبیه و باز که زیاده از دو ذرع بود ساعت داشت
و طلا پنجه در دست راست گرفته بود ساعت را هم از دست چپ برد
آورده بر آورد نمود لیکن یک نیکه نزدیک محل شبیه بود میزد که نفع
ضم طلا پنجه کرده بود و وقت حرکت طلا پنجه مفتول هم حرکت میکرد
شبیه و علیحده نمودن صور مختلفه بود بعد از آنکه چراغها را از بغل
برداشتند و پرده محل شبیه را انداختند هم تمام و انواع صور تابا

روشنی چراغ که آن طرف پرده روشن کرده بود مصور نمود تعجب
نمایش آنها بود که اول دور نما و خیلی ضعیف و کوچک بنظر می آمد
بعد از آن که حرکت بسیار می کرد آنگاه بزرگتر میشد و سبک می شد
که با صورت آدم متفاوت بود چشمهای آن صور تنها مثل چشم آدم
حرکت میکرد صافی و درشتائی و مردم که در چشم آن است
در چشمهای آنها نیز بود بعد از نمودن تمام صور عا صورت همراه
با انواع نشان و حمایات اوطا بر کرده و آشکار و شبیه دیگر اجزای
بود که بر چهره معنی که در میان طشت پر از آب سوزانده بود ریخت که نگاه
ضمن خرمین آتش طون از سر چراغ بر زمین ریخته شد و سوزان
آن آتش از شمال تر خاموش میگردد و نیز چند دانه تخم لوبان پنجه
و گندم بیان حقه مملو از خاک گذاشت و در ربع غربت آن تخمها
ریخته کردید و بقدر چهار انگشت رسید و بعضی شبیه با دانه باین

در آورده که تحریر همه آنها باعث ثواب است شش روز که در آن شکر
 کثرت در وقت که دید اعترافات کلاما با عیان ولایت بود و هیچ
 دخل بجزال هم ندارد نداشت حاکم آنجا شش هزاره را در خانه خود
 مهمان گردانید حاکم هم دعوت بجای خوردن عصر کرد و چای
 و میوه و مویزات و بستنی عرض نمود دخترانی که در آنجا موجود بودند
 در باغ او او را بزمی می کردند و سازها با ساز می زدند و یکی
 دیگر از نجاری شکر که بسیار متمول بود در باغ خود انوش هزاره
 و عده چاشت خواست و مجلس بسیار رنگین ترتیب داده بود و سازها
 آورده اسباب طلاء نقره و دوبری که در سفره او مشاهده شد
 ۱۶ مرد عانی بنظر رسیده است در داد پنج اوجه ان
 کهنپاز فایده سپین پیکر کی مسقو از جانب او به نسبت
 ورود نواب شاهزاده آمد و از روز ورو مسقو استعلام نمود

نادر

شاهزاده افشار رضامندی از کهنپاز کرده تشدی که لازم بود بهر تادی
 او نمودند و از موعده ورود خود اخبار کردند و او کتبی که مشتمل بر اوضاع
 مسقو بود پیشکش کرد که شش هزاره لاطله فرموده آنچه در مسقو قبل دیدن باشد
 بعد از ورود تمامش نماید **یوم پنجشنبه ۱۳** شرم محرم الحرام وقت
 عصر از داد پنج کوچ شده و بجزال قو و ناطور بزم نشست
 در مدت نواب شش هزاره ۲۵ و دس آمده تا اینکه بجای پر خانه قوی
 بود مستبر بقدر ماعتی نواب والا در آنجا از کاس که پانین آمده
 مشغول صرف میوه و چای گشته در این بین زنان و دختران
 که پیش از وقت از اطراف با آنها جمع شده بودند در پیش روی
 منزل شاهزاده خوانندگی و نوازندگی میکردند بین سراری نواب
 شاهزاده هفت سجد و شمار در باره فو و ناطور بهم آورده و
 او را وداع نموده در راه گذاشته بعد از علی هشتاد و دس

که توپ پنجبخت از روز جمعه ۱۵ شمرزور که گذشته بود بآب دون
 رسیدند و از سر جبر سر کرده و در قصبه زاد و نسکی که ماوراء
 النهر است گردیدند در زاد و نسکی غار صرف شد بعد از نماز صبح
 و در صبح دیگر رفتند و غار و در شمر بلطیس گردیدند بزبان
 آن شمر احترامات لازمه را چه در استقبال و چه در تعیین اردوگاه
 و چه در دادن راپورت ولایت بهم آوردند شنبه و یکشنبه
 ۱۵ و ۱۶ شمرزور در شمر بلطیس توقف شد تا هرزاده را تخفیف
 بکشت باغ کردند کثیر مردان و زنان معارف در باغ بودند صاحب
 باغ که تاجری بود در آنجا عمارت داشت انواع میوه اری تقدیم
 رسانید و پیراهن خطبه مشتمل بر شکله کتاریا میوه را داده و دعا و
 تالیسیان خواند و در آن شب مجلس مال اتفاق افتاد و تا شام تا
 بود که خوابش برزاده به سر آمدن تشریف برده بودند که تین

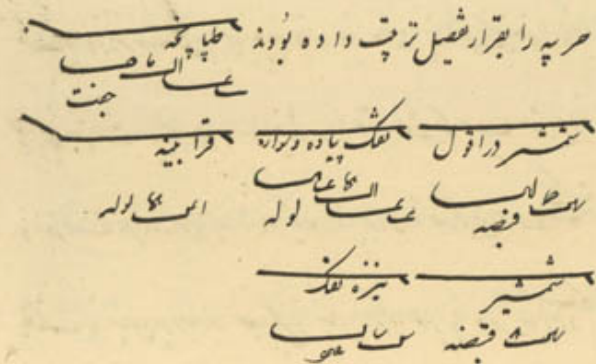
در کجا

در سبک بخت ناخوشی مزاج خود حضور نداشت و از شام میل او صبح
 مستحق گردید و همین قدر داشت که از شامی مال یکی در منزل نواب
 شاهزاده اتفاق افتاده بود یوم دوشنبه ۱۸ شمرزور از
 فلطیس حرکت شد بعد از طی مسافت معاد و رسید و در وقت بقیع
 موقوف شده دو ساعت از شب گذشته از آن قصبه که ال خوب
 و محرابت کرج و غزیت شمر طول گردید نصراموف تا طول
 کعبه وی در مسافت دارد روز سه شنبه ۱۹ شمر
 وقت غار موکب مسعود وارد شد طول گردید این شمر دار الحکومه
 ولایت طول است و از اینیه قدیم روس سلطه صریح عموماً
 غیر از توپ و ما متعلق به در این شمر است میشود و همچنین سایر
 ادوات مسی اسن در سیر و ولایات روس هم آنچه صنعت کار
 حرب از این قبل بهم می آید حسب الامر امپراطوری بسکارتا

طول می‌دیشند و در آنجا کامل می‌شود و در این شهر ۲۴ هزار نفر و قریب
صنعت کارست و اکثر ایشان رعیت ازاد دولت است که بسبب همان
که در سنایع غریبه عمل کرده اند بمقام آزادی رسیده اند روز
چهارشنبه ۲۴ شهر ذی‌حجه هزاره تماشای جبهه
تشریف بردند و یک یک کارخانه‌ها را ملاحظه و مشاهده فرمودند
سابقاً کارخانه‌های آنها با چرخ در گردش بوده است بهالذکر
شده بود و مشغول تعمیر بودند با فعل اکثر دستکها بهای چرخ‌ها
میکرد و از برای چرخ و اگر در آن وسیله اجزای فلک هر یک
دستکهای جداست و برای دستکهای عمده معین که عموم جزای
فلک و طایفه و قرآنه هر چه باشد شود بصورت واحد
و اجزای هر یک برای تعمیر دیگری بکار می‌آید در هر دو
از آن اجزاء باشد بدون احتیاج بچاق ساز سپاهی خود کرد

اسلحه خود را تمام کرده برای ماشین هر یک از اجزاء دستکهای
ساخته اند که بزود صفت در کمال تحمل بهی می‌آید چنانکه فلک تمام
اسباب رنگ کرده را به با جاقو پنج و شری می‌شود البته بعد از وضع
مصالح و اجرت نفی برای بیع خواهد بود و از آنجا تصور بسنوا کرده
که بجه سهولت این اسلحه ساخته می‌شود و از قرار نمود که سیاحت بود
و بنظرش هزاره رسانند هر یک از اجزای آن کمال ۲۴ دستک
فلک را میان بر میانند بعد بچرخ میان آنرا سوراج و در همان دستک
روی آنرا متصل می‌کند و سر کار این کارخانه‌ها کفایت در این کارها
هزار با جاقو موجب میدهند مایرین را هر یک با نصفه و چهارصد
سینه علی خلاف در جاعتم دو نفر خیرال لیمانیت و دیگر
ما بود و چند نفر صاحب منصب دیگر مباشرین کارخانه
همیشه در ساله برسیل تهر از این کارخانه شصت هزار

نکشت دولت میه بند چون پیرا طرز کینه سواره از چو کس در نظر
نگاه داشته و اصل سپاه خاصه خود کرده است در یکی از کارخانه زرق
برای آغامی ساختند در دو باب از اطاق های کارخانه مسیاب



هر یکی از آن اطاقها پانصد قدم طول داشت و صد قدم عرض در
هر یکی شش جایان طول جمع کردن اسلحه با تبر کپهای خوش آراسته و
نکته ای که سلاطین سلف رویه بدست خود در آنجا کار کرده بودند
در این اطاقها تبر و در کتفه گذاشته و بنظر شاهزاده رسانیدند و
از شاهزاده نشان کردند که بدست خود در آنجا کار میکنند شاهزاده بچرخ

نبت شش چنانی را با بسکه کردند تخریر فیصل این کارخانه کسی را ممکن تواند بود
که خود از آن صفت دال تم باشد واقعه در آنجا همیشه بسر برده باشد
کاشکی دولت علیه ایران چینه نقر از جوانان کله دیده را برای تعلیم
باین کارخانه می دانستند که بخرج کم در زمان اندک بحقیقت انواع صنایع
یکجا عالم آن شهر نواب و اراش هممان کرده باغی را که تخریب گاه
خلق بود چراغان کرده و شاهزاده را بید دعوت نمود عموم معارف
آن شهر از مردوزن در آن باغ مشغول گشت بودند و از همه طرف
مردوزن برای نزدیکی و تماشای شاهزاده از دو عام می کردند
بعد از آنکه تخریب باغ تمام شد نواب و اراش با شاهزاده تخلف کردند
و انواع رقص و بازی در آورده و عظیم مجلسین با شاهزاده خانگی که امر
دیده شد و این است که همه اهل شاهزاده با عجمی رکنین منبسته و عموم
مکالمات آنرا فطما و شراف ضحاکت کرده و مطلقا در مباحثی که

بمحمداری نواب شاه زاده تعیین شده بود و اردو تهنیت
 ورود و دعوت بیخ امپراطوری که در پنجورسی مستوفی
 کرد روز شنبه ۲۳ خرداد در ایلقامف در سو
 مقرر از مستوفی معاودت کرده همچنین اخباری که مشتمل بر
 کیفیت ورود نواب شاهزاده با سدر رسید از صبح تا
 باران جسم در کمال شدت چارید لهند آرزوی پادشاه
 توقف شد و خیرال دمسقامف بعد از غروب از
 معاودت کرد و مذکور نمود که کیناد فالبدسپین
 شاهزاده نخواهد کرد دستور العملی با و در این باب با و
 او همان طور که با یکی از شاهزاده کان روس رفتار
 با شاهزاده معامله چون بخت گیری روسیه در این باب
 مکرر شده بود شاهزاده اصراری کردند کیفیت ورود

چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد قبول نمودند روز یکشنبه ۲۴
 خرداد از قصبه پادوسکی غزیت مستوفی شد بعد از طی مسافت
 ۲۵ در سیس بجای بیخ محمود امپراطوری رسیدند از آنجا بنه و
 اغزوق با جمعی از عمده اشراف فایض شروف منیر که از جانب
 خیرال محمد ارمه روزه با و روزن بنه و سید انجام نمودن
 کالیکه و عراده مشغول بود روانه شد مشرمان بعضی
 از نوکران در خدمت نواب شاهزاده و حسن بیخ کرد بنه
 کیناد پوسوپوف و خیرال بولسفا گوف که از جانب
 غزاف منگود بمحمداری نواب شاه زاده تعیین
 شده بود در در عمارت بیخ استقبال کردند و قشون قیام
 که از دست سواره در آنجا بود احترامات عسکریه عمل آورد
 نواب شاهزاده در اطلاق مزین که تصاویر بسیار بدیوار

آن تفسیه کرده بودند قرار گرفتند بعد از تفرقات معموله که از پیشین
 بتقدیم رسیده بصرف چائی و غار و قهوه پرده خشنند در سه اطاق بنبر
 طعام حاضر کرده بودند که یکی مخصوص نواب شاهزاده و دیگری برای
 همزمان و آن یکی برای نوکران بود و آن از جمیع بهترین باغهای
 امپراطوری بود عمارت عالی در آنجا اعداد و اشجار سیاه دار
 و گل کاریهای رنگین مهل آورده اند بعد از صرف نهار که وقت
 سواری بود کالسکه مزین برای نواب شاهزاده آماده کردند
 چون در بوازه شکر گردیدند حاکم و قاضیات و پولیس مستر
 که سره جنرال بودند استقبال کردند و کالسکه خاصه امپراطوری
 برای شاهزاده و کالسکههای مزین دیگر علی اختلاف مراتب برای
 همه مقررین کالسکه بنشین آوردند و ترتیب آراچینین قرار دادند که
 هر که در پایه کمتر بود پیشتر و افضله کالسکه نواب شاهزاده است

همه اشاق افتاده بود کمی کهنه این نوع ورود مخصوص امپراطور و
 شاهزاده کان کالسکه سلطنت است ارباب مناصب روسیه است
 از سواره در دور کالسکه نواب شاهزاده بودند همین که از دروازه
 داخل شدند تا ورود دشمنک توپ میکردند و اناش و ذکر شکر کلام
 از خارج دروازه تا منزل شاهزاده که قریب یک فرسخ بود از
 دو طرف سواره و پیاده دور کالسکه ازدحام کرده بودند
 پنج فرسخ مسافت هم در پن راه صاف بسته بودند با علم و
 و شپور و بالابان احترام کردند همین که نواب شاهزاده
 در منزل کینا رقا رسیدن که با اصطلاح خودش ن پدلت
 روسیه و چکلکی مستوات رسیدند چکلکی از خانه خود
 بیرون آمد و را پورت شکر را داد بعد از آنکه امیرزاده
 را پورت شکر گرفت احوال ایشان را پرسیدند و او را

خوشنود کرده مرض نمودند بعد از آنکه شاهزاده بنزل رسیدند
 با صله بجا عت بار پیکر یکی بسبع بزرگان نجاست میرزاده
 آمدند امیرزاده هم در اطاق دویم استقبال کردند بعد از آن
 به اطاق اول بروند نشستی که خوردند بعد از آن مرض کردند
 نواب شاهزاده و عموم مترین در عمارت قرار گرفت که مخصوص
 یکی از قزاقهای مستوف بود و صاحبش فوت شده یک سمت آنجا
 مشرف یا غمی پاکیزه بود و دو حمام داشت یکی مخصوص نواب
 شاهزاده در کمال نظافت و دیگری برای سایر اهل آن
 مسر اما از اطاق مستوفه علی قدر مرآتیم و هر یک از
 مترین را اطاق علیحده معین کرده بودند با وصف آن
 سمتی از آن عمارت با طاقهای مستوفه مخصوص نواب شاهزاده
 بود و سمت دیگر آن مشرف صحباری که از پیش محجری چو پند
 کشیده اند

برای بستادن کالیسکه و قراول این عمارت اطاق نشین شاهزاده
 باغ داشت که انواع مرکبات و از بنا معطر در آنجا گذاشته
 و پنجره های اطاق با آن باغ گناه میکرد آن باغ چند ان مطربین
 بود که همه کس را آرزوی آن میشد که چنان باغی داشته باشد
 و نیز کتابخانه داشت در کمال آراستگی که کتب لغات متعدده
 لغت ایران در آنجا کثرت و فراوانی جمع کرده بودند
 و در خارج اطاق نشین شاهزاده اطاقی بود که شپه هیرا
 در آنجا گذاشته بودند شاهزاده اعظم و اشراف را در
 میان اطاق ملاقات کرده با اطاق نشین خود می آوردند
 و خارج از این اطاقی بزرگ بود باز در کمال زینت که
 قراول اردو نایس را هر روزه در آنجا ملاقات میکردند
 اطاق خواب شاهزاده را زن کینزقا لیدین خود داشت

داد و در سخنانی بسیار ممتاز تر است داده بود و اسباب تحریری در
 کمال سلیقه گذاشته و تقاضای بسیار خوب بدو برای آن
 مرتب کرده و خلاصه در بازار استوف و در خانه آنکه زیور خوب
 پیدا میشد بقدر کخاف برای زینت اطفاقی شاهزاده داده
 بودند از برای سه کار شاهزاده و سایر معارف قلمزین
 همان عمارت کاسک و کاسچی و میرا آخوز تعیین کردند برای آن
 کاسکه شاهزاده و سایر نظام معلوم کل خلق مستو باشد و
 احترامات لازمه از خلق بنحور برسد باس که یکجایان
 بزنجیر طلا مزین کرده بودند و سایر نظام را بچشمه
 خزال قید ما فوف از جانب کسار پوسو پوف
 برای مهماناری در آن عمارت مقیم بود و هر چه از برای
 هر کس لازم میشد از چایی و قهوه و شام و نهار و غیره

خبر داده بود روز دوشنبه ۲۵ شمر مزبور میرزا
 مسعود از جانب نواب شاهزاده قدغن منزه که معارف قلمزین
 رکاب بیاعت بظفر مانده در اطاقی که برای کشیکخانه تعیین شده بود
 در خدمت سایر نظام حاضر باشند و هر که از بزرگان رویه
 اراده شریفی در حضور داشته باشد بانتظار نوبت نواب
 اخبار گشته لمحه در آن اطاق توخت کند تا اسم در رسم آن
 شخص معین شده بخدمت شاهزاده عرض شود و حاضر میباشند
 و سواق مرتبه و شان او با او در رفتار نمایند بعد از آنکه حسب
 الا علام مشارالیه در اطاق کشیکخانه حاضر شده بودند کل بزرگان
 و صاحب منصبان قشون رسیده آمده بترتیب مناسب در حجاب
 اطاق ایستادند کینا ز قالدین سین پیکر یکی از حضور آنها نواب
 شاهزاده را اخبار کرد شاهزاده با طاق تصویر امپراطور

آمد و بجان یگان را معرفی نمود و شاه هزاره بهر یک
 هر یک تقاضای لازم کرده از جانب علیحضرت مہر اطوری کم
 صادر شد و بود که نواب شہزادہ را مثل خودش احترام
 کنندہ حقیقت از قرار تقریر سجا را این کہ در سقا بود بیچون
 من الوجہ احترام نواب شہزادہ با احترام امپراطور تفاق
 نہشت باشد از کفار و رفقار نواب شہزادہ کہ در سقا
 بہر یک از انسانی روسیہ رفتار کردہ کہ برای رفتار کفار
 بطور پونج ہر چه بخاطر ہر یک از امر او رسیدہ از راہ
 خیر خواہی بی بقام ^{تخصیص} عرض و اظهار برآمد در همان روز
 از نذر نواب شہزادہ برای باز دید کینا زقا لید میں تشریف
 رددہ عزراف **شکرود** وزیر دول خارجہ سبیرال
 و مقامت **مہار** پیش از وقت نوشتہ بود کہ

وزود مستوش نفر از اشخاص معروف و معتبر پنجم مرتبہ س کین
 مسقوراش و زادہ خود مشرف نہ برودہ بدین ایشان تشریف
 بیرندہ اگر خستی راہ مانع نباشد کینا زقا لید میں را
 در روز ورود و دیگران را مبرور باز دید نمایند چہن
 حسب الامر امپراطوری صاحب منصبان با احترام دولت
 ایران باز دید تمام امر او جنرال ہشتما روند لیکن این
 قرار نیز دادہ بودند کہ قریب بہ یکماہ نواب شہزادہ از سقا
 توفیق فرماید تا اینکه موکپ مہر اطوری از توپکین کہ
 سرحد قدیم روم و روسیت معاودت کنندہ بہار ورود
 ایشان بقبر سلطنت نواب شہزادہ سبب معاودت مہر
 بر بطور پونج زیادہ از وہ روز نکشید لہذا وقت وفا کرد
 کہ باز دید مسکی آن شش نفر بعین پایہ بدین دو نفر کفار

و آن دو نفر یکی کبناذ قالدین و دیگری کبناز پومو
 بود نواب شاهزاده باغ و عمارت خود که ۱۵ درس از شهر دور
 بود و عده گرفت و او اساسی در آن باغ داشت که در مقام خود
 آن قلمی خواسته و سایر بزرگان مستور از جانب نواب شاهزاده میرزا
 مسعود و جنرال رسفامف دیدنی کردند و برای ستی و دلجوئی
 مادر قریبا بد و فایده ای بسیار از آنکه میرزا مسعود و میرزا صاحب
 کر بدین آورفتند شاهزاده برای دلجویی او چنبر سخنان او
 رفت و در گریه با او شراکت نمود آوازه این قسم که بکلیه لی
 قلوب عموم روسیه را آشفته و فریفته اخلاق خود نمود چند
 روز که سوک مسعود در آنجا کت کرده اکثر شهبانها تا شاهانه
 میرفتند و روزی برای قاشی مدارس سایر ببا که کبناز
 قالدین بخت میگذشت تشریف میبخشید کبناذ قالدین

کبناز

دکنار پومو پومو هر روز به خدمت شاهزاده میرزا رسیدند
 بولفاکوف غایب استیم خدمت بود و با نخته ما من او جنرال
 و اینضا مینف حجت بود بولفاکوف را امید این بود
 که از مستور تا پطر بورخ برسیم محامذاری در خدمت شاهزاده خوا
 بود و ایضا مینف او را مثل کار خود میدانست هر یک
 احضال کرد و دیگر بود و هر کدام در زیادتی تضرع خود سعی نمود
 محامذاری و یکیشی که در اوقات توفست مستور اتفاق شاه اول همانی
 پاشت بود در منزل کبناذ قالدین در محال ار استی
 و عموم معارف مستور و عده گرفته بود در اطلاق که مشرف
 با طاق بود پس از میزدند و یکدیگر و یک زن خواننده کی میگردد
 در آنصورت سلاستی امپراطور و امپراطریس و ناپ استی
 شاهزاده شراب خوردند شاهزاده از شرابی که میخورد پال را

پرده بسته کپنا زفا لد سپن در نشر شاول کر مهن
در کمال ثبات بفرسید **دویم** تماشای مدرسه علوم بود
و آن مدرسه است در کمال استکی مثل را بطریق **سفره** و در آنجا
و سطح با جمع مایحتاج در رعایت تشیح که در آن مدرسه از طبایع
و جمادات و این جسمیات باقی محتسب میشو لند اعراض
این مخلوقات را آنچه مقرر شده در آنجا جمع کرده اند آنچه در شیشه
نخاه داشتند است عرق بشه نخاه داشته اند مثلاً این را
از نطفه تا ولود با تراکب مختلفه که با عارض میشو میان شیشه
کرده اند و هر بسینی که در اعضای او چیزی خلاف عادت
خلق شده و بدست آنها آمده است که ذاکک حفظ نموده اند مثلاً
چنین دو سر و غیر ذاکک و حشرات الارض آنچه در ولایات
بعیده بهیرسد تحصیل نموده در شیشه با نصب کرده اند مثلاً مار و ^{عقرب}

در طیله در ولایت روس هم نمیرسد آنچه از اسنات آنها در ایران
و نیکی دنیا و سایر ولایات پیدا کرده اند در آنجا نگاه داشته و انواع
طبیور را اجزا زده و جعبه را پایان پوسن کنده میان آن را پر کرده اند
وقت تدریس معلم آنها را بشاگردان نشان داده و طبایع هر یک را
چنان میخند در سس تشریح نیز در این مدرسه گفته میشود و اعضای
تشریح شده یک سله آدم در آنجا ملاحظه شد کتاب غایبه بسیاری
هم در آنجا بود وقتی که شاه زاده ملاحظه کتابخانه میسکه در کتابی
بشاهزاده نمودند که هر که تماشای مدرسه آمده بود خطی یادگار در آن
نوشته است و عاگرد که شاهزاده هم خطی بنجارد اوچا با ^{مستقیم} هم
در رود خود و خوش آینه یکی مدرسه را مرقوم داشت **سیم** تماشای
مدرسه سپاسی بود و آن عمارتی است بسیار عالی و وسیع و ^{جذاب}
شهر مسکو و چینی در مقابل آن واقع شده است و کنه های کوتاه قد

بچه که نه حجت مشق آنها شده اند همین که شازاده وارد عمارت
 شد و نوشتند از بچگی مدرس که قائل و از این طرف آن طرف
 در ایستاده بودند سپاهیان تعیین کردند شازاده داخل شد
 همگی اطفا قمار را ملاحظه کردند و شادان هر مرتبه را که شغل بر جای
 نشد مؤذنه همگی اطفال نجیب بودند که بناز فایده سپین می گفت
 که پاسکویج از شادان کردان همین مدرسه است ما این هر دو اطاق
 ظرف بزرگ مسی گذاشته و چند لوله بر آن قرار داده بودند
 برای اینکه شادان دست و روی خود را در آنجا بشویند
 و چند خانوار زن در آن مدرس جا داده که رحمت آنها را
 بشویند و تازه کنند و اسپر خانه که برای آن مدرس بنا کرده
 بنظر شازاده رسید در کمال سلیقه و پاکیزگی بود چاشت را
 در حضور شازاده خوردند سفره و ظرف و کار و دو چنگال و شاقه

لطفاً

و طعمهای آغا در رعایت تنجیح بودند هزاره برای لجوی آغا از آن
 طعمها بر سینه عیبه میل کردند بعد از آن شمشاد آغا را مشاهده
 نمودند چندین اطاق بغایت پاکیزه و رحمتها بجا کج و نطفه در آنجا
 گسترده چند نفر ناخوش بودند شازاده هر یک هر یک را احوال
 پرسید که در یکی از آنجا پسر یکی از بچگای طالش بود اسمش کب نام
 که در آن مدرس تحصیل میکرد یک نفر خبرال و چندین نفر قونقل
 و صاحب منصبان دیگر مرتب و متوجه احوال شادان بودند
 که خارج از قاعده امری از ایشان ناشی نشد و اخراجات
 در حجت آنها وقت بوقت برسد و در تحصیل کوتاهی و تقصیر
 روند و با وصف اینهمه استقامت در تربیت صاحب منصبان
 با اعتقاد اول اروپا بر این است که صاحب منصبان روس
 چون صاحب منصبان فرانسه و انگلیس کامل نیستند در حق سرکار

که بیسج نوع تربتی دارند و اکثری صاحب سواد هم نیستند چه عقاید
 داشته باشند و این چنین سر کرده چگونگی صد نفر و هزار نفر و سه هزار
 و شش هزار نفر دوازده هزار نفر و صد هزار غنمه را او برآه تواند برد
 و مصاح و مفاصد آنرا تواند دانت و در تحت ضابطه نگاه چو اندوشت
 و در برابر دشمن بجنگ تواند انداخت سود و زیان اماکن جنگ را
 تواند شد حرکت مختلف دشمن را دریافت تواند کرد بعد از دریافت
 آن حرکات عا که خود را بنظمی که مقتضی مصلحت باشد تغییر تواند
 داد راست است که عا که مادت است در زیر تربت صاحب منصبان
 انجمن نیست لکن در این مدت سناوی غیر حکام و اهل امر
 چه یاد کرده اند غراف پامکوچ روزی در شش سبزه
 مسوحتت حاصلات از ان بهتر بنویزاند شد که شما دارید
 چرا در جنگ کجبه تا دهن توپ را چه آمدند و ایستادگی کرده و

روزی چغبرخ راه پاوه میروند و اگر در سیر کشت نداشته باشند
 طاقت می آرد اما سر کرده و نداری که آنها را برآه تواند برد و موافق
 مصلحت و وقت بجنگ تواند انداخت حیث باشد که مارتی
 و نظام مسایه خود را که در این مدت اندک تحصیل کرده اند برای
 العین بیسج بیسج که از برای ما هم نعمتی است
 و به آهسته مغلوب مسایه بیسج در ولایت های غربت سر
 نگزیم اسرای خود را که بال حیوه و بکار افود حتم شده در
 ولایت روس بنده تجار آن دو نخواستند پنجم روز نامه نویسی
 ربطی ندارد که باین مقوله امور پروارند اما این بنده نا چیز
 هم بستاند روزه خود تعصب دین و حب وطن است با اینکه
 شاید بجز قوت دین و دولت سودی نباشد جبارتی موز
 چون شاهراوه را از تا شای مدرسه فراموشی حاصل شده بود

تنامی کهنای پوسو پوف پکی از باغات امپراطوری که در آن
 حوالی بود بجزم سیردکشت تشریف بردند و بعضی زنان در آن
 ششم اطلاع یافته حاضر شد. بجز شاهزاده ساحتی در آنجا وقت
 در پانی بستنی میل فرموده مرحبت کردند چا روم تا شای قریب
 و آن ارکی است در وسط مسوره کویا از انبیه سیدان متوال است
 که مقارن دویست و شصت و سه سال ولایت روسیه را در تصرف
 چرا که بروج دو یار نام و جان پناه و مردود آن شباهت کنی
 ایران دارو که در آن قهجه عار تنها و کیسپای عالی احداث
 و مخصوص پادشاهان روسیه است که تاج سلطنت در آنجا
 می کنند و من گذاشتن تاج لابی که در بردارند بر سینه
 در آنجا می گذارند لابس بطر کپر کلاحتی چکه اوجم در آنجا
 و که لک لاسهای سایر پادشاهان و زنان ایشان و نیز

هریک از ایشان که وفات می کنند تاج مرصع او را برده در آنجا نگاه
 میدارند تاج پادشاهان سیست روسیه در آنجا مشاهد شد همچنین در آنجا
 و تحایف دول خارجه ارسپل اسلحه حربیه و زین و برک مرصع و اسباب
 جواهر زنانه و اوانی طلائی و نقره و تحت محفل که دو طلا لارزبرکی
 و بسیار در وسط چیه بجز در آنجا بود و هر یک هر یک آنرا
 خدمت شاهزاده عرض کردند از جمله بعضی اوانی طلا و نقره
 کلاب پاش طلا را گنشتند که از جمله هدایای شاه مرحوم است و بعضی
 دیگر را از این قفسل اظفار کردند که از جمله تحایف اذرت است و
 نگاه داشتن اسباب مزوره این است که مسند و قماشه رومی
 آغا را آینه کرده اند و در آنها را فضل نموده که اخه از زیر آینه پدید
 و کرد و و خاکی بر آن نمی نشیند در همین اوطاق و قماشه و بر کل طبلین
 روسیه را در پرده کشیده تبرق گذاشته اند در عجلوی آن

عمارت اطاق بسیار بزرگست که امپراطور و امپراتریس تاج
 در آنجا بنشینند و از سلسله سلطنت آمدن را حضرت آن
 بنت که در آن وقت داخل آن اطاق شود لهذا بجای
 برای آنها سیاحتی که منظره آن مشرف بر آن اطاق
 دور روز تاج گذاری امپراطور و امپراتریس با طاق مشرف
 شاهزادگان سلسله سلطنت و سایر مردم در آنجا
 بنشینند میکنند تا امروز هر یک از پادشاهان که در
 اذان منزل کرده یا دکوری از او از قبل کلاه و عقیقه
 و اسباب بختی در خموشاب نگاه داشته اند و هر یک را
 هزار تا سف و مختصر ذکر می کنند با سکه گذاری از
 امپراطور تازه تا چنان معنوم نشود که ناسف آنها برای
 گذشته گان بعت سود رفاری است که از این امپراطور

بجز

بنت با ایشان رؤسید به چون این عمارت ابای به تفیق افتاده
 و انچه تپه را حیسان و باغ ساخته کنار راهی را که از پای تپه
 میگذرد و خیابان بسیار طولانی تربت داده اند و انواع
 گلکاری نموده و گهی میانی که در آن قلعه اعدا شده است از
 سایر کیسایای مستوفی با زین تراست و آنها مخصوص پادشاهان است
 که بعد از گذشتن تاج سلطنت آمده در آنجا بلوازم مشغولند
 قیام می نمایند مثلاً کسب و مناره گهی میا که در یک صحن اطاق
 افتاده است از طلا نرین و نایقوسهای متعدد بزرگ اذنا
 آویخته اند و نایقوسی که دوازده هزار هزار پوط وزن دارد
 در عصر بطل کبیر ارفیسیای قهرمپن افتاده در زمین فرو
 رفته است بعد از بطر سر چه سعی کرده اند در آوردن نایقوس
 ممکن نشده است از قرار مستسیر ال ستون نایقوس تا باب فرود رفته

طاقی با سنگ و آجر در بالای آن روزه اند که باز من بجان است
 و در می گذاشته اند که بعد از طی چند پر با قوس برسد تا
 در همان بجهت تماشای آن جنس طاق شده تماشای نموده و آن
 ناقوس که هزار پوط وزن دارد سیخه بعضی آن ناقوس از
 موضع مقرر بجای آن آویزان کرده اند از قرار تقریر کیناز
 قابله پس سبابی برای پرده آوردن ناقوس اولی که
 کرده اند و در این سنوانه پرده خواهند آورد و سنانا که
 که چکو کنی آن در مقام خود مرقوم خواهد شد در آنجا است و
 همچنین جبهه خانه آن مثل ازان جمله قرپ هزار و پانصد غانه
 توپ از توپهای ناپلیونی که در دعوی آخر تصرف روی
 آمده برت در آنجا چیده اند و در عواده توپ بسیار که
 در آنجا از توپهای قدیم روس است که تقریر پاهریکی ده در

طول و مناسب بان قطر دارد پنجم تماشای طاق مشق بود و آن
 طاقی است که در دیت و پنجاه مدم طول دارد و صد قدم
 و پنج ستونی در میان طاق نیست سرهای تیرهای مشق را
 با سباب اقبال بهم پیوند کرده اند و در اوقات رستمان
 که برودت و بارش در هوا باشد صالداها در آنجا مشق
 می کنند تا امروز چنان نابنی نظر رسیده است پیشک
 در هیچ جای عالم نشان نداده حقیقت در هیچ مملکی از
 ممالک عالم حاجتی بآن نیست چرا که در ممالک دیگر شدت
 سرما برتبه شدت سرمای روسیه نیرسد که در میدان
 مشق سپاه آن تعمیر باشد ششم و عده باغ دده
 کیناز پوسوپوف بود که در پارتوده و روسی مسوت
 اطاق اثاثه کیفیت باغ و عمارات او در ضمن تحریر این

وایت مرقوم گشته است **هفتم** مجلس بابل بود که نجیبی ستود در
 سابو اپنا یعنی مجمع نجبا داده بودند و آن اطاعتی است بسیار
 بزرگ تر و بازیت تراز اطاق داد پنج اطراف این اطاق
 بزرگ اطاق قهای کوچک است که مشرف بر این اطاقند و در پای
 طاق دور آودر غلام که در شل است که از کثرت حمیت در آن شب
 مردم را در اطاق بزرگ خوابانده در غلام که در شل نشسته
 بودند در یکی از اطاقهای اطراف شپه امپراطور **الکنند**
 و بعضی دیگر از خانواده سلطنت را از برنج ریخته و گذاشته
 بودند چون هو اکرم بود و در آن مجلس بخصوصه سبب کثرت
 مردم که مانند دشت شاهزاده ریاده اقامت نفرمود
 مراجعت کردند **هشتم** شکارگاه بود و آن باغی است
 محصور که تعلق به کپنا شرمیوف دارد و انواع و اقسام شکار

از بلاد بید و بختل کرده ضحیح تحصیل و خوشنمایه کپنا و فالبد
 شاهزاده را با نجبا و عده گرفته شکار کرد و آنجا بسکهای شکاری
 که قریب بسیده قلاده بودند چند خرگوش از نظر شاهزاده
 گذرانند و شاهزاده چند تیر انداخته یکی از آنها را کشید
 در مراجعت جای یا صفا که چا در زنده با انواع کله آراسته
 کرده بودند و در حشر و سپری از طایفه قراچی حاضر نموده
 شاهزاده بصرف چاک و بستنی کردند و آن دو بسیار
 خاصه خود سازند که و خوانندگی نمودند **نهم** تماشای
 تو لومیه چنان بود که از شش آن در فضل اوضاع مملکت
 مرقوم گشته **دهم** مجلس بابل بود در خانه خبر اول
 مساپین حاکم مستوفی را به ارذر بند کوبه تا در خانه خود
 چراغان کرده بود و مجلس در کمال صفا آراسته مجلس اول

صبح طل کشید شاهزاد و همین که از مجلس پرور آمدند سوار کاسه شدند
 شد. غزیت پطربونگ که دوازده کثیرایان و کابرتوا از اناش و کوز
 هر یک تدارک نیامدی در خانه و ده خود برای شاهزاده داشته
 با مید اینک توغ شاهزاده در آن شهر طولی خواهد داشت چون
 علی نطفه جنساریه پطربونگ شدند برای آنها فرصت و تداوم
 شهر مستو که در ایام غلبه نا پیمان با لمره سوخته و محسوم شده بود از
 قرار قسیر چند مکان در این مدت اندک یعنی در فاصله شاهزاده
 سال بهتر از پیشتر آلوده و زباید و نظم و ترتیب پیدا کرده است
 با لفضل زیاده از یک دوسه خانه علاتت بر سخن و این نام ندارد
 و در اینجا نیز مشغول تیسیر و بنائی بودند سبب برون رفتن این شهر
 بدور و روایتی سمع شد بعضی می گفتند که سبب ترو علفی پایتون
 حکم بخرق کرد و بر بنی می گفتند که کاسه سازی که کاسه کشیدند

در اناش داشت چون دید که دشمن بمصرف خواهد شد سوراخه آنرا
 بر واکه کار کردن ترحم داد و آتش در اناش زد و چون ایس
 تو لوسیه در اناش سوخته آن آتش اغلب خانه سرات کرده و دقت
 آن روزه کارنا پیون ماند بوم پنجشنبه ه شصت و هفتاد و یک
 مسوا از شهر مستو حرکت کردند بعد از ظهر ۷ در سوار و قصبه
کلین شده. هر آنجا بنا صرف شد بعد از صرف همار از
 کوچ و چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر طودس کردند
 نواب شاهزاده و قهرمین کلا در عمارت عمه امپراطور که عمارتی
 بزرگ و وسیع بود قرار گرفت عمه امپراطور در همان عمارت
 وفات یافت و زویر و اثاث اوست آن حتی رخمواب شرالیمیا
 بهمان حیثیت که بوده بر روی تخت گسترده است طودس
 از محله شهرهای مشهور روسیه است رودخانه عدیل و طورس

دو طبق و طاق و لازوری از اطراف عاری می شود کشتیهای
 تجارت در آنها کار می کنند اگر چه شکرهای کل مکتب رویه
 کنار رودخانه های بزرگ واقع شده است و امور گران بها
 بسبب سفاین تجارت و کرجی و غیره برای عمل و شل متعده تجارت
 و آذوقه و سوخت ایشان نقل و آسان است و کمتر احتیاج مباد
 بارکش دارند و لکن امور اهل عورس ملت وقوع آن پسر و دغا
 از دیگر شکرها آسان تر است اما بسبب رطوبت و رطوبت هوا
 امرزاعت ایشان چندان روش ندارد و جبری منسب بر این
 عدیل ساخته اند و قیسلی ابادانی در آن طرف جبر ناکند
 در نظر دارند که آب دانی را زایده تر کنند که روده خانه
 در وسط مسوره اتفاق و با فضل و دیت ده هزار و دیت
 نفس این شکر صحت دارد که از اینجمله کیسه و نه دمت هزار و پانصد

رعیت است و سپاهی سه هزار پیاده و چهار پونک سواره و در روط
 و پ که هر دو ط و در از زده عراده است فوراً طور که سایر خبر
 سپاه آن شکر پیش از وقت بنزل نواب شاه زاده جمیع و شطرا
 و رود موکب مسخر را می کشند بعد از ورود نواب شاه زاده که همراه
 لازم را بقدم رسیدند مرخصی عمل نمودند بعد از من ایشان تبار
 و رعیت شکر شیرینی و میوه دندان و نمک پیشکش آوردند از حضور مبارک
 گذرایند و مبارک و درود کردند روز جمع شکر
 مزبور از طوس حرکت و در قصبه بوذوف که کار تیاج
 و کلاتون و در زنی داد استجا بسیار خوب می کنند غار صرف شد
 بعد از غار از استجا کوچ در دو ساعت شب وارد شکر والا چون
 شدند اکثر که چای والا چون با شکر فرش است رود خانه استنا
 از کنار شکر می گذرد و کشتیهای تجارت در آن کار می کند و آخرین

رود خانه محیط مشرق منتهی می شود و اکثر رعیت این شهر کشتیان شنبه
 که عین درغن که نسبت بطر پونج ارزان تر است و دوز دارد
 روز شنبه ۷ شکر از قصبه و لاجون کوچ شده بعد
 از نیکه و محل درس که دو ساعت از شب گذشته بود و اردو قصبه
 کوچه شنبه شب در آنجا بسر برده صبح زود عزیمت شرف
 فراد کردند روز یکشنبه ۸ شکر مزبور نواب والا وارد
 شرف فراد شد. خراف سوختلین که از جانب
 اسپر اطور بهتیت ورود شاهزاده و هم اندازی بود
 با جمعی از جنرالان سپاه روسیه در در منزل بندت
 والا مشرف شدند و بنجا و تجار شکر را بحضور آوردند و بعد
 معموله نان و ماک عرض شد اما روز وقت غروب نوب
 والا سیاحت باغی که در حالی شهر بود نثرین از رودخانه

دلخون عبور کردند در این رودخانه کشتی کار میخند و بر آن
 پلی از شکر و ساروج بنا کرده و پایه های آنرا سجدی ارتشاع داده اند
 که کشتی اند پایه های آن میتوان گذشت بعد از مرهبت اسیر باغ
 نواب شاهزاده سوا کشتی بنا ر شده وضع حرکت آنرا ملاحظه نمود
 چون از جانب اسپر اطور اظهار شده بود که اگر رای والا قضا کند
 این سبک و اتباع مختصر اوضاع قشون را ملاحظه نمایند لهذا
 روز دوشنبه ۹ شکر مزبور نواب والا نوبه و آغردق بمصعب
 جنرال دانستند ما پیف که از جانب خراف سنلرود حصا
 شده بود روانه بطر پونج منتهی بودند و خود چند نفر از فرانس
 و سه امان و چهار نفر پیچیدمت و فرانس روانه گشته عراف
 سوختلین با جمعی از جنرال های این قشون بنا که کی رئیس و
 سردار کل بوده و یکی مباشر عمارت و باقی دیگر جنرال های صرود

در خدمت شاهزاده بودند از برای هر یک از درختان باکو
 چهار هزار سنه باشد فاما یک قطار در یک خط تقسیم ساخته
 با من هر دو خانه با پنجه کوچکی ترتیب داده اند و در مقابل خیابانی بنا
 و دو قطار درخت سایه دار کاشته اند در فضای خانه میدان
 وسیعی که یک رشت یان در کمال آسانی انواع شوق را بقدم
 توانند رسانند وضع کرده اند و اطاق مشتی برای نشاندن در
 ضلع میدان در ۲۲۵ قدم طول و پنجاه قدم عرض ساخته اند
 و اطراف دیگر میدان خانه برای صاحب منصبان از جنرال و غیره
 بنا نهاده اند و شش خانه و درسه و مهمانخانه در کمال آراستگی
 کرده اند و در میدان را از چهار طرف خیابان بسته دو جری که
 درخت سایه دار کاشته اند نواب شاهزاده آرزو شمس دور در
 ملا خط فرموده بنا را در یکی از عمارات پهلوی صرف نمودند

که در اینجا چرخ بخاری را تکی بریدن بنا کرده بودند که یک چرخ
 دو دو ستگاه برای آوردن تیرها از زمین برای راه پله لوله
 راه پله تا پای کار و یک ستگاه در مرتبه تختانی برای شمشیر
 نازک بریدن چوبهای قیمتی که برای روپوش سینه نجات
 و سایر اسباب چوبی کار میبردند و یک ستگاه آسیاب خربال
 بخصوصه با شتر این کارخانه بود شام را در خانه سرگردان
 رشت یان دویم صرف کردند در شب غراف سه خیلین
 کرد که در باب تشریفات که برای ورود نواب شاهزاده
 از پل پورغ آورده گفتگو شود این است صورت تشریفات
 اول هنگامی که شاهزاده خسر و سیرزا در سادفلو سنجانه
 امپراطوری داخل میشوند فوج خاصه پادشاه و اربابان
 نظام صف بسته احترام عسکریه بجای می آورند و پلنانت

جنرال استقبال خواهد کرد سپاه قراولخانه یک فرج
 هومار و خواهد بود که بعد از ورود با سجا قراولان مزبور را
 مرخص کنند که در مکان معین خود قرار گیرند دویم سنگامی که نامش
 در منزل انام گرفته اند ایشیک اقامت سی هراتوری بخت آمده
 اعینت هراتوری مبارکباد می کند که بخیر و خوشی وارد آنجا
 شده اند و این قدر باید دانست که وقتی ایشیک اقامت سی یعنی این خدمت
 بانجام خواهد رسید که از جانب دهن شانلو اورا خبر د
 که قارقاتی که حسب الامر امپراطوری مستر بوده میان شاهزاده
 و او محمول خواهد بود ^{افلا} سپه شاهزاده یک روز در سارفلو
 خواهند فرمود و در آن روز آنچه شایسته دیدن است خواهند دید
 و فرادای آرزو به **پطرها** خواهند رفت در باب **پطرها** او
 شاهزاده خسرو میرزا وارد **پطرها** میشوند بجا که هراتوری شود

یاغ نخمس بجهت ملاقات و پس ما فلو خواهند رفت و قپ خانه
 مزبور یکفوج سواره خاصه با شیپورهای احترام یکم به عمل خواهند
 آورد در وقتی که از کاسکه نزول سفیر ماینه دو نفر از اضرای
 وزیر امور خارجه به احترام شاهزاده خواهند آمد در وقتی که
 اطاق اول میشود خود و پس ما **پطرها** خواهند آمد وقتی که
 شاهزاده مانده رون اطاعت داخل شدند قنوه و میوه و شیرینی
 صرف خواهند کرد و بعد از آن شاهزاده سوار همان کاسکه میشوند
 بهارت مون پلپن و سیروند دور آنجا قراول حرمت که شتر
 بقوجی از سواره خاصه در آقول با علم و شیپور احترام یکم
 بجای خواهند آورد و مقامات **پطرها** شاهزاده را
 بجا که سوار خواهند کرد و وقتی که شاهزاده داخل قهای
 معلومه خود میشوند قراول را مرض خواهند فرمود و قراول

عسکریه موافق قده بعمل خواهد آمد و بنواب شاهزاده عرض خواهد شد
 و در این بین سپهر کچی عسکریه در مومن پلپه از برای تعارفات
 شاهزاده خواهد آمد دویم شاهزاده یک یا دو روز در پطرهاون
 توقف خواهند نمود هر چه در اینجا شایسته دیدن است خواهند دید
 پس درین روز از پطرهاون و داخل شدن پایتخت اول در
 روز معین شاهزاده در کشتی امپراطوری سوار میشوند و مسکنم
 سوار شدن احترامات عسکریه که یک نفر از شاهزاده کان زبرک
 روسیه میکنند نسبت بشاهزاده خواهند نمود وزیر دریا احترام
 شاهزاده را در کشتی خواهد نمود و فوراً حکم خواهد کرد که کشتی
 مزبور روانه شود و بمنح اینسکه علم دولت ایران در اینجا باز
 شود کشتیان جنگی که در اطراف هستند و یک تیرتوپ
 بعلم ایران برسم سلام می اندازند و پست تیر جواب بنواب خواهد

دویم و قتی که کشتی بمقابل بند سی و شترخانه امور دریایی رسید کتین
 بندری که در تحت علم آن دسترات بخدمت شاهزاده می آید سیم در جبال
 پلستی پولیس مپتوزبرک مناط پطزپورغ بستقبال شاهزاده
 می آید که الی عمارت فودیل درستانی کرده باشند چهارم
 و قتی که کشتی علم ایران روزه و شاهزاده در آن نشسته بمقابل ارک
 شتر میرسد پست و یک تیرتوپ از اینجا فالی خواهد آمد که در پنجم
 قوپ خانه فودیل در دو طرف دیوار تا در خانه مزبور چهار
 سپاه پیاده در عرض راه و صحن مزبور یک تیب سواره است
 خواهد استیاد و صحنی قراول با پدق و در باب طری در این
 خانه جایی خواهد داشت و این سپاه قراول مادامی که شاهزاده
 در پطزپورغ هستند خواهند ماند ششم در و قتی که کتین رسید
 حاکم شتر پطزپورغ بخدمت شاهزاده می آید بعد از آن سب می آید

که نواب شاهزاده و قمرین سوار آشناسه و بهرت و نعل شونده کرایند
 خود بخوابند پیاده الی خانه پاسبان هفتم وقتی که نواب شاهزاده
 داخل خانه خود شوند سپاه خاصه و قزاق مزبور کلا استراحت میکنند
 بجای آورند و در وقت داخل شدن باطوق امیر نوبک بارگاه
 احترام کرده رسانند اطاق میخند و در آن وقت پیکر پیکر است
 پیکر پرغ بخدمت شاهزاده آمده احترام بعمل آورده مبارکباد و در
 شاهزاده را خواهد کرد بعد از آن هر کس که در خدمت شاهزاده آمده
 یک یک رخصت خواسته بیرون میروند تشریف برای سلام
 شاهزاده در پیکر پرغ صبح روز سلام عام برستخفا شده اول
 در خانه ۳ پاتالیون افزوده خواهد شد که یکی از آنها در وقت
 روبروی استخفا کاجی خواهد گرفت و دو دیگر در میدان از
 دو جانب درگاه نوبک در کیمیس از آتیه ای پهای پاراوسیدن

نوبک با باطوقی که برای کت و توپت بین شده بر روی پها و اطاعت
 که در کنار واقع شده چچا روسته از تیمای سواره خاصه
 و همان متدراز شوالیر خاصه در طلاق وقت واریکی در طلاق
 سعینه و در اطاق تصویر با تا بطالار شوالیر خاصه با داده
 خواهد بود در طلاق در صنت جوج و طلاق تحت صفت متنی بیاد
 قصر خواهد بود مطابق اعلانی که از شهر کرده میشود در یازده
 ساعت صبح اناش و ذکور معروف پنج مرتبه اولین در قصر
 مجتمع میشوند همچنانکه سه کرده کن افواج خاصه و سایر سپاه
 و اشخاصی که اذن بارگاه دارند و سجا را مواش بیطارت
 داده خواهد شد در وقت احوال حرکت سوختن که
 بتوجه امورات سفارت با مرهت بعد از آنکه از اعطاف
 هر طور حکم گرفت که ایچی را پادرد با بنیلق از چچا

مدنیو عسبر کرده از عسرت رستگانی می کند و اولاد و دستار از
 سواره خاصه ششربت با علم و شپور و دهل تا نیک میر آوز
 با و نفر جلوار که دوازده ریس اب یک همراه داشته باشد
 و یک پک راعه صیقل در یک کبشنه آتاک کاسک دیوان با بجا
 سلام برای متوجه امور سفارت رهبا کاسک دیوان برای ارباب
 نامب ایران خاصه شش نفر سر کرده بارگاه سواره با بچ رفرت
 عمده با چوب رای خود و دو لاک دیوان و ۲۰۰ واد و دوبر ساد
 یک کاسک دیوان که نباشد برای ایچی که متوجه امور سفارت
 هم سوار خاصه بود از دو باب این کاسک چهار نفر واد پاد
 و دو نفر ششربت و چهار نفر سر کرده بارگاه سواره و دو دستار
 خاصه راه خواند رفت وقتی که متوجه امور سفارت بنزل ایچی بود
 میشود مستخفین که در اینجا خواهد بود حاضر باش می کنند و از جانب

ایچی با ششین مثل سفارت وقت نزول از کاسک او را پذیرند و صاحب
 منصبان در پی او را استقبال می کنند و ایچی خود با طاق اول میزبان میزند
 چون ایچی شش برزده است دست رات بو بند و بعد از تقارنات
 از جانب سوار کاسک میزند در این وقت مستخفین و سازند همراه
 لازم می آید و دست سوار که حاضر است از احترامات همان
 هم می آید و بعد از آن دسته همراهان با این طریق شروع می کنند
 وقت رفتن از کرچای دو مکر مکی و لشها ما و پان
 و از پل رنخر او کشید و بطول باغ بهار و کرچه باغ تازه و مسرفی
 و ثلب ملون تا به ان وقت سعادت دسته همراهان تا به سر
 ملونا و کرچه دو مکر مکی همراهی می کنند اولاد و دستار
 خاصه ششربت با علم و شپور و دهل تا نیا امیر آوز امیر اطوار
 با دو دسته جلوار با دوازده ریس اب یک مزین تا نیا کاسک

متوجه امر سفارت را باغش کالیکه دیوان که مستغفان سفارت برادر حاشی
 غاسما نقره کرده بارگاه سواره با چو چرخه عمل با چو عجبی خود
 و در پیشه لاکه دیوان و مهمانته و الهی پادده دود و راه خوانده
 ساد ما کالیکه سلام که در آنجا در مرتبه اول شاهزاده ایلی خواهد نشست
 و در مقابل متوجه امر سفارت در جانب این کالیکه و الهای پادده دود و
 راه خوانده رهن و مصوب خواهد بود و پیشه پیشه است دیوان که برادر
 خواسته بود در جان دوس و چو چرخه سر کرده نواره خامه و خطین
 صاحب دودسته از نواره خامه پشت خوانده اند چون جمعیت مدبرای
 پهلوانی برسد در بصورت دودسته برادر که پیشه پیشه بود
 صاحب بستان ایران کالیکه دیوان و کالیکه سواره امر سفارت
 دیوان نسیکه در بر سرای در نشوند از در عسبر میکنند و بنظام جا
 می گیرند برای تهنیت رایلی توفیق که خواسته باشد نبرال خود گلشن

نماید و کالیکه سلام که ایلی و متوجه امر سفارت در آنجا نشسته اند و
 میدان سیدای شده در مقابل پهلوان تهنیت میکنند و اتباع سفارت پیش
 پیش این کالیکه خواهند بود و وقتی که ایلی در مجلس میدان سرای
 و بطالیونی که در آنجا مستخط عمارت تهرامات عسبره برای ایلی عمل
 میاورند و ساز میزنند بیک آقا سی پهلوانی و دود تهنیت
 پیشه است در وقت نزول ز کالیکه ایلی را میزینند و در بالای پد
 بیک آقا سی باشی خواهد بود در اطاق اول ما و مثال بزرگ در خانه
 با ایلی مسرای خواهد کرد تا با طق تهنیت که عسبرت از طالار
 جمعیت باشد که در آنجا با اشانون بزرگ و شامبلان بزرگ
 پذیرفته خواهد شد و از ایلی التماس خوانده کرد که بر روی دیوان
 که پشت بدو در مقابل نچرخه آماده شده است بنشیند و با دود تهنیت
 تکلیف خواهند کرد چو که همه آماده شده عسبرت پهلوانی بعد از آنکه

شامبلان بزرگ و رود ایچی را با و اعلام کرده امر فرموده که او را
 بحضور بربند در این حال ایچی را از راه اطراف تنبیه بطور تصویر و آلات
 خواهد کرد و در آنجا توقف خواهد نمود تا اینکه شامبلان بزرگ بر
 امپراطوری او را تحفه بطور سنت جووچ نماید که تحت امپراطوری
 در آنجاست چنانکه علیحضرت امپراطور و علیحضرت زن امپراطور و شاهزاده
 بزرگ پشمید و یکی سید مایون از منازل و خلوت خود بطاعت
 وارد شدند علیحضرت ایشان پیشرویی تخت را خواستند که رفت و در
 شاهزاده و سید و همه خانواده امپراطوری در دست سمت راست
 در مکانی که مخصوص برای ایشان است آمده شده خواهند بود وزیر خانه
 امپراطوری و و پس شانکر و او جوان خدمت بعد از آنجلسه
 حرمی که لازم است نزدیک با علیحضرت امپراطور خواهند ایستاد
 و نزدیک مکانی که برای خانواده امپراطوری تعیین شده است چیزی

مشورت با خواهند گرفت در این مناسط و خبر آنها و سر که و مای افزون
 در دست راست تخت و همه حمله سینه حاکم بری و بگری در مقابل خانه
 سلطنت و از جانب یار طلال امالی دولت خواهند بود در مکانی
 که مخصوص ایشان است بعد از آن امالی در خانه و خانه بنا و صاحب
 شکر از چهار مرتبه اول و سر که در کن بزرگ و کوچک قشون در اطراف
 سفید حضور خواهند داشت همچنین سایر اشخاص که مازون در خانه خوانند
 و تجاری که مواضع بیت مازون در داخل خواهند بود در طلال مرمر و پیش
 اول خواهند بود همچنین شامبلان بزرگ برای ایچی حکم امپراطور
 حاصل کرده بطور نصا ویر آمده ایچی را تحفه بجه اشخاصی که دارد در
 امپراطوری شده اند بود و در طلال تخت خواهد نمود شاهزاده های در خانه
 و در و نفر شامبلان و دو نفر غلام شمشیرت و مشرد لاکو در پیش
 پیش ایچی خواهند بود و ماسال بزرگ و متوجه امور سفارت در این

و شال و وا جزای سفارت پست سر ایچی ایچی که گذشت در آن خود خوان
 بُرد چون وارد طلاق تخت می شود شاد و هاسی در خانه با دیگران در
 سمت راست جای میگیرند چون ایچی وارد طلاق سلطنت شد سلام
 اول یکای خواهد آورد چون توسط طلاق رسید سلام دویم را خواهد
 که مسرمان او در دست سلام در آنجا خواهند بود بعد از آنکه جمله
 چند نزد یک امپراطور شد سلام سیم خود را خواهد کرد بعد از آن که گذرد
 بزبان فارسی حرفی خواهد زد که شخصی که معین بکنج را خواهد بود ترجمه
 از آن بزبان روسی خواهد نمود بعد از خواندن این ترجمه ایچی نزدیک
 امپراطور شده نامه اعلیحضرت شاه را با اعلیحضرت امپراطوری خواهد داد
 که اعلیحضرت خود قبول کرده به و سپس شافلر خواهد داد و او بر تختی
 که برای این که آمده شده است خواهد گذاشت بعد از آن با سلام امپراطور
 ایچی جواب خواهد داد این جواب توسط ترجمانی که معین شده برای او

خوانده خواهد شد چون خواندن جواب امپراطوری با خبر رسید اعلیحضرت
 ایچی با طاق اول خواهد گذاشت که این طاق مسنت جو ح و
 عنوت امپراطوری واقع تر جمانه هم در پایشان خواهد رفت در همان وقت
 اعلیحضرت زن امپراطوری مصیبت ایلی در خانه خود از طلاق شوهر
 مستحفظ گذاشته بطوریکه یک تخت سرد که در آنجا بعد از تخت آمد
 طاق بهادران قصر صف کشیده خواننده نوجو هر انیدت ایچی بعد از
 استیذان از امپراطور اتباع خود را با او عرض خواهد کرد و این
 اشخاص توسط یک اقا سی باشی سلام خواهند رفت بمحکمه اعلیحضرت
 امپراطوری ایچی را مرض که مصیبت تمامی که سابقاً مذکور شد
 بطور شوارفارو داخل می شود که در آنجا در وقت بخت آینه نگاه
 نزدیک او را کتبت بطور زن امپراطور بنیاید که در آنجا زن امپراطور
 مقابل تخت جا میگیرد خانها و مشران از جانب معین اوصاف زده

خوانند بود و اصحاب در خانه از جانب سیاحت ایچی سلام اول
 حوزرا در اول ورود کرده سلام دویم را در وسط طار که
 در آنجا اتباع او توش خوانند کرد و بغا صله چنه از سخت
 سلام سیم حوزرا خواه کرد در اینجا ایچی بزبان فارسی حرفه
 خواه زد که ترجمان موبسی ترجمه خواه نمود پس **شانلو**
 اعترضت زن پسر اطرا جواب خواه داد و مترجم بزبان فارسی
 ترجمه خواه نمود و بعد از آن ایچی اتباع حوزرا عرض خواه داد
 و سلام مرضی کرده بهمان ترتیب مرحبت خواه نمود بطا
 جمیت که در آنجا چند وقتی آرام خواه گرفت بعد از آنکه
 اینها بل آمد ایچی و اتباع او بهمان وضع در ترتیب عمارت
 خود بدل سعادت خوانند کرد با همان تشریفات و مصیبت
 همان مجلس در اطاقهای عمارت که ایچی میگذرد در همه جا در

اطاق برای او باز خوانند شد بجای که از جانب پسر نظام کرده شد
 یکی این بود که موافق تشریفات عهد نامه خراف خلود **ایست**
 بجای آنکه نواب شاهزاده نماید چند از کنگوی بسیار و غیر خراف **خلین**
 از استهلال و اظهار اراده پسر اطری قرار بین شد که از جانب
 خراف **خلود** در راه دعوتی بشود نواب و اولاد دعوت او را
 فرمایند دیگر آنکه شاهزاده در روز سلام در اطاقهای پسر اطرا
 انتظار نماندند او در جواب بگفت با ایشان شاهزاده بظن پسر اطرا
 بگشت یا پسر اطرا انتظار شاهزاده را چرا که اطاق مخصوص پسر اطرا
 از اطاق سلام مسافری دارد اما شمایقین بمانند که شاهزاده را
 انتظار زبانی نخواهد بود و انتظار اندک را میان سخن خواه کشید بگفت
 در اطاقی که خودش تشریف خوانند داشت با دو سه نفر
 از نزدیکان در خانه دیگری نشستند پسر اطرا در روز سلام خود جواب

عرض شاه را که بینه نه غراف خلرود در این باب وعده
 کرد که عرض کند و منتظر جواب باشد و بیستم بعد از گذشتن این نطقه
 خواجش کرد که صورت مکالمه که شاه زاده با امپراطور خواهد داشت
 قهی شود که قبل از وقت بهر طور مستخص بوده از انقرار جواب بگوید
 مقرب حضرت اعلیه میرزا مسعود مستوفی میر نظام سپاه با مقام
 صورت مکالمات را نوشته تعلیم غراف سوختلین نمود این است
 صورت مکالماتی که داده شد بهایش و خوشوقتی که در ایران قرار
 گرفته بود و اتحاد صادق که بواسطه صلح ما بین اعلی حضرت شاهنشاهی
 ایران و لیسمت و جد کرم من و اعلی حضرت بهر طوری حاصل شده
 بود طالع ناخوش را بر آنجایی کردند که مان طالع بسبب غلبه
 صر آئین خود کرده چو ششاک را بضلالت انداخت که در طهران
 باعث حادثه غیر منتظره شدند و در آن حادثه ما مورین روسیه

با گذشتن این حادثه غم اندوز لبس غزا و اندوه عظیم بخانه ان سلطنت
 و ائمه پا کران با رادت او پیشانید دولت با انصاف و جبهت عظیم
 شاهنشاهی ایران بخیال آنکه یک است بدانند پیش برت منته و فنا و فنا
 رود بطسح و اتحاد را که تازه با پادشاه و زبرک فردوسیته منکم شده
 بر هم نند از تغییر مرتعش شده لهذا مرا ما بین شاهزادگان خانواده سلطنت
 احتیاط کرده حکم نمود که بهین فوت فرصت با چوخت این محکمت
 پایم و اسید وار با شتم بهینکه صدای من که کرده صدای صداقت است
 با اوقات حسنه اعلی حضرت بهر طوری ما مسموع خواهد شد و
 صرفضای من برای حفظ کامل مودت در دو پادشاه عظم و اتو ای
 عالم را متحد میکند لکن خواهد آمد این است خواهش ما که من ما مور
 شده ام که با سم و لامنت جبهت خود اظهار کنم ای امپراطور
 به شوکت این خواهش را قبول کنید و عادت را که در ایران نطقه

تیز گشته است که در روسیه فراموش نمایند تا کل عالم برانند که در
 مسکو وی چنین حدیثی بظفر دانش و فراست دو پادشاه و شاه و قضا
 و اعتماد ستارم ایشان توانسته تا واسطه تمام خطر را بر کنار
 گذارند و همه شبها و نایبها را محو نماید بلاخره یک نوع بر طلب
 مطابق تنای خود بمینان تکمیل کنند در باب من چون خود
 بتوسط این صمم تا کرده فی تمین شدم چنین خیال می کنم که من که
 بخصور علیحضرت پهلوی رسیدم و خدمت محوله خود را که
 بواسطه ولی نعمت و جدی جنت من من داده شده بود تقدیم
 رسانیدم بجلالت و بشارت رسیده باشم در صورتی که همه
 استقامت خود را باستحکام بکنوع دوستی و اینی ما من دوست
 عظیم که برای مودت و احترام یکدیگر خلق شده اند و صف
 بکنم و اسلام این است سواد شرمی مثل بر قهر تشریفات نوشته

این است سواد شرمی که از جانب پیر نظام بر خراف نوشته شد
 دوست مشفق مهربان تشریفات که برای سلام عام در رود
 نواب مستطاب شاه را و حسرت و سیر زبهارت ما در فلو
 و پطرهات آورده بودند ترجمه شده بنظر ایشان رسیده
 و نمودند که من فرزندی از دولت علیه ایرانستم که در برابر
 علیحضرت پهلوی را عظم کل محاکم رسیده ما مورثه ام نامیده
 در آن دولت او امر علیحضرت شافیه را بطوع در خدمت قبول
 بیکدم در آنحضرت نیز اطاعت حکام علیه علیحضرت پهلوی را
 بر صناد خود شنودی بر خود لازم می شماریم و اگر اجازت تنا
 در حضرت پهلوی من ارزانی شود بمقام هسته عاری
 آیم که در روز سلام عام برای مزید استیاز و افتخار من
 جواب عواظ حضرت علیحضرت پهلوی ملاحظه مبارک خود او افزا

و ناز روز دو شبانه نواب والا کوچ کرده در راه ریزمان دیگر خط
 فرمودند که عمارت آنها به آن نظم و ترتیب بود کهن شفاخانه را در میان
 باغی ترتیب داده بودند که نهایت با روح و صفا بود دریا پیشینیم
 در مقابل داشت از قرار تقریر روسیه شش هزار چینی فزون
 که عمارت از پانزده رتبه بیان باشد در اقطاع بهر اطوری عمارت
 نشسته اند و اولاد آنها کلا صالحات میشود و در وقت کسب عمارت
 مشغول آن کارند و در وقتی دیگر مشغول شوق از این قرار بعد از هر
 روز کاری چند قواله و تا شش هزار نفر چند آن صالحات
 مشغول کرده آگاه برای دولت روس عمل خواهد شد که برای
 استیاج زیادتی رعیت نخواهد داشت آبی درین که در کلان
 با وصف کمال قابلیت محکم در پی دوام سلطنت در سلسله
 نباشند و این سبب پادشاه رعیت در رعیت پادشاه دیگر کم نشود

و از شرف این کرمی منظور پادشاه رعیت بر بنیاد شرکت دولت مقصود
 کردند و ازین منظور کلی امورات خزینة دیگر که همگی تقصی و فز استقام
 دولت باشد تقدیم نرسد شام همان شب در حالی سحر بعد از طلوع
 یکصد و سی و نوبت و الا وارد ماسد فلو شده تشریفات
 مرقوم بعمل آمد روز چهارشنبه را در عمارت بهر اطوری نوشته
 همان روز غراف پا طوطی یک آه بجای می بهر اطوری
 از جانب دولت نیت خجسته و ورود آمد و تشریفات لازم
 از جانب تقدیم رسیدن لفظ ماسد فلو داده پادشاهی
 و این محل مخصوص پادشاهان روسیه است و از وقت بطرز
 تا امروز هر یک از پادشاهان آنجا عمارت عالی بنا کرده
 با انواع رنگها از چل چراغ و کرسیها و شمعدان و پرده و
 صورتهای مرمر و رخ که صور شاه میر سلیمان حکمای گذشته است

و طرف چینی که در هر یک کمال تصنع کباب رزوه اند زینت داده اند
 باغات این مکان بسیار امکان اگر چه از اثبات رسیده دارند
 و لکن خیابانها و تفرجگاههای آن را چنان پاکیزه نگاه داشته
 و در گذرگاهها امکان غیر عریضه بنا کرده اند که باعث نشاء خاطر
 نشاءتانیان میشود **بفطرینه** در اینجا عمارتی بنا کرده که مرتبه
 فوقانی آن پهن دارد هر گاه بنجامینست بالا رود **کونسترا لاسیکاز**
 راهروهای مرتبه تختانی او همیشه میشود مین که چند نفر بالای آن
 صندای زنگی خبر می کنند همان کسی بالاشیفته میشود در یکی از
 اطراف قنای بالا پنج نیز طعام حاضر و آماده گذاشته با بوشتاب
 و قاشق و کار و و جنجال هر کسی هر غذا بخواد با قلم بر بوشتاب
 نوشته زنگی که پسروی خود دارد حرکت میدهد همان بوشتاب
 فرو میرود و با غذای مطلوب بر می آید این روزها بر این

دروازه بسیار در دروازه ششمین می سازند که در هر طرف دروازه
 سازه مرتجع و مصور با انواع صنایع ساخته اند مابین عمارت عمارت
 که اکثر هدایای پادشاهان محکم دیگر با بعضی سکه حریر عریضه که
 تحصیل کرده اند در اطراف قنای آن بحال آراسته است که ترتیب داده اند
 و چون غالباً در اوقات تابستان اقامت پادشاهان رسیده
 در این عمارت است و سایر عمارت خارج شهر میشود از جهان
 دولت هر یک را که در آن حوالی حکمت بفرانجام حوز
 عمارت ساخته است از جمله عماراتی است **غراف کوچی پیل**
 که رئیس ارباب و از اعظم اعیان روسیه است ساخته
 در کمال آراسته است خود و هر که را یکی نباشد در عمارت
 هر اطوری قرار می گنجد پادشاهان روسیه را در حوالی پل
 پونج همده دست چنین عمارت است که تمام یکی مخصوصه در

یک پادشاهیت و لکن چون دولت را در او می هست و دیگر
سختی رزبین گذاشت اطمینان دارد که سنگه دیگر و لیعهد
او بر آن خواهد گذاشت برور ایام این همه عمارات را با تمام رسید
و هر یک از این عمارات را خذره و اثاث است حدیث که هر یک
که وارد میشوند همیشه معطلت و این است هاشمی بعضی از این عمارات
مجدد دست که در نظر پورغ و حوالی آن دارند و در اکثر عمارت

- پدر پورغ
- عمار رساله عمارت
- عمار رساله عمارت
- عمار ششوی قوید
- پاوپکی
- پلاکن عمارت پاوپل

داخل و خارج برای عمل آوردن سوره کسیرات و کله می محبت
سایر ولایات اطفا حاشه که با اندازه گرم می کنند و هر قسم

بدو

میوه و گل بصل می آورند که در هر فصل هر چه بخواهند مقدور است روز
پنجشنبه ۱۳ شنبه نواب و الا غزیت پطرهاق کرده
در حوالی بنج انگیس که از جمله عمارات پطرهاق و سکن و پش
غراف خلرود بود پیر کبناز د انخونکی
حرم امپراطور از جانب و پش شالو استقبال آمده شاه زاده
دعوت کردند پله رد و فلکین باشد امپراطور چه ولایت
شرقی که در جزو و پش شالو استقبال نمود و پش
شالو پطریق اول آمد تعارفات دوستانه در کمال
کرمی از جانین ادا شد بعد از صرف چای وداع کردند
و چون از مقابل عمارت امپراطوری عبور نمودند سپاهی که
برای شوق در آنجا اردو زده بودند حاضر باش کرده همراه است
عسکریه تقدیم رسانیدند و این سپاه فریب دو هزار نفر از اولاد

پنجای ولایت بودند که سال یکی حاضر مشق می‌نمودند و در سایر
 اوقات در مدارس مشغول تعلیم و معب از فراغ آن تحصیل منصب می‌سپردند
 و در حوالی عمارت امپراطور از انانث و ذکور برای تماشای حقیقت بسیار
 بود امپراطور حذو نیز و اول آن صبح تماشای بیکر شاهزاده چون شبیه
 او را بسیار دیده بودند او را در میان صبح مشاهده غراف ^{خلین} سو
 بعد از ورود بمنزل پشاهزاده گفت که امپراطور امروز شما را
 دید شاهزاده گفت ای زار ویم در در شک نشسته بودند و با
 سیاهی ران بسته و شاد و تله که میان شبیهها و صورت ایشان
 ویم این بود که امپراطور قدری مرطوب تر است او شاد
 شاهزاده را چنین کرده گفت در این دو سال امپراطور چاق تر
 شده است و آنروز روز ما و پشاه را می ستند و این باغ را کجای
 انداخته بودند شاهزاده در عمارت موند پلپس نبود که پشاه

دید واقع است منزل کردند و آنروز کپناز و انخونکی خدمت نهادند
 آمده از جانب امپراطور خوش آمد گفت و احوال پرسید و غیر آن
 خلود باز دید نمود روز جمع ۱۳ ساعت بطرف مانده چو ^{پشاه}
 امپراطور شاهزاده بهار تی که در مقام بل آن مشق می کرده تشریف
 بعد از سیاحتی امپراطور و امپراطریس با فرزندانش وارد شده اند امپراطور
 خود پشاه را فرمان داد بعد از تمام مشق پنجاب شاهزاده متوجه
 شده پشاه میان سلام کرده شاهزاده کرنش نمود امپراطریس هم با شرف
 سر تعارفی نمود و جوابی شنید بعد شاهزاده بتماشای عمارت رفتند
 امپراطریس در یکی از آن اطاقها بود و چشمش را پشاه که چکی از خود
 شاهزاده بپوش کرد کمال مهربانی کرد و از اسباب عیب کرده کپناز
 و انخونکی و غراف پا طوطی را که در همان عمارت منزل
 داشت باز دید نمود در این روز بعد از ظهر شاهزاده بتماشای

کشتیانی که بر روی و قاپ بنزل بود تشریف بردند - کشتی پوینا در
 که هر کدام ۲۲ عاوه توپ داشت بوقت غاشا کردند وزیر دریا که در کل
 سفر کرده حاضر بود و یک پیکر سبب ناضانی را که در آن کشتیان
 بودند آن میداد وقت ورودش هزاره بربک ازین کشتیا ایتیر
 توپ سلام می انداختند و سازند تا هر یک مشغول سازی شدند و در
 عهد الکندر امر کشتی دولت روس اشغالی نداشتند است امپراطور
 پنکولاجی می صرف نظم اینجا کرده همچنانکه بجای اینجا را در مدارس
 تحصیل می کنند در سپاه بری مشق و امیدارند در کشتی نیز مشغول می
 و در سالی چند ماه در فصل که آن بجا کشتی سوار شده در کجور ^{لبنی}
 مشق می کنند در این کشتیا که بنظر شاه زاده رسید همه بنظر
 شاه شده ازانجمله چند نفر پسر خیر الهامی مشغول بودند که در کشت
 وزیریت با سایرین شاد و لذت داشتند عتیقی که در کشتیان ^{ساز}

و کویا پاره آن ممکن نیست سستی چه سبب است که چند ان دوامی میکند نجابت
 کشتیان اینکس کشتیان رزک جنگی روس شاه به نشد می کنند که در
 دو دستها برای مشق رفته اند و در حوالی **پطرها** بند ری دارند
کو و شتاب نام که قلعه محکم در انجاب حه اند و اوقات
 توپ و در پطرها بز صالدا تا مشغول مزید استقام آن بودند شاهزاده
 از سر کشتی مرحبت و بنزل آمد چون فی الجمله کسر مزای داشتند امپراطور
 حکیم حمود از فرستاده حوالی پرسی کرد همان روز شکاری که امپراطور
 حمود روزه بود برای ش هزاره فرستاد و در شنبه ۱۴ آورند ساعتی نیمی
 در ساعت بنظر نماند باز دعوت مشق شد بیایق سابق شاهزاده در
 در اطراف قنای مشرف بید ان مشق تشریف داشتند بین که امپراطور و امپراطور
 حاضر شدند شاهزاده تبه اسلام کرد و جواب شنید در این روز و بعد ^{طرد}
 هم که جوان و دوازده ساله ایت حضور داشت بعد از مشق شاهزاده بنزل

معاودت کرده بعد از غلبه تاشی که غنای فرستند و آن شش
 بر چینه و سگانه بود که همه را بنهار کره شش میداد که غنای بعض
 ۲ ذرع و طول صد و هشتاد ذرع مکه به طولی که بنواهند از
 دو دستگاه پروان می آمد و در دستگای هر قطعی که بنواهند
 بریده میشد و در کارخانه دیگر بجا بنوک و دم کاردا دوروی
 آزا پاک میکردند و در کارخانه دیگر انار میزدند و بجای دیگر
 بکنند گذاشته صاف و هموار میسازند و در دستگای دیگر دست
 و بند کرده کم و زیاد کنی آزا بویله قید و کاران میزدند
 بهین چرخ بکار در بین کارخانه و سگانه و دیگر بجهت سگانه
 راه انداخته سنگهای قیمتی سبیر را تراش می کنند کفتاب
 و انخونکی که مابشر حسیع پواتت امپراطوری است از
 عمل این کارخانه است برادر امیران و خاور حال هر یک از آنها

داد وقت پروان آمدن شش برزاده ازین کارخانه اسبهای سواری صادر
 کرده بودند شش برزاده را تکلیف بشکار کردند بسبب نخل که جابج
 راندن و پی شکار در من ممکن نیست لهذا شش رچان در کین کارهای
 معلوم متر صد میزند و سگانه از میان نخل شکار را دم داد و بسبب
 شکار رچان می آورند اتفاقاً آنروز شکاری از چرنه و پرنه پیدا
 شد وقت مرحمت با امپراطور و امپراتریس با هم که سوار کالک شده
 بودند اتفاقاً ملاقات شاد شش برزاده و امیران سواره صفت
 کشیده تعظیم کردند بعد از دقیقه چند امپراطور معاودت کرده
 چنان تعظیم تقدیم رسید و بلا اتفاق معاودت بنزل روداد
 ها روز قبل از ظهر **فلکین** به از اجار بدین امیر اسخو آمد
 امیر نظام و امیرزاد صاحب مسم تشریف داشتند حکایت توپهای
 تخته امپراطوری را بیان آوردند پرسید که در کدام محال پان پان

بهتر است گفتند در سابق چرا که از آنجا آسانی به تبریز می توان بود
 و از کسین و طیش بدن ممکن نیست بعد از آن از شاهزاده نهادن
 که به پل پورغ آمد کنگو کرد و اظهار می نمود که بهتر آن است که بشما
 سپاریم که مسراه خود بریه گفتند را در این باب با مورتی
 بست بین و طه حکایت چنوه رشل نمود که شصل آن در صل
 امور دو سبه مرقوم خواهد شد و در همین روز میر نظام میرزا
 مسعود میرزا صالح و یکمیشی بدین غراف خلود شدند
 غیر تعارف و صحبتانی حرفی در میان گذشت پل پورغ
 در ساحل دریای پلستیق شاق فاده و از این بزرگ پل پورغ
 و شمل بر چندت عمارت و باغ موانه که از جمله عمارت ها
 در نبدی شاق فاده و چار منسج دارد ما من منسج غایت
 وسیع صنع شمالی آن ناظر است بر زمین که آبی بر آن مسط

از مسافت بیده با کنگ آب آبی با بنجا آورده اند و انواع آب شادنا
 و جواره در مقابل و محاذی صنع شمالی آن عمارت و عمارت مختلفه
 دیگر ساخته اند و یکی از جواره است که مرمر آه همانجا در آن بصورت مختلفه
 تعبیه کرده که از و مینای آبی آب سجد یا عاری می شود از
 آنچه جواره های چنه بقدر رسیده که تقریبا بار شاع در آورده در
 آب من یکد در حوالی عمارت مون پل پورغ در حوالی با شاع
 و برک از مس ساخته اند چنانکه میسج چنه از درخت و فو
 میده و بر وسیع شامخ و بر کما می آن پرون از مد شمار و از
 تعبیه نموده که یکبار از کل آن درخت و از های پشما حسن میکنند
 و همچنین در بعضی زمینها جواره باس شده اند که از نظر چنان است
 هر وقت بخواهند کسی را در تعب آرنه یا کبی سر سبز که آرنه در وقت
 که میان یا محاذی آن استاده است راه آب را در ای گشته صفا

انواع آب بازی را در عمارت پطرها ف بجا برده اند اگر چه
 این سرزمین چندان حرارت میداشت که آب بازی و سایه نشینی
 مطلوب نبود همین محل بجهت کثرت فواره و آب شاد و غایت
 خن تصنع آنها و بسبب قرب دریا و درختان سایه دار بسیار
 جای بنای محله اشکال و کوانای مستعد و سکونتگاه
 متوجه بهترین زمستانها محسوب میگشت در خیابانهای این ^{بنا} بنا
 که سیرگاه مردان و زنان است گنبدی است که بنام ^{مردان} سیرگاه
 چمن گذاشته اند که مردان و زنان برای رنج مستحکام از
 سیر رانها نشسته آرام میگیرند و در هر یک از این عمارت
 مستعد که پادشاهان سلف سکن کرده اند از ^{سلسله} سلسله
 مردان در آن سلسله و کاری گذاشته اند ضیاع و ^{مردان} مخطوط
 و باطل تا از غریب و بومی نشان میدهند در عمارت ^{بلند} بلند

در خواب و شب گناه و بعضی اسباب چاقی عوزی داد و ات کار
 کردی بزرگ را گذاشته بودند روز یکشنبه ۱۵ مهر اطرقتی
 مرض کرده حوالی نزد غراف موخلمین خبر آورد که امپراطور
 سیکویه امروز هوای دریا بدست شاهزاده تشریف برد از جهت
 مزاج او احتیاطی نخواهد بود و بعد از ظهر شاهزاده با هماد
 و اتباع بیارگاه رسیده معارف بر کوهی که چکد ^{باید} باید
 بر کوهی دیگر سوار شدند در کوهی شاهزاده علم شیر ^{شده} شده
 بر پا کردند چون بنزدیک گشتی رسیدند انالی گشتی توب اندا ^{نفتن} نفتن
 دست زدن امرات عکبر به بجزیه بجا آوردند همین که
 شاهزاده در گشتی قرار گرفتند شقه علم شیر خورشید
 بر آن بر پا کردند وزیر عاکر بجزیه سلام آمد و از سایر گشتیها
 ردس که در آن حال بود توب سلام نهادند این گشتی که

آن فرع را بوفیا و می گویند ۳۲ عرابه توپ و هشت جاب
 سلام داد و عمل کشتی در مقابل صدای آوای کشتیان ادا
 می کشیدند که یعنی شاد و است و صبی از اطفال سنجاب و خیرال بر
 از چهارده سال تا هشت سال مشغول خدمت گذاری بودند که یک
 نفر صغیر که زمان خدام کشتی بآن است چون برق غاصت
 نزدیان های ریمان بر لای ستر سنای کشتی که تقریباً دوازده
 فرس از قاع و هشت مسمو میگذر این طفل نیز مانند سایر بدت
 سال در مدارس دولت مشغول تحصیل فنون کمالات میشد و یک
 در کشتیها مشغول شغال مینامید چون این روز با موافق بود
 و مهربی کشتی بر سر ابای رودخانه بود یک کشتی سوار که پیود فلان
 سکو نید بگو این کشتی بسته که زبر آن سیر افاد و کشتی سوار
 دیگر احتیاطاً نگاه داشتند که اگر لازم افتد و یا در آن می

هم برسد این کی بجا آید و چون کشتی شاد و است بقابل عمارت هرگز
 رسید برای سلام او بعد و تیر توپ انداختند و کشتیهای تجارت
 سیولتا که بر روی آب بودند هر یک هر یک علم اسلام برای علم است
 ایران بر پا کردند و چون برای وصول بمنزل شاد و است از زیر
 چاهلی که بر روی رودخانه سوار ترتیب داده اند عبور میسایت کرد
 در بقا در امر در ممکن نبود لکن اگر جی برای سوار شاد و است آوردند
 و علم ایران بر آن ترتیب داده از زیر چاه گذشتند و در اینست
 همه تشریفات چنانکه مرقوم شد تقدیم رسید و در مقابل قعه
 از طرف سلام انداختند و حواله عروب آنا بگره
 نواب شاد و است و خواص همراهان بقابل عمارت فودیل که سوار
 بود رسید کشتی را از آنجا میان خیابان آب که از رودخانه پنوا
 ترتیب داده و پیش روی عمارت فتحی میشد انداختند تا آنجا

بخان نام شده با مل سینه ارگشتیا پرون آمده با سجاوار
 شده در این وقت عالم تر که در اینجا منتظر بود احترامات
 مقرر خود را ادا کرده و بعد چارپ پیله و یکتپ باره
 خاصه در آن وقت و سببی و اول باید ق احترامات عکس را
 بعمل آوردند و سزنده انباشن سازا مشغول گشته شامزاده
 بصاحب نضبان و صالداست افادت کرده احوال مه را پسینه
 و یکا یک مرتبه آواز شک گناری فیه کرده چند نفر ^ن تفریح
 متوجهین بطر پورغ با شاق بعضی از فترین که از **فوفراد**
 مابینه و اعزوق پیش آمده بودند بر که بشتا فیه تنظیم کرده
 نواب شامزاده در منزل که از کن ریخا بان است تا آنجا
 که قریب یکصد قدم راه بود از آب نزول فرمودند مانند آن
 بزک باز که لازمه احترام و تواضع خود را بقدم رسانید

راه نائی اطاق کرده درین و دخول با طاق پیکر یکی بطر پورغ فست
 و تواضع لازمه و مبارک بود و درود نمودند و بعد از آنکه نواب والا در طاق
 قرار گرفتند ایشان مرضی حاصل کرده از اطاق سپردن آمده بنازل
 خودش ان معادست کردند امروز هر چه من در شهر بطر پورغ بود
 همه ما برکنار چپ رودخانه بنوا در سه چای جمع شده بودند و همگی تنظیم
 و تکمیل بجای آوردند و شامزاده با اشاره سه مشغول جواب بودند
 اسپر اطوار روس را بجاوده بر اطوار شوکت خود برای حرمت شامزاده
 در درانه کردن بکشتی و بنظر بود یکی اینکه علم دولت ایران
 برای اطوار کمال دوستی در کشتی او کشت و ده تیر و دیگر اینکه
 االی عموم دولتهای فرانک که کشتی تجارت در بطر پورغ دارند
 لوازم تکمیل بجای آرند نه تنها االی لباس من از وقت همه
 اذعانهای خود بل را که همه فترین در کاب سر یکی در اطاق علیحده

قرار گرفته و خواص سرانجام را اوطاقهای متعدد ارکسته شده
 باز سه حصه عمارت خالی مانده بود لاکه و سایر ضد ملکا زمین
 دشمن کرده بودند و اسیم هر یک را در در منازل خود نوشته که
 مستوش نشود عمارت خود پس عمارتی بود دور و دورتر
 که از سمت شمال بود خانه پنوا شرف بود و از سمت جنوب
 باغ از طرف جنوب پنج ضلع داشت - شمالی یکی شرقی یکی
 ضلع اول و ضلع وسط که در عمارت واقع شده بود و ضلع
 پنجم منواری بود با مجرای پنوا وضع دوم و ضلع چهارم
 عمود بر ضلع وسط ما بین ضلع دوم و چهارم و ضلع وسط
 صغری بود وسیع و از پیش رو مجرای کشیده بودند و بر آن
 از وسط و جبین سه در قرار داده بودند که کاسکه پای و کینه
 و قراول در مقابل ضلع شرقی که منزل شاهزاده بود می ایستاد

و در همان ضلع برای آراستگاری آنها اطاقی معین بود برای دست
 قراول هم موادی آن مجری از چوب ماش بودند که از آن
 بجا در میس کردند و شکلهای خود را وقت اساس بر آن کتیه میدادند
 همچنین از چوب برای محافظت یک نوع قراول از برف و
 باران ساخته بودند این عمارت از سمت باغ چهارده ضلع داشت
 که پنج از آن جنوب بود و پنج شرقی و دو غربی و دو شمالی
 و باغ این عمارت بسیار وسعت دارد در میان آن دریاچه بود
 و چهار کشتی که کله دارد از سمت غربی باغ اطاقهای پنج برک
 ساخته و انواع مرکبات و فواکه بهل آورده اند الاضما و انار
 و انجیر و بید و کدالک تمام از انار دریا معین و در همان ضلع برای
 باغبان باشی که از اهل مجلس است و سایر باغبانان خانه ساخته
 و آنها بقول که در روسیه معمول است در همان سمت باغ زراعت

میکنند برای سایر درختان میوه که در هوای آنجا بعل می آید دور
 تا دور توری کشیده اند باقی درختان این باغ بی ثمر است و نام
 خیابانها ترتیب داده اند و یک زم ریخته و کوبیده اند باغبانان
 در کمال پاکیزگی نگاه میدارند چنانکه در وقت خزان برگ درخت
 بر آن پیدا نمیشود در خیابانهای این باغ نیز مثل سایر باغات ^{صالحه}
 کرسیهای آهنی بزرگ گذاشته منبرل شاهزاده در سمت ^ت یار عمارت
 در باب اطراف مزین بود که در هر یکی پرده های تصویر و مجسمه ^{عمای}
 رنگ و آینه های بزرگ بمن نگاه میکردند از آن جمله شش درخت قد
 داشت گذاشته بودند و در یکی ساعت ساز و در روز ساعت ساز
 که ما سورم براقبت ساعتها آن عمارت بود می آمد و کوک می کرد
 سمت یمن این عمارت از سمتانی کسی را منبرل نبود ه منازل ^{باز}
 اجزای عمارت و منظرین رکاب همه در مرتبه فوقانی این عمارت

بر چنین غرات سوختن و بنزال و ایضا مہیف در مقابل در
 این عمارت بعد از عبور از اطراف راهرو و اطراف بود که انواع صورتها
 سنگ مرمر از صنایع استادان قدیم در آنجا جمع کرده بودند همچنین
 طالار بسیار بزرگ بعد از آن اطراف بود که در صورت سنگی آن شتر
 عمارت کجا بریده بودند در چهل چله شام و ستونهای این طالار عاری
 و دوازده هزار شمع بود بعد از این طالار باغ رشتانی بود که تا آنکه
 بصورت سنگی مزین و بسیار درخت مرکبات و کھلدوریا چین معطر که در میان
 ظرفها گشته شده و در آنجا گذاشته بودند چنانکه بوی بهار در
 سایر کھلدوریا می دادند و اگر بعد از ورود شاهزاده حسب الامر ^{مطرب}
 هر روز وقت عصر یکدست سازنده بیاض آمد و مشغول ساز میشدند
 و مردان و زنان بطور پونج علی سبیل الاستمرار عصر بعصر با آن
 باغ آمده گاهی در خیابان با و گاهی بر دریا چه مشغول سیر می شدند

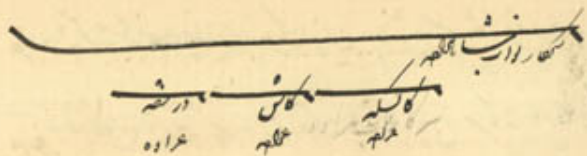
دکاهی شاهزاده بهراعات استیاق مردم بیخ پررون آمده در
 مرخیانی که سیر میگردند مردان و زنان دسته دسته هجوم میآورند
 ساز و سیر تا پررون آمدن شاهزاده مستمر بود و تا آرزو مردان در
 بطر پورغ بیخ بیخ و از مستگاه دیگر سیر گشت نیرفته این چار
 و باغ را در عهد بقطرین عرفان پانزده ملکین که یکی از خوا
 او بود بنا کرده است و شی بقطرین را در اینجا همان نموده است چو
 این عمارت مقبول نظر ادا شده پیش کش کرده است

(فضل دویم)

(در احوال ایستادگاری در بطرین)

روز دوشنبه در صفر لطف همانند آمده دستور مهمان
 خواص تفرین بعد از آنکه خدمت نواب شاهزاده عرض کرده بود
 چنان صلاح دانستند که کارخانه سرکاری موقوف شود برای پادشاه

در اطراف کی بجزیره در طاق نواب شاهزاده و یکی برای بعضی نوکران دیگر
 از اطراف قایم میز طعام گذارند و برای عمل کارخانه و فرانس و نوکران تفرین
 بقدر کثافت عجزات جنس دینیه که از کارخانه سرکاری چاشت و شام
 ایشان داده شود و نیز همین روز عراف نکلود از جانب پادشاه
 بدین نواب شاهزاده آمده همه از تقارنات و مبارکی و در
 سلام عامرا بزرگمیه به شکر مرزب فرار دادند در این روز عراف
 سوختلین که قدی سیر ز اسب نوشته اطار داشته بود که از دروازه
 بدین موجب که برای سرکار نواب شاهزاده و سایر تفرین
 شده است و هر یک که چاراب خواهد داشت تا خدمت شاهزاده
 عرض کنند اگر نهی در ستون خاطر ایشان باشد مراا بخار نماید



سربین کاب کاسک

سرب کاب کاسک

علم علم علم

سرب کاب کاسک

علم علم علم

سرب کاب کاسک

علم علم علم

سرب کاب کاسک

این تقسیم مقبول خاطر شاهزاده افاده باغراف گفتو شد که برای
ایزاز کاسک شاهزاده علاقی باشد چون کی از دوشیز
کاسکی اپراطوری برای کاسک شاهزاده تعیین شده بود
غراف گفت که ام ایزازت که ازین بالاتر باشد غراف
سوختلین آروز پرون آمدن از پل پورغ هر کونه کاری

که اتفاق می افتاد بپیرزاسمی نوشت و از او جواب میگفت روز

۳ مشنبر ۱۷ حب الامراپراطور غراف سوختلین آمد

از نواب شاهزاده و عده خواست که بتاشی کشتی بدید اپراطور

که آروز باب می انداختند تشریف ببرند نواب والا با جمعی از

مترین سوار کاسک شده کنار آب بنوا تشریف بخشند در کاسک

کشتی را باب می انداختند دو اطلاق محاذی میگردد که از چوب درختی

آب تربت داده بودند و هر دو متصل به یکدیگر و از یکدیگر جدا

با قزین خود قرار گرفته بعد از مامی اپراطور با جمعی از امیجا و

خبرها آمده در آن اطلاق دیگر است و نه مین آمدن اپراطور

نواب شاهزاده از جای خود بر جهشته سلام گزینی کرده و

دو میخسین کلا قزین که در خدمت شاهزاده صفت بسته بودند

مواظقتا عده ایران سر فرود آوردند اپراطور همه را با تان

نظام جواب سلام او کرده و بعد عزاف موختلین را احضار کرده
 برای احوال پرپی سجدت شاهزاده فرستاده چون سلام عام و تبیغ
 رسالت شده بود لهذا پادشاه فتنه با شاهزاده مکالمه مکنه بعد از حاجی
 شدن اسباب حرکت کشتی بمحضرت پیرا طور خود با صوت بلند
 فرمان داد که کشتی را با آب بنده از بند ببرد و صدور فرمان کشتی را
 که نوعی او زبان کرده و ترتیب داده بودند که نصف آن در آب
 آب و نصف دیگر در کنار بود و قریب با ذرع از سطح آب ارتفاع
 داشت یک فتنه با آب انداختند کشتی بقدر کینه ذرع با همان وقت
 در آب در روی آب مثل ناو روان شد و در او اوسط رودخانه
 قرار گرفت بعد از آنکه کشتی بسبب دغل آب شد و عمده از آن
 عرش کعبه پیرا طور و خبر الهازم مشکوک که آریا عمل آورده
 روانه سمت سرای منجد گردیدند و بعد نواب شاهزاده بنزل رسانیدند

و نمودند وضع ساختن کشتی یکی از رودخانه بنواغری که عرض
 آن از عرض کشتی زیادتر است و کذا لک طول آن جدا کرده اند که از
 آن سکه بت کرده اند و از اطراف آن سنگها بر زمین نصب کرده
 و تخته بندی سرشپ بطول آن عز ترتیب داده اند بر وضعی که است
 مرفوع آن در وقتی که نه بر زمین است و جانب خمض آن در آب هر
 این عز عمارات عالیه و کارخانه های وسیع ساخته اند و آن در
 عمارت رستخانه پیرا طوری واقع شده عمده در روی آن تخته بندی
 اجزای کشتی را که در کارخانه ساخته شده ترکیب میکند و باطنها
 کشتی محکم برستوخایی که در اطراف است می بندد همین که حسن
 المجموع با تمام رسید روی تخته بند را صابون رنده ذریع
 می کنند و عمده که در کشتی هستند با تیر باطنها را می ریزند کشتی
 بسبب سنگینی خود و سرراشپی و موماری تخته بند بدون قاصد

آمده بود خانه می افتد و سپهر اطراف موش قاذون در آن روز و جی معتز
 بر او سا و تانهای کشتی سید به روز چهارشنبه ۱۸ اسفند
 منور نواب شاه زاده را بنا به مدینه علوم تحف کرده
 و آن در کنار آب بنوا عمارتی بود مثل رباط قهای متعدد و
 که یکی شش و نوزده بود زینها می شد اوله در یکی از آن قهای
 سکهای قدیم سلاطین سلف را از هر طایفه از روسیه
 جمع کرده بودند و در بسند و قهای بزرگ خانه بنامه گذاشته
 روی آنها را اینیه گرفته بودند که دست نخورده و در کنج و از نظر
 تا شایان پنهان نباشد و خطوط این سکها را در نهند آن کشف
 کرده در کتاب مکتوب نوشته اند که قدرت آن موش اعدادی است
 که در سپهری کلماتی شده و تاریخ پادشاهان گذشته را از روی
 نصیح بنامید سک سلطان ایران و همچنین سک همصورت شاهنشاهی

بنامه و سک چنگیز خان میان آنها هم میرسد و در اطاق دیگر کتب تاریخ
 که مثل بر حالات پادشاهان منور بیشتر جمع کرده بودند در اطاق علمیه
 قالب پهل کپور را ۱۴ سال پیش از این از موم ساخته و بس منی او را
 بر آن پوشانیده بودند آن قالب جنلی قوی سیکل و طویل القاعه بود
 حسب الا نواب شاه زاده کترین در مقابل آن بستاد با وصف اینکه
 قد کترین از اندازه قد آدم خارج است از آن صورت زیاده از یک جبه
 از کترین بنده تر بود از فرار که اوصاف او مذکور میشود و از کلمات
 او معلوم می آید بسیار قبل داده بوده است قطع نظر از شیت
 و تدبیر امور سلطنت و روش امور دولتی روسیه و قاذون
 نظام که امروز نتایج الحز او است و فر قوت و استقامت
 سلطنت و روش امور دولت روسیه شده در اکثر علوم عمده
 و صنایع عیسیه هم مسلم بوده است بعضی چیزها از صنایع او در

علوم مشاهده شده از آنجمله چرخ بود برای تراشیدن سنگ مرمر
و غیره و چهل چرخ اعمی از شیرهای که در آنا سیلیسی عزیز
و نازک سازهای پاکیزه و عجب بکار برده بود و همچنین چند دستگاه
اسطراب و صفحه ساعت ساخته که یکی مستقی از توصیف و تعریف
پایان شده و در اطاقی هم بن غلام خاصه او را که قد و قامت او نیز
کمتر از خود نبود بر بن موم مرتب کرده و همواره پوست بر آن
مینزد که گفت نشود مرده یک کثاری و آب سواری بطور بز که
جنت طباطبائی در عایشه زین و یلیم در سینه و آنگاه در سر پاهای
در یک از اطاق قناتخانه و البته بودند رنگ سب که بود و همچنین بگم
همزایه انواع وقت موحش و طویر را بطوری که تعدادی کرده اند
که موی پر و پرده های آنها سیخ و بوقص کرده است در پهلوی
طویر از ستم آنها گذاشته بودند که هر قسم نخم مرغ در آنها بگم

در همان اطاقها که در ریائی که شیرهای دودندان آن پاشیده شد
دندان خاک از دهن بیرون آمد و مشاهده شد آن عاجها را که و
کلفت تر و سه ذرع و نیم قد داشت کرمج و شیر و کند و کرک و کرس
و سایر سباع دو آب چوبی و چوب بگری و انواع موزایات مانند
مار و عقرب در طبایفت جدا و پروانه و مرغ از هر قسم در آنجا
جمع کرده بودند ماری بقدر شش ذرع باز پنجه با لبش اطاق کوشی
بودند کمی گفتند که مرده این مار را از مغنا آورده بودند کشفی نیز که
کو سفند در آنجا با خطه شده بعضی عقارب و مارهای کوچک را بیان
شیشها گذاشته و عرق کشش با آن شیشها ریخته بودند که اجزای آنها
از یکدیگر جدا شده و گفتند همچنین مصنفا ی بنی نوع استانی بعضی توام
و بعضی فرد بعضی زایه الا حصا بعضی ناقص میان شیشها گذاشته بودند
عظمی دیده شده که سر او از بدن بزرگتر بود مسافران و سیاحان روی

سی سال قبل ازین بعضی نقشا از دیا رسر تحصیل کرده آورده اند و آن نقشا
یکی لوجی دارد که شش است بر تاریخ فوت و عقیقه آنها در میان آن الواح
یکی خط رومی بود از قرار تشریح بولند که آن لوح آن اشخاص در عهد
اسکندر رومی وفات کرده اند آن نقشا را در آن عهد با دوید و یاد
جزا پرورده و کشف کرده میان مسند و قفسی گذاشته اند که بعضی
از اجزای متن ایشان مانند دست و پای و سوی قف نشده است
و همچنین روسما خودشان چندین نفر را همین طار در آن مدرسه
گناه داشته اند که آن نقشا میچسب و هضم کرده است فیل و
فیل بان که از دولت علیه ایران مصوب حاجی ابوبکس خان ارسال
شده بود مرده فیل و فیل بان را که برار فیل است و کنگر در دست
یکی از ان اطفا قتل گاه داشته اند و متخوان با نوری را که از فیلی
بزرگتر بود با مفتول پس که برضم کرده می گشتند که این اسثمان

از ضم

از عهد فوج نجی ۲۳ مانده است و بعد از وقوع طوفان ازین جا نوز
در عالم پدید شده خلاصه ازین قبیل چیزها در مدرسه علوم
بسیار بود که تخریب همه آنها باعث طهاب می شود در این مدرسه
از طبایع اشیا و غراب علوم درس گفته می شود و شاگردان که از
سایر تحصیل ذاعت بهم رسانیدند باین مدرسه می آیند و غراب
و طبایع اشیا را علی قدر استعدادم در اینجا یاد می گیرند روز
پنجشنبه ۱۹ غراف نلرود بدین ذاب شاهزاده
آمده عبد از تقارفات خبر آمدن چاپار و آوردن آنها را اعلام
موند لهذا قرار اسلام عام را بر روز یکشنبه دادند **روز جمعه**
۲۰ چاپار روانه و آنها را سید حب الاعلام خانب قائم مقام
تا روز سیرز اسعد نامه را از زبان فرانسه ترجمه کرد **روز شنبه**
نظر بخواس غراف نلرود آنها باو داده شد که پیش از وقت

بنظر امپراطور برسانه و از مضامین آنها مطلع و مستخضر شده بر طبق ^{مضمون}
 فکر جواب نماند روز یکشنبه ۲۲ سلام عام موافق تشریفاتی
 که بقاصورت تکرر یافته است اتفاق ثناء و غراف ^{خلین} سو
 گشته مور متوجه امور ات سعادت درشت ده یعنی دورت
 نظر مانده بالکسکه نادیدک با وسیر لازمات تشریفات میدان
 سرای عمارت فودیل رسید بعضی از قلمین اورا در کیمه استیصال
 کرده مقرب الخیره اعلیه سیر از اسحه و سیر از صالح در اطاق اول و تبر
 الخافان بهر نظام در اطاق دویم و در سبب استیجاب در اطاق
 سیم اورا پذیرفتند و بعد از ادای تعارفات معموله از عمارت
 پرون آمده سوار کالسکه شدند و ترتیب کالسکه پیش از وقت
 چنین داده شده بود که هر کجی در مایه کتیر بود پیشرو واقع شود کالسکه
 نواب شاهزاده محبت همه اتفاق افتاد و کالسکه خیرال ^{سپه} دایچکا

مانند از پیش از همه کالسکه های قلمین برود از کوه چه دو مسکو مسکی وار
 رنخیر او بیخته و از کنار باغ بهار عبور کرده وارد میدان بهر اطوری
 گردیدند احترامات عکسیه سواره و پیاده میدان و سایر نوازش سازندگان
 همه بعمل آمد و جمعیت بر سر ایام بهر اطوری رسید قلمین در
 آنجا رسانند خیرال دایچکا هم از کالسکه پائین آمده
 آمده منتظر خواص مسراه شدند بعد از نزول ایشان بهر نظام
 و سایرین از عقب ترتیب دویدند و داخل میدان سرای شده و
 از آنجا عبور کرده در مقابل پایه عمارت توقف کردند تا آنکه نواب
 شاهزاده بالکسکه بدان مکان رسید تا همانکه یکدک طاقه
 شال رضائی پیچیده و مجموعه نقره گذاشته و شال دیگر
 بروی مجموعه انداخته در کالسکه نواب شاهزاده بود ایشان
 بدست مبارک خند مجموعه را سیر از صالح داده از کالسکه

پاین آمدند میرزا صاحب با دودست مجبوسه را بر داشته در کنار دروازه
 شاهزاده می رفت و بلا حظه صریح میر نظام و میرزا اسحق میرین
 پشت سر ایشان دو بدو شروع بمشی کردند در میان پدشکده آگاهی
 و دو نفر غلام پیشدست پسر اطوری استقبال کرده و در بالای
 پدشکده آقا سی با شی استاده بود که لوازم احترام خود را
 بعل آورد و در اطاق اول مادرشال نزرک در خانه و قطعاً
 پایه در اقول از اجتهاد ای پد تا اطاق حریم که اطاق
 اشظار بجهت بستمه بجهت همین که وار و اطاق انتظار نشدند
 اشانون نزرک تواضع و احترام خوشتن را بعمل
 آوردند بعد از تعارفات قوه تکلیف کردند صرف قوه
 و تعارفات ده دقیقه بیشتر کشید که بعد حب الامرا پسر ط
 غرمت حضور کردند باز در قالی لوری و مایوست هر آینه را

مظفر

اشظار دادند و آن اطاقی است که شپه همه خبر الهانی که در جنگ فزاید
 بوده اند در آنجا ایستاقه سی با شی دیگر برای چهار آه مشت فزاید
 در خدمت شاهزاده بسلام رفتند در سلام مرد فزاید که شاهزاده
 که نشسته بود پسر اطور در نشانی با بظهور جواب می گفت چون غنیمت
 ۵ ده قدم با پسر اطور نزدیک رسید کلاه مفضل را که در بغل و شرفیافت
 سابقاً قلمی شده است آواز بند در کمال فصاحت بزوی که در نجیب
 عموم شنیدند و گمان شد تقریر کرده و بعد از آنکه با تمام رسید
 و دو و کلین نرجه آزار بود سی خان از آن پس شاهزاده به پسر
 بیت علیحضرت پسر اطور داد و او بود پسر شاهزاده **غراف نزل**
 نسیم داد بر تختی که برای ناله ما معین شده بود گذاشت بعد از آن
 از جانب پسر اطوری با بنظر جواب داد که میرزا شامفور
 نبار سی ترجه آزار خان علیحضرت پسر اطور دادند نزرک کورمان

مرا، هر یک که ذاب و الا را محقق کنم که تقریرات و تبیینات ^{سوزنا}
 که شاه از جانب پادشاه حوذ اظهار می کنسید با عقیده ششمه بر محل
 رضا قبول بخند و خاطر ما برین او بجا حفظه عاود که بقنی بر اراده
 سنیه بود که از زود دولت مسایه را بقوق اندازد مملوک کرده است
 موده و سفارت که مجدداً امور دولت شاه کرده است حقیقتاً ^{مطلب}
 دلیل تازه خواهد بود و همان سفارت همه خبر کرده است را
 که از این قضیه مانده بر ابطه صلت روس دایران عارض ^{نست} می
 شد بیه تنفرق کند ذاب و الا این خاطر مبعیها را با عیضت
 خواهد بود و از اراده مستحکم عیضت پسر اطوری در حفظ صلح
 و فزون و زوال بطن هستی و مایه کاسنه که در محل سعادت بطن
 حدنامه ترکمان چاره و آرا کرده اینی خواهد بود عیضت پسر
 من امر بخند که بنواب والا اظهار کنم که در رجوع ایست

بعیضت پسر اطوری چو خستبار می نویست بکنده که با پسر اطور خوش آید
 ازین باشد و امید دارم که شاه تصدیق این مطلب را از احتراماً که
 بشما میشود دریافت خواهد کرد و همچنین از این تقریرات که من با هم
 حدانوز بزرگوار حوذ بشما اظهار مینمایم مسبذان پسر اطور دست دراز
 شاه را کرده است با طق عیله برود و میرزا شایبوغ ترجمان
 که از قرار مستهیر شاه زاده پسر اطور در آن اطاق نقشه بسیار
 بخند از سبک اشاعت و محمدرضا حوذ از صدمی گذشته ذاب شاه را
 مینماید دست در او بود در پسر اطور استماع کرده می فرماید این
 دست بدون دوستی کامل بیچ دستی داده نشود و من بهنبر
 از آنسپه گذشته گذشته کردم و چون نینجامم که بیچ کرده تی از
 از دولت شاه در دل من داشته باشم این مطلب را هم اظهار می کنم
 که صلت شاه از دوستی صلت ما این نیست رای بکنده مرا بطن

با دولت روم داشته باشد ایچچ آن دولت دستار ایچچ شاد را در
 سعادت اکراد روم اذیت کردند و هاش را بغارت بردند بیک
 پناه برد عراف پامکوچ او را نجات داده روانه کرد ازین
 سفر هم گذشت که دم نواب شاهزاده چون بیسپر به اطلاع علی از
 یقین ایچچ دولت عثمانی نداشت منقلب را انکار نموده بود علیضت
 امپراطوران شمره گذشته از مودت دولت اجمالا و محبت
 اسلحه امید تحصیل سخن می گوید و از نواب شاهزاده خواست می کند که
 شاه از دوستی این دولت دریافت می کند دولت خودتان عرض
 و عالی نماید لکن چون از فرار تیر عراف پامکوچ رهبر
 ستم شده بود که از جانب دولت ایران سفیری به دولت روم
 فرستاده شده لهذا باطن از انکارش هزاره خوشش نیاید
 بود و توسط محارم خود که از این رکذ کرده بود بسبب ازان

مرمان را خواسته بیک بیک علی قدر مرتبم القات کرد بسیار
 اظهار خوشنوی کرد و ادینکه چنین اتمام در خدمت شاهزاده مانور
 شده اند بسیار نظام را بسیار بسیار نوازش و اوقات موند
 و از میرزا اسحق استفار که در زبان فرانسه را در کجا یاد کرد قضا
 عرض کرد در تبریز ازین تعجب کرده فرمود شاهزاده من صرف نیرت
 چون امپراطریس در آنروز فرجه کتتری بود تشریفات او
 بتفصیل عمل نماید و این است صورت مکالمه شاهزاده و جواب امپراطریس
 که برای تشریفات آماده شده بود مکالمه شاهزاده بسیار خوش
 و مشهور که از شاهزاده کان ایران اول کسیکه در خدمت علیضت
 امپراطریس سابقه است که بهم رسیده من شدم و عرض احترام
 علیضت شد و ایران را در حضرت امپراطریس که اخلاص پسندید
 نزدیکانه اسس بخدمت او معلوم گشته میبایم جواب امپراطریس

ورود نواب و ابا پی سخت رویه مرا خرقه قی حقیقی داد زیرا که بر این
 پشت حسنه و مودت دانه ما پن عیضت بهر اطراثر هر محبوبین و
 پادشاه ایران بزرگ خاندان سلطنت شاه دلیلی واضح است و
 من تقریرات شاه را دریافت کرده و سینه در آن پیدا کردم که از شاه
 التماس نمایم که علی السویه مراتب احترام مرا خدمت عیضت را چنین
 نماید در این من که نواب شاهزاده به سران در حضور امپراطور
 بودند اکنون بقایای پسر بزرگ و ولیمه امپراطوری است حضور
 پرونده آمده جمعی را از دیگران که در اطاق نشنا رویدند ایشا که
 در اطاق دیگر رفت همس سلام از ابتدا تا انجام ساعت کشید بعد از
 معاودت در حضور نواب شاهزاده به سران در اطاق نشنا آمدند
 و اندک در آنجا نشستند و حرف فرمودند تا قتر من روش کجا بسکی خود
 شدند بعد از جای شدن قتر من و سران نواب شاهزاده به سران

بهی موافق تشریفات مقرر از عمارت نزول کرده سوار کاسکه شدند
 و با همان نظم و ترتیب بمنزل معاودت کردند روز دوشنبه
 ۲۳ شمر بود نواب شاهزاده میرزا اسحق را با حال پرسی بهر اطریا
 فرستادند در این روز عزافت سوختن از جانب امپراطور
 نواب شاهزاده و معارف همراهم را که عمارت از امیر نظام
 و میرزا اسحق و میرزا اصاح و میرزا بابا و موسیو میمنو باشد
 راجی غار روز سه شنبه ۲۴ موعده ساعت از غار گذشته و
 خواست و مهمانی در عمارت با کین بود که یکی از امپراطوری
 و در کنار رست رودخانه بنوا نامین شب این رودخانه واقع است
 و آن اماکن را جزایر میمانند و چون نواب شاهزاده وارد عمارت
 شدند کباب و آنجی کنکی است از اطاق قی را همانی کرد بعد از
 لحظه در کنگه امپراطری و امپراطور در اطاق خود حاضر شدند شاهزاده

و همزمان بآن اطلاق رفته ذاب شاهزاده موافق قانون ولایت
 دست امپراطریس را بر سر داد امپراطور و امپراطریس سرود اطمینان
 کمال محبتانی و لطفات کرده و مطایبه و شوقی آغاز نمودند از جمله
 امپراطور گفت شنیدم در روز در مجلس سبزه و نواز تیر غمزه از صاحب
 جلالان این شعر خوانده ایست شاهزاده عرض کرد راوی این حرف
 یقیناً عراف سوخته است و آن ماجرا را چنانکه باید عرض کنم
 تعریف چشم و اربوبی کسی بیان آمد من بس شعرای ایران را در
 چشم و اربوبی و تشبه آنها تیر و کمان پان سیکم بعد از صحبت
 با شاهزاده و لطفات با همزمان امپراطریس ازان اطلاق یافت
 و دیگر که سایر مهمانان حاضر بجز رفت و به امپراطور خواست و لبشاه
 زاده بر حودت تقدیم کند شاهزاده بوضع ادب حودت پس کشید
 و همراه امپراطور بیرون رفت امپراطور از کیطرف و امپراطریس

از جانب دیگر بتقدیر سایر جنرالان مشغول شدند شاهزاده هم بکافی
 که سابقاً معرفی داشته بنامی تعارف گذاشته با زنان احترام
 هم تعارف کرده در این اثنا امپراطریس توکب آمد و گفت همین
 با پیر و زنان تعارف می کنید این دخترهای احترام هم با شما
 اشتنا دارند با اینها چرا تعارف نمیکنید شاهزاده با آنها
 لوازم تعارف بیکدیگر آوردند همگانه بنام حضرت اول امپراطریس
 بنامها داخل اطلاق شد بعد امپراطور شاهزاده و جنرالان امپراطور
 و امپراطریس به طوری هم نشسته شاهزاده در دست چپ امپراطور
 مارشال ساکین در دست راست امپراطریس میزدند و رای تر جان
 در مقابل امپراطور شاهزاده طعنی که می آوردند کیطرف میزدند
 عرض میکنند بعد از آن با امپراطور و طرفی دیگر با امپراطریس و بعد از
 ساکین در سفر صحبتهای متفرقه داشتند بعد از افضای مجلس باز

مشغول صحبت شده شاهزاده با بچهای امپراطوری که در آنجا
شوغلی و صحبت کردند امپراطور و امپراطری بسیار سابق با بزرگی
از همه امان شاهزاده و جز الان کاشکو کردند از مجلس
رفتند شاهزاده بلافاصله مرصحت نمودند

فصل دوم

در اوقات ایام توفیق پطر پورغ هر چند روز نواب شاهزاده
بتاشی در سه دکارخانه نثرین پرورده عزراف سوخبلر
در ایام هفته هر جانی که تعیین کرده بود موافق سیاهی بنظر
نواب شاهزاده میرساند بعد از حصول تصدیق مابشرین
مدارس دکارخانه را میکرد از جمله مدرسه کود

کادیه بود یعنی دسته نجات و این مدرسه مشتمل است
بر چندین پوتات عالیه در ضمنی از این پوتات در
که صاحب منصب و پادیه جزالی دارد و چندین ترنما
دیگر علی قدر مراتب توجه تربیت اطفالند از دو
تا هفت ساله آداب و آئین مختلفه با آنها یاد می دهند
این قسم اطفال در این روز قرب همصد نفر بخرچون
بس هفت رسیدند بضع دیگر عارت که مردان
توجه تعلیمند می گذارند در آنجا هم مادی همین قدر
اطفال مشغول تحصیل بودند در این مدرسه علم حساب
دهنده و شاشی بصنوفه تعلیم داده میشود فوراشای
تعلیم این علوم هر روزه مشق صالحه این هم
می کنند تفکتهای کوچک با اندازه و متد آنها ساخته

شده است در حضور نواب شاهزاده در کمال استیلا
 مشق کردند در این مدرسه نظر با خلاف مذاهب
 نصیحت کلیسای مقوده ساخته اند و از هر ندهی
 کشیش مقررات که با طفل هم کیش خود با داسی
 طاعت مقرره پردازند و اطفالی که از این مدرسه
 بیرون می آیند بزور خدمت صاحب منصب می توان
 شد و جنرال نرک با چندی خرابی و فو لوبل
 و صاحب منصبان متوجه تربیت و سرکشی این
 اطفالند در کی از اطفال قهای آن مدرسه کتاب بعضی شاهزاده
 کتابی که شاهزاده خطی یادگار در آنجا مرقوم دارند ضابطه کتب
 در آن کتاب خطی نوشته هجر میرزا صالح که در سفر اول بطر پور
 در آن کتاب ملاحظه شد این مدرسه را با جمعی برای تخریب اطفال
 پاری

کتابی که شاهزاده خطی یادگار در آنجا مرقوم دارند ضابطه کتب
 در آن کتاب خطی نوشته هجر میرزا صالح که در سفر اول بطر پور
 در آن کتاب ملاحظه شد این مدرسه را با جمعی برای تخریب اطفال
 پاری

مدرسه دیگر کورد مین بودینی بسته و جماعت معادن این مدرسه
 نیز کذا لک مشتم بر اینیه رضیعت است و از معادن مشتمله کل دنیا بر سه صدر
 کرده اند نمونه آورده در کمال نظم و ترتیب در آنجا گذاشته اند و عقاید
 روسیه در کل اروپا باین محبت مجموعه است طلا و عیش و شادی
 که در آنجا مشاهده شد منابع کلی صنعت و ثروت در این مدرسه نیز جمعی کثیر
 از اطفال شغول تعلیمند و از حسیع فنون و صنایع در آنجا علماء و عملا در
 کشفه میشو برای تحیل عمل معادن در زیر زمین بسیار معارفه بناهای بسیار
 ساخته اند و از سبک بهر معدنی نوعی که شبیهت زمین در جبال و صحرا
 بعمل میآورد با حسیع علامات و نشانی آن در آنجا ترتیب داده اند
 ثابت کردیم آموزند کوشن بر معدن چیت و هر رکی که از آن چنان
 در کوه و صحرا برد میکنند و کدام یک از آن رگها بصره اقرب است کن
 و پروان آوردن سنگ معدن چگونه باید باشد و طریق آب کردن آن

پس نوع است این مدرس از سایر مدارس که مشرف است تمام نشان آن پشترت و در
 از این مدرس سواش آهنگان پرور آمد آهنگ سبج هیچ مدرس دیگر نداشتند
 بعد از آنکه شش هزاره از آنجا معاودت کرد از نمونه هر یک از معاودین
 که در آنجا وجود داشت در سند وقتی پاکیزه خانه بخانه که داشته بجهت
 دستاورد و پیشین سه فیضه شمشیر که در آنجا ساخته بخیرگی برای نواب
 شاهزاده و یکی برای موسس و پسران که آن شمشیر از جمله مدرس دختر
 این مدرس در بانکست از سایر مدارس نیست قریب بعضی نفر دختر از نجاش
 در این مدرس ششصد تحصیل زن که پایه خیرالی دارد و مخصوص این
 که مانند سلسله سلطنت که کشش سینه سوار شو با شرم و قرب این
 مدرس است دخترها در این مدرس سینه مختلفه اروپا و علم حساب جغرافیا
 و حکمت طبیعی و علم موسیقی و دوزخ و دوز یا دمی گیرند از برای هر یک
 از این علوم معلمی مخصوص است که در ساعات مقرر آمده مشغول تسلیم شو

و نظریات و تربیت تحصیل شش ربه طبقه اند و یکس هر یک از طبقات برکن
 دیگر است روزیکه شش هزاره تشریف داشتند هر یک از این فنون بعضی
 بشان رسیده و چهل و شش نفر و شش اشاق ۲۴ فرد پایا نوزده
 سایر دستنشان خوانندگی کرده او عید نماز خواننده از جمله مدرس کلا
 به که لال و کر و در زادرا کت و قواست یاد میدهند هر شش و یک
 الهی علوم مدارس معجده دولت است هر یک از اینها پیشتر خانه و
 سفره خانه و شفا خانه در کمال نظم و ترتیب و نظافت و سلیقه بنا کرده
 بطبخ و اسباب سفره آنها چندان بسلیقه بود که هر وقت نواب شاهزاده
 در سفره آنها حاضر میشد اگر چه برای اوقات بود اما بخت خیری میسر میشد
 و جوان دانت که تحمل آئینه منجلیات از جانب دولت ملاحظه شود منصفیست
 و اعظم نافع تحصیل علم است چه علم است که راه خدمت امله و پادشاهان
 و معاهد با کفایت وزیر دستار یاد می دهد و بهین محبت در ممانت مکی و

نظمی پدید آید زیرا سپهسالار که معارف و خواص را پیروی بستن و چون
پادشاهان است که لاک رعایای و عوام را مع رفقا در کار و در زیر دست
علم است که معارف را بصورت این سبب و هفتاد و هفتاد فردن منسبه
اگر می میدید و ایشان را با جزا و اجتناب از مواد احتلال محکمت و
میدارد علم است که معارف برب وطن و هایش و اینی متوطنین اثر
دشمن که متضمن نیکنامی دنیا و مشایب است و عورت میکند و این
وسیله غیرتی در عموم اهلی محکمت پدید می آید علم است که معارف بجهت
سلطه سلطنت و محاسن بقای از اسلحه واحد معارف تعلیم میکند
و برای حفظ امنیت در این باب بکلمه واحد و سیات جمعته بذل وجهه
مؤخر بقدم سیرسند علم است که منافع و مضار محکمت ارضیت سبب است
و غیره و طریق صلب هنج از این منسبه و این واسطه روش دولتی
و بربوبت محکمت روز بروز فرایش می پذیرد نمونه این احوال

احوال بطرز بزرگ است که بواسطه علمی که نحو با وضاع عالم همبرسانند اولاً
از دولتی دیگر نوکرهای صاحب علم بخدمت خود دعوت کرده و از
زمانه میان امر ولایت خود منتشر منته با عمل طایفه که مثال و جوش
و بهایم بجهت در مدت یکصد پست مال محبوبه فنون و صنایع گشته و
دولتی که آنرا فنا در بدل و تفسیر بجهت نظام و استحکام و ایمنی گرفته است
و برآهیناً در ترقی و تزیینت عورت و اقدار نه است که کسی برای پیش
خود تحصیل کمال کند بلکه آثار آنکه کالات و صلح یک شخص و اخراج امانه
و قدر خود موجب بخت و ای نهای من نحو کرده آن وقت هم آن کار را
بقیات و صالحات توان گذاشت هر دنیا و آخرت ثمره از آن متولیان
برده است و این فخر توان منحه و نبای این مدارس در ممالک ایران بقایه
آهان و سهم است میتوان از ارباب علوم فرنگی چنانچه نظر را با بیان آورد
و یک از مدارس را برای اولاد و نجای آن ممالک بقیس نحو که هم علوم ایران

و انرا در اینجا جمع کرد و چند نفر از مردمان صاحب هلاق را بر سر پستی
 آتشی تعیین نمود که هم علوم ایران را از مدرسین ایران یاد بگیرند و هم علوم
 فونک را از معلمین فونک اگر خرجی برای این مدرسه لازم باشد هم بتوان
 از پدران نجیب که اولادش از تربت داده میشود گرفت و هم میتوان
 جمع ولایت کرد چه این کار از برای نفع ولایت است در کاری که
 نفع عام باشد تسخیر آن شدن شرعاً و عرفاً جایز و رواست
 اینصورت برای دولت چو ارشپاهی و چه از اهل مسلم خدگمارای
 کامل و قابل بهم میرسد که با وضوح عالم بر سبب تفصیل عالم داکاه باشند
 سپاهی را مانند سپاه مایره و تقاضای نظم و ترتیب دهند امور را
 چون مایه حاکم منظم دارند از حسن تدبیر ایشان روز بروز بروفت
 و آبادی مملکت می آید تا بنهاده ما ادام الله طلال رفته را بر آید
 ایران مئی فلو فان است چه مدت سی و پنج سال عسوم رعایای

و نورش فتنه جویان در سایه عظمت ایشان بجهد استرحمت و بکایش
 غضبه اندوه را بیدت اندک چه تر و عا که بر بصاحت سابق خدیغ فرودده
 و چه روشها که بر این مملکت روینا وروده است امید که صحت و امانت بگو
 بر سبب کجی دایمی امانی ایران قرار گرفته نوعی مقرر فرمایند که امانی الای
 در زیر سایه بند پایبستان و اولاد امجاد ایشان بفرخند روزگار
 گذرانند روزی مراهی از معارف پطر روین که بسبب یافت روم
 زبان ترکی میدانست با صحبت هلاک از اوضاع مملکت ایران دانی
 آن سالان سسولی کرد چنانچه وظیفه شناسان قدر عاقبت دست برش
 کنندگان حقوق صحت است زبان بجه و ثنا و شکوه دعای دولت ابدیت
 کشده کهم که تبه روز از یک قرن است که عموم امانی ایران در
 محمد امن دامن آسوده اند و روز بروز بر کباب و ملاحج از غم
 گفت در بیغ باشد که شامشاه با چنین قدرت و قوت در رحم

و مرود که کشتی منکرامیت و ایی زیر دستمان نخوکنند و برای حفظ
 دمار و حرارت خیال و سیاست اموال جمعی بی گناه که لامحاله مستحکم
 زوال و انتقال سلطنت از دودمانه بود و مانده دیگر عرضه نمف میشوند
 تدبیری میندیشند نامی بخور از حسب بیه روزگار ثابت و برقرار گذارد
 و چون دو تقای دیگر و بعضی یقین تمانیه که به محض و منافع بهر شیت
 محام خلق که سپه حشد پروارند کفتم ازار شد اولاد و خو یکی را
 که بکلام اطلاق و محسن اوصاف مشهور و معروف است و بر اسم مملکت
 داری و لوازم کشور کشنده مذکور و موصوف اختیار و به نیابت سلطنت
 مضروب فرموده اند پس به که روشای قابل احمالی ممالک و عموم
 الملک از ایل در عیت و بعضی اوسعت کرده و عهد تا معتد
 عدم مخالفت را با بیان موکه نموده اند کفتم احوال از منق بیعتی
 افند شده گفت بد افند پست چگونه از معتد خلق سلطن و از منق

ایشان این توان بود و جمعی مجزه و سبکین را چنان باز بیکه ظلم و ستم فخر جویان
 توان گذاشت و جواب صداوند حجان را که داد خواه ستر و دکان است چه
 قسم توان داد سلطن را که از جانب حق حفاظ خلق اند و بارگاه احد است
 همه محافظت آنها محتمی قاطع در کار است و آن در محاکمه که سلطنت که تکرار
 کنه شده این تواند که پادشاه به حصار آمله و عیان امر ولایت از ایل بر عیت
 فزان و ده جسد از آنکه مواش شود و مصحت را با بولایت محمد صاحب
 دار گرفت از همگی افند پست شود و آن بیاورد که در هر شریعت معتد است
 موکه که دو و جابین هر ولایت از ایل در عیت آنها فخر افند پست است
 و از و بعضی تکرار شنونده که بر اسم عدل و جان با عموم آنها معافند حاکم
 چه در انصورت از با بعین شخص و دستوری بطور رسد سلطان را در ادا
 تکلیف نحو شخص و قصوری نخواهد بود حال آنکه تصور مخالفت در کمال صعوبت است
 چه محمد این قرن را با قرون سالفه در خص و ادراک شاد و سب سار است

و منافع نیت و آرام و منافع شورش و از دو حامی رایچه در مملکت خود
 چه در سایر ممالک دیده هستند اند اگر این قاعده در ویرت نشا
 نظام کجی بسبب سن آب و جوی ایلان و ذوا و از نعمت چند آن چمن
 شو که بس بر ممالک شوق کیه و بجهت مزید ادراک اهل مملکت است
 آن قدر روشن نماید که احتیاج آن بالمره از سایر ممالک منقطع میگردد
 و از راه دوری آن استیم از مایه قوی از شر ممالک من محفوظ
 میماند یک مایه شامند و ستان است که کجس را در آنجا از اهل خود پتر
 از پت هزار جمعیت نیت و سپاه فاصه مند را پناه تاب تعدادت
 مایه دیگر شمار گنتان است که با لغت ملک لطیف میشود
 قوی مایه شامند است که اگر اراده لشکر کشی بجنب ایلان کند
 اقل فزون او در ملک خود هزاره پانصد فرسخ راه باید طی کند و هیچ
 بدون اینکه از مایه آزادگان بینه نخل این جزارت تملیق نمیشد با

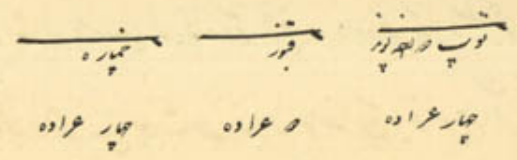
مسیه بدی که نشا دارید دولت روم است که اگر آن دولت بنظمی که گذشته
 است صرف کند و نشا در بنظمی بایند اذیت او بشاید خواهد رسید
 و اگر چنانکه کتم سلطنت نشا در یک سلسله نماید روز بروز در نظام ولایت
 سعی نماید بسبب مجموعی ولایت بنده ممالکین غالب خواهد شد و اگر
 قانع و سلامت جو باشد مغلوب میگردد نخواهد بود از غلبه

کارخانها که ملاحظه شد فو و حاکم

این کارخانه شغل ریپوات متعدد است در اطاق اول استیم
 روسیه با صنایع جمع بود و چسین تو پناه که از اول بنای دولت
 روسیه در خاربه تقارن ایام بدیه دستهای مهند کذا لک
 کاسکهای سواری سلاطین سابقه روسیه و علمای که در جنگ
 و لغت تصرف روسیه آمده است چسین این اطاق او همیشه مهند
 و نایب خون اود ضرابی را که در تورش روسیه بر امپراطور کویا

کشته شده بود در آنجا گذاشته بجز دو وزده عراده توپ دو وزده
 پونز تمام اسباب با قورقنه که علیخیزت امپراطور میکلوسی بهدیه داد
 مستطاب ناب اسلحه عباس میرزا آورده کرده بود و اسم خود
 و ناب اسلحه را بر آنها حک کرده در آنجا چیده بجز در طاق صیم
 چهار قطار تفنگ و طپانچه و شمشیر صالداقی در کمال نظم و ترتیب نهاد
 لجه روسی دو هزار تفنگ و ده وزده هزار طپانچه بنظر آمد در طاق
 دستک توپ سوراخ کنی بود در آنجا صنایع چند بکار برده بجز که
 تحریر آن کامیابی برای کسی که یکده پیشتر ملاحظه نموده باشد
 ممکن و مستعد در نیت در پنجاه خانه چند دستک توپ سوراخ کنی بود
 که گردش همه آنها با تجارت هستکهای ترتیب داده اند که
 قبل توپ بسیار بزرگ را با بلاب برده ربه شکلهای سوراخ کنی قرار داده
 و سیقل روی توپ و سوراخ کردن میان آن یکده فیه می شود

در طاق چهارم کارخانه آسکری عراده ما بوج برای آهن و روغ صیقل
 تعبیه کرده اند که بعد از آنکه آهن در کوره سرخ شده با سنج که آشته شده
 بیکه فشار مکنه با نه ازه در صحن میخند در طاق پنجم کارخانه سنجاری
 در طاق ششم سبب آهن با روط با سنج مختلفه در طاق هفتم نمونه
 جمع توپها و چنبره و سایر لوازم توپخانه با نه ازه شن ساخته بودند
 بجز در حیاط قورخانه چند عراده توپ چند سوزک نارنگی دار با نه ازه
 تفاوت بنظر رسید از جمله کارخانه توپ در نه بجه که مقابل قورخانه
 واقع شده و آن اطاقی است وسیع و مرتفع که در میان آن کوره بزرگی
 برشال کرده توپ ریزی ایران ساخته و مصالح ده عراده توپ
 و چنبره و قوز بیدین موجب مد آن گذاشته تا نه ازه که وارد شده



بسند لی که مقابل کوره و برای ایشان گذاشته بجز قرار گرفتند
 در آن اثنا قعی که لازم است مواش اندازه کوره انداختند بعد از آن
 تمام دهن کوره را وا کرده و هر یک هر یک یک قاب توب را که زمین د
 کرده بجز پر کرده اند از آنجا بکارخانه که در پسوی توب ری
 بو تشریف بجز هر آن کارخانه استلاما و که صاحب تصرف تاره
 بجز کار میکنه از بعد تصرف آنکه تازه اسباب برای تخم پاشی بود
 بزک آن کارخانه یکی از آن اسباب را بشناختند پیشکش کرد و دیگر چرخ
 کھا که و قم گیری بود که در بطن آن بطرف چای مختلف کھا که و قم گیری
 میکنه استلای پیشه تصرف کرده بود اسباب رنفر بجز خرا از چوبی
 و قوه خوری و ظروف تبار و شندان و کفند نویسی دریش تراشی
 هندان شوری و سایر لوازم در آن ترتیب داده بود که با وصف پنجم
 اسباب در آن مندرج بودست اللهم بعد از ملاحظه آن با خواص همراهان

غراف سوختن سواد که جی شده به حافظه خواصی فرستند و آن گشتی
 که چکی بود در آن مسند و ق که چکی بقیه اندوده که از نخت پامین حافظه
 و شمشه نداشت معلق کرده بجز دلوله از صرم بان پیوسته سردی را
 در گشتی بت سار عمده بود در سر رساند که یک سر آن در گشتی بزکی
 تعلق داشت محو خواص بابا سی که در بر داشت و نعل مسند و ق
 شد هر جایی که برای او ساخته بجز قرار گرفت آن مسند و ق را
 باب انداختند چون هوای دهن مسند و ق منع صحو اب بود محو
 خواص بپاشید بقیه روضه رفت و چون تاره روضه روشن است
 چشم باز کرده هر چه بود دیده هر وقت هوای مسند و ق بسبب
 عوض سینک میشد محتاج هوای تازه می گشت رساند را که تعلق
 بزک کرده بود حرکت میداد و بجز عمده گشتی از دلوله صرمی هوای تازه
 داخل می کرد خواص بعد از ربع ساعت در قراب و شرف کوه وقت پروان

لبس او بچنان خشک بود چندی پس که از ته رود خانه بنوا پرین
آورده که گفتند که این عوام بطول بنوا غواضی مکنند و گاهی از غنچه
کشیانی که سابقا غرق شده باشند پدید آیند

از مذهب صواب خانه بود و آن در ارک بطور پورخ بنا شد
بس عالی رتبه و کارخانه بسیار عظیم و وسیع است قبل از آنکه شاهزاده
با سنج شریف برین رود و فلنگین از سیرامی خوش گوی که حضرت
مشرف بر وجهت بنزاده نصر انجانبه امیر اطوری و تاریخ ماه و سال آن
نویسه چون شاهزاده دارد و نصر انجانبه شدند اول کارخانه فرستند که
طلا و نقره معدن را بتیازاب می انداختند و حاصل سکه در آنجا سکه
نقره و طلا می سنج دارد و طلا می سفید تر می پس کرد و قان حضرت
که تعقیق مدولت و عیان مکتب است طریق تصفیه زردیم سابق ایران است
بکل تیازاب فاروق اجنوی رویه این معدنی را سراجی گشته بعد از آن

بمخاص گذاشته در کوره دیگر که دستکهای جدات گذاشته بریزد میریزند
و سکه میمانند در کارخانه دیگر که بچرخ بخار کار مکنند و در خمایی بسیار
دیگر بچرخ آن در حرکت می آید سکه طلا و نقره را از میان دو کوی که بالای
هم بر چرخ قرار داده اند سیکند از بجهل گذرانند مگر سکه زردیم
بمخاصت اسپرئال و مناط می کنند بعد از آن صفای زردیم را در چرخ
دیگر اندازند اسپرئال و مناط قطعی می نمایند از آن پس در چرخهای دیگر
مدور طلا و نقره خطها را که در هر دو پولهای روسیه است نقش می کنند
بعد از آن این طلا و نقره را چند نفر بمیزان یک یک سنجند هر کدام
کم و زیاد می داشته باشد سوا کرده در دستگاه دیگر سوبان تصفیه
و باقی را با پای سکه ریزه می کنند پائین سکه بزین مستقر است
و بالای سکه بسراج ریزه است مانند چ قلاهدوزی و در طرف
بالای چ داشته است این طبعی است که هر طرف آن کوی ریزه کی از آن

بوزن سه چهارم است چون دسته را بکس حرکت میدهند با لاسکه بند
 میشود و نقره را بر پان سکه میگذارند و آن حکوی چند آن قوت
 با لاسکه میدهد که پول سکه میشود و این نوع سکه که در آن بختی است
 که در زمان قیل و حقی شکر سکو میگرد و بعد از آن بر دیگر بوزن پول
 سکو رسیده از آن پس بکارخانه می فرستند که یک بسیار نرم
 چرک آنها را میزنند بعد از پاک کردن بار دیگر میسجد از برای سکه زدن
 طلا میسند و سنگهای است جدا و آن سکه قایم آغاز است در کرده
 و بوی آب نیند از معدن چون آرد سفید عمل می آید از آرد
 آن بقدر ضرورت که دو معادل با قوت پان با لاسکه
 و پان سکه گذاشته چند بار فشار قایم میدهند پول سکو کرد
 منجمد هر دن می آید بعد از آن بکار دیگر رفیم که در آنجا بواسطه
 چپای سکه مدالها دلت نهی مختلف است را سکه میگذرد آنجا

بر کاش و زاده چند مدال طلا و نقره که کپی ف آن شبه هر طور
 بجز در طرف دیگر تاریخ و روش مزاد بصره بجانده هر اطوری دادند
 و با میر نظام یک مدال طلا و یک مدال نقره و سایر امران مدال
 اکثر عمل ضرب مسنت ضربخانه مقصود اند که در ارک مجوسند
 اگر کسی خواسته باشد تفصیل برر نمود صنایع کجا رخا و اجت شو
 و تیره تحریر ارغنه تقریر آن برای ازال آن کار چه چند وقت
 با آنجا آمد و شد کرده باشد از برای چون با توقف در یک نظر
 پشتر از این تحریر میر نشد و لیکن بسیار حیف شد که دست کفا
 بنمرد که باعث روش عموم صنایع باشد تحصیل غلب منافع است آن
 سهولت مانده در ایران متداول نشد و باید دولت که در کمر ملک
 روسیه ضربخانه مسخره بپرداختند در هر چه از معدن کسبول آمد
 خواه مطلق مدولت باشد یا با ملکت در همان ضربخانه سکو می شود

دولت را در پهلوی دوام در سلسله واحد چندان اعتبارت که هر
 قدر وجه بخواهد خواه از زر و سیم غنق که در آنجا سکه میشود یا ز سایر
 اموال آنها بعد از آنکه در غنیمت قرض میکند و هر ساله منافع آنرا عاید میکند
 این روز با پست پنج کرده با جاست در وقت روز قرضه است در روزی
 با بعضی از بزرگان روسیه در باب محاسن خزانة و معایب نقد آن
 آن منظر پیشه کهنه خزانة سلطان در حوادث زمان ما دیده است
 ایمان درت و امیدواری سپاهی در عیت است چنانکه در رساله
 ما در تابون اینکه در میان را اضطراب رود و در رعایا و
 سپاهیان با بس جنارت و مسیقت و عسرت حاصل شود خزانة
 سلطان از عمده وجه خرابتر بر آید و کل االی مملکت ایران را
 زمین منت ابدی کرده و اگر خزانة موجود بود چه رضحتی و عسرتی
 که بر خلق ایران روی سینه گفت در وقتی که در ام و ثبات

نداشته باشد چنانکه کشتی کاهی موجب ربانی خلق است از شکنجی عسرت
 و کاهی باعث کفری ایشان است در زندان محنت به شاید سکنه
 فقرت درت فتنه چنان از هر طرف بطع خزانة در جنبش آیند
 و کردی عجزه و ساکن را با کینه و خون ریزش شسته در لای
 که رضایت حق و سلامت خلق جوید نشیند است که به بسیاری
 عطف و احتیاجی مملکت در تمام و بقای درت گوشه و باین و پهلوی
 کج پهلوی و زوال اعتبارت است و چون امت چنین درت
 بنفع در نهایت اهل مملکت مصرف نخلد بوجه خلق در کج
 ضرورت با تکلیف و تکلف با ملک نخلد مسنون ساعده و قرض
 بود عرض خزانة نخلد در جنب خزانة زنان روس زبیر نای طلا و
 نخلد سکه کرده در دولت دادند و باین نخلد و نخلت را نخلد
 که درت دیگر را بر جلت نخلد غالب و تا بهر پند اگر در لای

زیاده برضج او باشد چون از مال خلق صحر شده ریای آنکه باین
 معلوم کند که طبعی در مال ایشان ندارد باید مصالح عامه خلق باشد
 مدارس علوم و معارف و ایشاد صرف و صنایع و بنای دارالشفا و غیره
 صرف نماید و رسم بروش محکمت نشو در نظر غریب و بومی فرود
 زیاده شرکینی محکمت کند و هم مذنب قلوب محکم بهم آرد و اگر از آن
 مصروف هم اضافه آید باید بست بنیان و مستدان تجار بر یک
 و معامله گذارد که رسم سحوی بدولت عاید کرده و هم از آن ممر مصلحت
 اتفاقا بریزد چه حکما و عقلا پول را در محکمت تشبیه کرده اند بچون در
 آدمی چنانکه اگر خون در رگ رسد کند آدمی مملوک میشود همچنان
 اگر پول در ولایت و فینه شده از گردش نماید باعث خلوت
 کرده و چنانکه اگر خون در رگ لایق قطع در سیلان آید و بدل
 نرسد آدمی از حیات دل برمی کند همچنان اگر پول در محکمت

از آن که دهنش میخو خارج کرده محکمت روی با نندام بند ملاحظه انجمنه اصرا
 که عموم در تمامی فرنگ اوقات صرف کرده بروفق تجارت خودی اذنا
 و مسواریه در این خیالند که منع ملک نخورند بده اپرا اصل صنایع بهتر
 و مرغوب تر نمایند که هم حاجت اصل محکمت نخورند از صنایع و مشایخ
 محکمتی رخ کند تا ز و بیمشان عوض جز سایر محکمتها نه و هم مع آن در
 سایر محکمتها قطع بریزد و در دسیم آنها را عوض صنایع دهن محکمت خود
 ملاحظه باید کرد که در این عرض و بدل چه قدر بمن تازه از ملک
 ایران می آید که سابقا نمی آمد و عوض ابریشم و چینه ایران لابد
 می فرستند آنچه می آید بدین موجب است که میسجد ده های دیگری آید
 چیز روی کله کاب مارت
 مال قرضه مودر مرفضن پاستنه
 مسخر روی مخر روح کاغذ کار رزرد مس

و اگر هم بیاید بسیار کمتر بود و نیز همین حجت است سرودت ضعیف است
 دولت های دیگر را که میان ولایت خوب مرغوب شد یا بالمره یا ببع
 یا کمتری میگذارد که بایع و مشتری بسته آمده کمتر پانزد کمتر بجز
 دولت روس که ششیری دارا در حریر و ماهو نکس و فرانسه را
 کمتر که به اندازه گذاشته و بر پیش نکس را بالمره قدغن کرده است
 در ولایت های روس کمتر از این متعه یافت میشد الا در نکس که امالی آنرا
 حب استعدای پرمملوف ده ساله اجازت بود که راه **فرا د کلین**
 از روس این تا همانا کمتر اندک نکس آوردند و ایران نیز در آن
 روس سرود اجازت آن نیز این اوقات قرین نقضات روزی
 در منزل میرزا مسعود **دد و فلکین** و خبر ال از خبر الان روس
 در باب صلح روم و تعیین صلح مباحثه بود خبر ال می گفت چنان
 همه نادر **فرا د کلین** را گرفت و تجارت آن نکس را با کلین روشی

تمام دارد و **دد و فلکین** گفت تا سپاهیان را ازین امور
 سر رشته دستفاریت سرودت بنا کنیم جنگ کنیم گمانه قدم
 در میدان گذارید و سرودت گفتیم صلح باید کرد بچون و چند قبول نماید
 خبر ال در اثبات مدعای خود صراحت کرده در جواب گفت سب که صراحت کردی
 من غیب را که پیش میرزا مسعود ثابت روز به رسم اظهار میکنم که
فرا د کلین چند آن سحوی با بل مکتب اندازد و من متعه و فرانسه را
 شد میکند حق بعضی برای آنها میماند همه متعه صرف این باید بود
 که راه آن تجارت سده شو و سله بجز حضرت مشفق که همه نجاس
 ولایت سخنان شد شو هم پول داخل ولایت کرده هم شوق
 روستای فرایه در روز بروز ولت امالی روسیه در فرمایش آید
 هر صلح که سله که سله تجارت اسلام را باز کردند همین ملاحظه
 بعد از آن علاوه بر سایر بر متعه غله روس نیز که بسی زیاد در

ضرورت آن مکتب است از راه رجوع به دون بجز اذوق و این
 بفرایند و از آن دریا بولایت روم خواهد رفت یکی از ایشان
 میرزا مسعود در وقت سرداری طوماسوف در کربستان
 استناده بود مثل کسی که قبل از وقوع جنگ با پاپ روم و روس قلمبه
 غده من بچهل هزار ریال میرسد در این جنگ شتر از پت و خنجر از ریال
 توانستیم فروخت و چهل هزار در صورتی بود که در کنار دریا می رود
 حال که موافق عهد غده خورده بدین دولت روم می تواند رسید
 دیگر بیشتر فروخته خواهد شد و وضعی که نفر از تو سلبین و قلمندان که پسین
 تجارت پانزده و پت هزار ریال برسد با قرار این قیاس
 توان نمود دولت روس را بی گردش پول در ولایت و بیخ
 دولت در عیت در هر یک از بلاد عظیمه صرافخانه ناکند استند که اسم
 مکتب است و میان و معتمدان را آن کماشته است و خواه در

بعد از آنکه زمین از ملک و مال یا ضمانت ضامن معتبر می رود از آن
 صد شش قرض می دهند هر دو عقد قرض دار یا ضامن را را خارج می کند
 اگر او را ادای وجه در آن وقت مقدر نباشد و حجت بنحو اعتبار می کند
 در آن ایام حجت باز با او اعلام می دارند اگر باز قرض در نباشد و حجت
 تازه بنحو امضا قیامه میورند الی سه بار دیگر بعد از افضای حجت سیم
 از عهده وجه بر نیاید زمین او را ضبط می کنند یا ضامن را بمقام
 مطالبه می آورند از سو ضامن آن صد پنج سال دولت است و صد یک
 عرض بر حجب و مقرری بها شرین صرافخانه

از عهد کلیبیای سنت استخوان و آن کلیبیای است در حال عمارت
 رشتانه امیرا طورس بقا در آنها کلیبیای که جهت خواب و محضرا
 ده سال قبل از این بعمارت آن امر کرده از قرار که بر آورده نموده آن
 سی سال بعد از این قرن اتمام خواهد شد از قرار تقریر مختارین و

و ساقین اگر بطرحی که گفته شده با نام برسد در روی زمین کم نماید
 بآن هاستن خله لجه روزی که ستون از استونهای آن نصب میباشند
 که عراف حوشین بعضی شامزاده رسانید که بتاشان شریف برین
 ستون از استون نشسته بسند ساق بارشاع شازده ذرع و قطر کرب
 پنجم شد با برده در جوی خود نصب نمایند و آن را بن جبر و ثقل
 با معدوم کم بدون صدا و ندا الطبری با برده بجای خود نصب کردند
 که موجب حیرت شد با بزاره طبرستان از طرف استونهای
 بنده بر زمین نشاند و درست کرده بعد از آنجا موضع بر استون ^{بزرگ} کسای
 فقه در غرّه های قوی بسباق کتاف و معلی کرده طناعی غرزه های
 مزبور را کجا چرخهای بره دار که بر زمین تعبیه شده بود بسته
 هر وقت امر با لاجون استون میگویند زان میزدند و عملد پرا
 چرخها را میگردانیدند طناعها از غرزه گذشته کجای چرخها

در عینه

چیده میشد دستون سیرت و چون با بزاره مرتفع شد که اگر کعب آقا
 بجای سیم نخ میل میدادند بر زمین میخورد و ضاب غرزه تحریک
 کعب را مهمل که آشته طناع سه غرزه دیگر را می چیده پان از کتاف
 افاده کعب استون میل سینه میگویند با بنظر راستونلا حمادی معر
 کتاف داشتند و چنانچه زعفر عمده که بالای استون بود شفا می کشیدند
 که هر وقت حکم شود طناعهای آقا بپزند که بجای خود قرار میگیرد در این
 حال شرفه که صورت پرا طرد و تاریخ نصب استون و حضور شاهزاده
 بشاهزاده دادند که بت نخ در زیر استون گذارند بعد از آن
 کج بجای استون رگشته طناعهای آقا بریند و بجای خود قرار
 دشا شاهزاده معیار و عمده انعام داد و ملاحظت حضرت این استون
 معذمت در چنین لامذ که از آنها بگشتی کرده اند
 روحانه بنوامی نماند هر قابل کسبیا پر دین می آورند در پای

صیقل میدهند تا روزی که کلیبیا بنظر شاهزاده رسید چهره و چستون
ازین ستوغا نصب کرده بجزه وارفتند که می گفتند ضح این کلیبیا
بر آوردی که شش پنج کرور با بجا مستو خواهد بود

از جمله مشق جنگ در سارستو بود اوقاتی که امپراطور در آنجا حضور داشت
روزی غراف سوختلین از جانب امپراطور شاهزاده کوچک را
که در خدمت ایشان اذن جوئیس داشتند و عده گرفت حوالی غروب شاهزاده

وارد شدند فردای آنروز در سه ساعتی شاهزاده و همسران سل
امپراطور و عده بنا رجعت بعد از صرف نهار و مکالمات شفقانه

شاهزاده گلا جمعیت کردند غراف سوختلین دوباره از جانب امپ
در نزد ساعتی شب و عده بش نشینی گرفت بعد از صرف چای امپراطور
گفت ما رجعت تقریباً باب و عشرت و دیگریت را بی ثنویت بعضی

بزرگیهای دیگر می کنیم آنکه طاب صفت با یکی آنکه امپراطور و امپ
طرس

و پسر و شران ایشان و شاهزاده و سایر حضار همگی از محمود زن مدور طاب را
دسته گرفته بی داخل صفت شد خوات روی دست یکم از بده این
از صفت پر دن رفته آنکه روی دست حوزده است داخل صفت شوهرین
بازی مکر امپراطور و امپراطریست شاهزاده کن و سایر روی دست
حوزده و نه صفت شدند چون ازین مکانی میفرستند بازی دیگر بنا
کنند شده و اسم آن موش و کبک در موش بکند جمعی همچون در زمان سلطان
یک در میان دست بست ام دادند موی که که به امش می گفتند زنی را که
موش می خوانند میوزات بکند که موش و نه صفت بود که از خارج صفت
و اگر خارج صفت بود از دهنش داک بر دهنش با هر دو خارج موش را راه
قرار میدادند که از جنگ که به برده و هرگاه که که از میان موش که
با دهنش موش را می گرفت موش و کبک بجای این موش بکند
این موش موش و کبک می شدند که می همچون در دومی افتادند و گلا

در وقت که فاشی کنند بی بری آوردند امپراطور و شمرزاده هر دو
 بازی بجز بعد از تمام شدن بازی بازی دیگر ناکند آشتند و آن
 خان بچه که بعد و ک که بازی میکنند که یک نفر در میان اطاق
 دو قطار مسند و بخلاف یکدیگر متصل هم گذاشته یک نفر از اهل
 که بی آن کم بود از اطاق دیگر نری نصب آورد اینهمه که بر مسند لی
 نشسته بجز باخت آن اطاق فرستند و بهمان طریقی صحبت کرده
 یک مسند لی را صاحب شده هر که بی مسند لی ماند فو به دیگر نشسته
 اول نصب آورد و کذا لک دو فرستند و بدو آمده و مسند لجا را صاحب
 و بسیار کن در این بازی و نصیبند لجا فلان شاهزاده و مسند
 در این بازی شرکت کنند بعد از این بازی بازی دیگر میان بعضی
 و آن بیکه میان اطاق و قطار مسند و محمدی هم گذاشته هر که
 قطار قرار گرفتند هر یک کی از کون را که از آن اطاق با طاق دیگر

آشتیا کرده اسم ایشان را نوشته بعد از اتمام نام نویسی مردان آمده
 که یکسختیار کهنه و خنجر پیدا نمایند یک یک نفر قطار شده
 در مقابل زن که مسند خستیار را آورده بود و عطفی میکند اگر مسند او مطابقت
 واقع بود زن نیز عطفی با کرده است راه می نموده که بر مسند لی که در مقابل او
 بنشینند و از زن بر خاسته دوری بر سر بکنند و بر کرسی نشسته
 و مسند زن دیگر میوه و کذا لک تاپه میگویند همه جوان در این بازی
 مختار امپراطور پس شاهزاده بود و قبل از وقت شاره کعبه بودن در ده و کوه
 در برابر امپراطور پس تنظیم کرده در مقابل او بر کرسی امپراطور بسیار
 تنظیم کرده تا آشتیا رکنه و خنجر پیدا نمود دهنه دریم جوان بر مسند لجا
 نشسته زنان بیرون فرستند و ایشان زنان را آشتیا کرده همی آشتیا
 و نشسته زنان نیز کذا لک یک یک آمده آشتیا رکنه و خنجر پیدا
 در این دهنه شاهزاده امپراطور بسیار کرده بود او نیز بدون معطل

در برابرش نهاده تعظیم کرده بر بسند نشانیست چون این بازی نیز با غرض
 چنانکه تا عده شب نشینی است هر چند نفری در کار نشستی بود بعضی شمول
 بازی ورق شدند بعضی بطرح پوختند صحت بگیرند هر اطلس باشد
 گفتگو میکنند هر بلور که می ورق می خانت و گاهی صحبت می پوخت و گاهی
 که از امور ملکی نظامی سخن طراش میگفت رای ای دولت آن نبودت صبر
 وقتی که میرزا صالح با یکی از خیرال عجبها ششم بازی طرح بود هر اطلس
 تا نا آمده بالای سر او بایستاد این که گفت شد خونت را بی تعظیم بر
 هر اطلس دست بردوش گذاشته مانع از قیام او شد بعد از نصف
 شب شام لقمه در آن وقت هر اطلس را مجلس رفتند هر اطلس و شام نهاده
 و چند نفر از زنان یکدفعه طعام خوردند سایر مهمانان رغبه های دیگر
 هر اطلس باشد نهاده صحبت میکند از شام نهاده میرسد که کار زن خوانی
 و که را خواهی گرفت بسیق کلین زن بسیار خواهی داشت یا بی اختیار

در

خواهی که از اینگونه صحبتی دیگر چون غراف کوچی بک در باب مطالب
 شام نهاده وقت مشوره بصره ایشان حرف زده بود و آنوقت نهاده رسید
 بعد از شام نهاده این او که در آن مجلس حضور داشت گفتگو کرده اظهارش کرد بازی
 از غراف نهاده نمودند بعد از شام گفتگو که هم متفرق شدند این قسم
 و معاشرت ملین با امر مکت و غرض از آن لغت قوت و مذاب تعلق و لذت
 لیکن اول باید خلق را بقوت تربیت سرج خلق کرد که اندازه شام نهاده
 لغت است چنانکه از حد خود تجاوز نمایند در کرد و تهور و تکبر گفته در کاری که
 ایشان نهاده به اجازت بر سخن باز نمیند هر کاری متعلقه سخنی باشد
 و اندیشه رفته حرف دراز نمایند چنانکه میگوید از خبر الان بزرگ رویه
 که شب در روز در خدمت هر اطلس در عیش و عشرت با در رفیق و شریک
 قدرت نهاده که در کاری که با نه تعلق نهاده حرف بزبان آرند رویه
 غراف بر چنین با آنکه یکی از کارکنان عمده دولت است و مهمانهای نهاده

مشرف بصره از امور دولت کلان عرض کرده بجهت اطوار در کمال تقصیر
 غراف خلود را خسته اظهار بخش نموده بجهت که خوشین را
 این امر چه رجوع است و شاهزاده در این که راه او چنانچه صرف میزند
 فردای روز معانی سرعت بظهور مانده همان سببها در روز دوشنبه
 پطر پورغ آورده بجهت با همان زینا لکهنه شاکه و مسلمان زبانها
 شش جنگ بکلیت کفر بچیان و وزیرای سایر دولتی حضور داشتند و
 پست و چهار تیرا قشون از فرار تقریر خبر الحی و آن مشق حاضر بجهت
 خبر الی دوازده هزار سپرده شده بجهت با بواره و توپخانه و هر یک از این
 شکست بقضای اوضاع صحرا از کوه و جنگل در حفاظه و ده محلی نشاند
 از برای سخن جستبار کرده بجهت و منظر و در اطوار بجهت که طرح جنگ
 بیدارند بعد از حضور همه امپراطور بواره حاضر شده و شاهزاده و
 سایر بچیان تعارف کرده بعد از آن امپراطور بسبب نفر از دختران

حرام در یک کاسکه وارد شده او هم تعارفی با شاهزاده بجهت
 بعل آورد بعد سرداری که امپراطور در میان قشون او بود و قشون بجهت
 سرتیب کرده جاخین را بره بندی قرار داده بجهت و در زمین سطح است
 تو بهادر در بندی و مقابل قب جا بجا کرده بجهت سواره قزاق پیش فرستاده که از
 اوضاع دشمن که اراده عنایت بظهور پدید داشت اطلاع هر بسند دشمن
 شده سواران قزاق را در این سواره را تعاقب کرده تا به قیام رسانیدند
 و قشون دشمن شاهراهی را که از قریب میسند این سپاه میگذشت پیش
 گرفت تا در قریب رس بجهت این سپاه کمر توپها انداخته میشدند
 رفتار بجهت تغییر داده و بهمان طریقی رفت چون از رفتار باز نه بجهت
 لاجرم این سردار قب و میره بجهت پیش بجهت خبران را پیشتر فرستاده خبران
 دشمن در همان رفتار پیش آمده جنگ بجهت خبران بجهت تا آنکه قشون دشمن
 این سپاه را از بجای سخن عقب نشاند و آن بنده بی سلاطین کرد

و بجانب این سپاه توپ انداختن گرفت سرداران سپاه چون
دید که کار از پیش منیر قشون نخواستند شبه از پشت تپه کهنه
ادبی دشت راه دیگر پیش گرفت در این وقت پسر اطور و پسر اطور سنان
قشون دشمن آمدند و آن بندی با من سپاه حایل شده تا مدتی که
نمیدیدند قشون دشمن بندی این تپه را که مشرف وسط راه بود
و صالوات نگاه داشته منظر محفل که رفتار بجانب پل پونج بود
دست میداد و سواره و پیاده نخواستند از راه رست بچل تمام روانه بکنند
در این اثنا پسر نزدیک پسر اطور لکنند بکنولای که دوازده ساله بود
وارد شد با شاهزاده ملاقات کرد و تعارفات لازمه در میان گذشت
چون مرد قشون از محذرات تپه بیرون میشتند تاقی قایتین واقع شد
بعد از مطروده اندک چون در امر رجعت و بلش پیدایشه پسر اطور
قشونها را مرض کرده سخا از شاهزاده هجوع در روانه سارستوشد

شاهزاده

و شاهزاده مرعیت کرده و ذای آرزوی ایچی فرشته را که در هین عمارت
منزل دشت باز دیگر کرده و خواست ایچی منه را هم باز دید نماید او خود مجددا
بندهت شاهزاده آمده رهسوی حرمت ایشان نشد بعد از آن شاهزاده سطر
معاوضت نمود از جمله تاشای بالون است و آن عبارت است از کوه که با
صعوه میکند غلاف ریختن در روزی که این تاشای از شاهزاده وعده گرفت
شاهزاده بعد از ظهر بیدان در راه کرده کوه تشریف بجمعیتی عظیم
عجیب و شریف و اداسط و ادوانه خلق از دگر و اناش و کن میسر
مستو مشغول نظم و ترتیب خلق بجهت که هر کسی را مواش بلیط تکر
که در دست داشته مواش هر مرتبه و هج معین چسبیت بدنه در مرتبه
نحوه جایی و منه سختی در مقابل بالون بر پا کرده بجهت شاهزاده و همراهان
و پیمان و چکلر کتا پل پونج و جمعی از شرافت نوان ریخت با لار شنه
کره که تقریباً پنج ذرع قطر داشت از پارچه ابریشی و مشتمل بود

میان آنرا از بنام خریف محو کردند و باطن با بی که آن پرسته بود از کلف
 کلاه دشتند صندلی که نشین خفنی از جانب هفت بلون با علاقه های
 آن مربوط منزه یک محو یک زن در آن نشین قرار گرفت چون آمده
 صحت شدند شاهزاده تربط غراف سوختن پنجه با بقو برای آنکه از سفر
 فرستند بعد طنا با بی بلون را یک یک قطع کردند و صحت نمودند که
 چند آن به رفت که کره با این بزرگی از مرغی بزرگتر نمی نمودند
 چند آن دور زشته بود چسپی از بالا پائین انداختند تصور اینکه
 یکی از محو در آن نشین بود شده مهم حش کرده بعد از غایب شدن
 که از نظر ما شعبه و باز نمندی با طهارت نیرکنهای خود سر حش خاله
 از غرات نبه و بالا با بنجی فرافسه که زن او با محو دیگر بهوار شده
 بود و خود لو غای شعبه های غریبه داشت عملهای چند کرده تر
 از عمل سابق تقدیم رسانید و هر روز از جانب شاهزاده مورد حش

خفق بدون مجرم و از و عام مرهبت کرده معلوم شد که کره آنها در پنجه رخ و پنجه
 آن محل پلین آمده از فرار یک بر آورده و در قریب هزار با بقو از تاشایان
 عاید آن محو شده بود دعوت روسیه در دستگیری در ماندگان این است
 که اگر صاحب صنعت نباشد همساز و عشرت با محو گذارند و محوم را دعوت
 کرده میطلی میفرستند در میطلی موافق مرتبه قیمتی معین دارد و قیمت
 آنها را جمع کرده بخت جان اعانت مینمایند

در باب ایجاد روسیه سهمی خاصه هر یک از روسیه مطابق کمی از سهم آنها
 دین سیاحت در روز سیلا و او را عید خود قرار میداد و هر یک فرخنده
 احوال و دعوت و عیش سر ته میکنه که از آن روز تولد خود را و از برای
 سالین روز تحت نشن و توج گذاشتن هم عیدت و عیاد پادشاه را
 بیع پیکر پیکان و حکام و سرداران و دایان و پیمان در در لنگهی خارج جشن
 می کنند و عوت مینمایند علاوه بر این عیاد خاصه عیاد عامه مذکور است

دارند کتر روزی است از ایام سال که عید و خاصه در ولایت روس
 نباشد از جمعه هم عید و پنجشنبه دولت روس بود بهر اطوار که روز قبل از آن
 در ساروف بود بشهر آمده در عمارت بلاکین منزل کرد روز عید ش هزاره
 میرزا سعید تاجبخت عید و بعد فرستاد در وقتی که بهر اطوار و بهر طریقی
 و ایمان در خانه از انانث خود که با یکس سلام در عمارت بلاکین مجتمع شده
 خبر که برای شکر گذاری کلبیسیای قزان روند وارد شده بهر اطوار سخن
 اهل آن پیش معرفت کرده گفت از جانب خسرو میرزا برای تبریک عید
 آمده است بعد از او ای مبارک بود و اعلی رتوق طاقه از جانب و بعد
 مراسم آنان و شکر گذاری تقدیم رسید بعد از آن بهر اطوار و بهر طریقی
 با ایمان در خانه در کمال حشمت پیاده روانه کلبیسیا شدند و ناشایان از آن
 خود کور در دو جانب کوه که وی انبوه است همه بخیزد و کل کلبیسیا بر بزرگوار
 و از آنست که بزهرهای ملامت و شرمه و سرداریم و تقاضا در سیکو و تقریباً

را

سنکما بر شمع دو دانه ذبح ششپه بسند نواق میان کلبیسیا در پای طاقه
 نصب کرده اند و بعضی علمای که در جنگه دول فایز به تصرف کرده اند از دیوارهای
 او بخیزد و وقتی که علی از حقی با نجاشی برند یکی حکم که ایمان محبت در کمال
 شرکت در مجال علم را کلبیسیا رسانده شکر نامه می گذارند در اوقات وقت
 علمای در وقت روم را بر ضعی که در گذشت بان کلبیسیا خبر با تقضای مصیبت
 امر کلبیسیا را روشن و شرکت عظیمی است بهر اطوار در امور عظیمه که شاق می افتد
 همیشه را بی جذب قوت محکم با همه ایمان و شرافت کلبیسیا بر حسب بر محکم
 کذا لک هر کس در امرات ثقیفه در کلبیسیا بر حسب حمد و ثانی می پردازد
 هر یک از افرنج همه بهر اطوار ای کسی که دارند عیدی دارند در روز
 آنها بهر اطوار از صاحب منصبان آن فرج دعه پاشت میخواهد

از جمله مافور نبی شت حجاب بود در حوالی بطر پونج باز ش سابق
 پست و چهار هزار فسون در این شت حضور بود دانه هزار در زیر کلم حوالی

غزاق تولوستای که از شهر پطر پورغ پرون رفت و دوازده هزار دیگر
 در زیر کیم جنرال هجان خراپاوسکی شاهزاده و همراگان تا محل مشق
 در کالسه رفتند در آنجا سبهای سابق را حاضر کرده بخدمت شاهزاده و همراگان
 و سایر همچنان سوار شده بهر طور سواره بهر طریقی در کالسه با همراگان
 احترام و کالسه دیگر از زنان سایر اکابر وارد شده نه سپاه خراپاوسکی
 در جایی که بین آن دی بودیارش دوه و خود شرف و تسلط بود
 بر زمین مقابل که قشون غزاق تولوستای در تصرف داشت و از آن
 مصلحت رسوا را در صحرا که بسبب این مذهب از توپ دشمن محفوظ
 بود جایی داد و توپخانه را در دست کرده دسته را توپ برده بگذاشته
 دیگر را توپ برده گذاشت چون قشون تولوستای در حرکت آمد
 و میدان توپ رسید خراپاوسکی بر پیمان فرمان داد که شون
 دفع دشمن باشند بعد از توپ انداختن بسیار امپراطور که میان قشون

خراپاوسکی بخدمت تولوستای رفت بکسرترا علی باه داده مرخصت کرد
 و تولوستای همان طریقی بمایش جمعی قشون خراپاوسکی را مقرر کرده
 داشت که از پیش رو با وصف مذهبی محل دو پیکان جنگ کردن منافعی صورت
 و جمعی سواره و مصلحتات و توپخانه و خصلت است میره خراپاوسکی که
 قریب دوه واقع بود در حرکت آورد خراپاوسکی وقتی خبر داشت که جمعی
 از سواره و مصلحتات و توپخانه تولوستای از میره هجوم آورده
 او بتعمیل هر چه تمام تر گروی از سواره و مصلحتات و توپخانه و خصلت مبارز
 آورد و از سواره طرفین محلات پی در پی بیسات جمعی و نظم و ترتیب
 تمام چنانکه کوفی میکون واحد بخدمت نسبت یکدیگر رسید خراپاوسکی
 بعد از کشتش و کشتش بسیار چون بقدر تولوستای سپاه در آنجا
 نتوانست خبر کرد و صفت را بقصد سپاه خود محبت کرده بفرمان محبت
 میان نهدی که بطریق میره او واقع شده و وسط رحمت تولوستای

بود جای داد که مانع محو دشمن باشد نوازسنای از محمد سخو باز نه استیاده از
 مقابل قلب و میر محمد آورد و دشمن حرب با گرفت عاقبت خرابا و سکی
 تاب مقاومت نیاورده بدی که در سینه او نه تهن حبت بعد از زود
 و خرد بسیار از آنجا پای تابش است شده از طرف دیگر ده راه
 صحرا پیش گرفت و صالدا ت را پیش انداخته داشته از تو پخانه
 در عصب گذاشت و براره را از طرف صالدا ت و توپ قرار داد
 دشمن که عاقبت میگوید سبب توپ تا در تو نهنت منو لند اشته از
 تو پخانه او توپ پیش لند خزا و سکی نده دیگر کیش روی او بود پنا
 برد و مغلوبت او طهر شد عا ک طرفین دست از کار کشیده هر
 و هر اطلس دسیرین مرصبت کردند
 از محمد مهمانی هر اطور بود دیگر در ساسکی باز بقرار سابق در مدتی
 نواب شاهزاده و سایر سرداران در خدمت هر اطور حاضر شده

مردان دزمان که موخه بجز بر سبی که سمول بود بر سر سفره حاضر شده چون
 در خلعت شاهزاده فی بجه کتیری بود هر اطور از راه همبانه مرصبت میگوید
 از هر چه هله بجه آن اجازت نماند که هفت منو چون در ز پیشتر
 دختران حاضران ایچی فرانس که هفت منو ساد هله بدین شاهزاده
 اند هله هغه هور باغ سیر کردند هر اطور از راه مطا که کت شاهزاده
 من پیشتر به سفرش کردم که دل خوسلا از طاران شکر کفاه دارید و تا
 قشبه کردید در ز شینم که با دو نفر جستر خوب صورت که بود
 نهار خورده اید هور باغ کت کرده اید شاهزاده عرض کرد که آن دو نفر
 چند ان خوش صورت هله که من حفظ منو شوبستم منو کت وقتی
 که من سفر پاریس کردم از ما در این دختر با خوش کل تری ندیم هله
 کدام یک از آنها بنظر شما زیبا تر می آید شاهزاده در جواب عرض
 کرد زن ایچی منم و کتس زواد و سکی پسید این دختر کدام

که در این کتاب در این کتاب است

بهتر بنده شاه زاده گفت از تو هیچ این رفیر ^{چون} چه کنم چو که از کدورت
 ایچی نمه اندیشه دارم هر طور که گفت بسیار میخی افکار که بود و مذاق
 صحیحی افکار بخیر زود و وسکی دوسه سال پیش از این سر آمد اقران ^{نحوه}
 صحبتهای دیگر از این قسب در سفره پان ^{آمده} مجلس تمام شد همان ^{روز}
 باطابق هر طور رفته ^{مردانه} خورنده و در صحبت خنده غرض از ایراد ^{نکته}
 صحبتهای دیگر پان شرب هر طور است و یک از برای امور ^{در} مجلس در ^{مجلس}
 معین است در مجلس در حضور همه کس حرف در دست گفته ^{نیست} امور ^{در} دست
 صاحب شخص است همه راز و دار اگر فرضا این ^{شیره} در صحبت کی از ^{انها}
 معطر نباشد بعلت یقین ^{شما} تحصیل آن ^{محبوب} است شاهزاده ^{در}
 روز هفت نفر از زنان ^{مهمان} احترام هر یک یک طاقه ^{شال} خندان
 لکشف فرستاد در همین روز غراف ^{بر} تخمین از جانب ^{پیر}
 و در شب نشینی از شاهزاده ^و مسرمان گرفت در نه ^{ساعتی} شرب

بودند بعد از صرف چای باز شل سابق بنای بازی که ^{آهسته} بعد از بازی
 هر کس به کاری از بازی گفته و ^{مطلب} صحبت ^{بجوش} مشغول شد وقتی که تمام
 آوردند در اول شاهزاده شدت کرده ^{بمنزل} مراجعت کردند در این شب
 دختر چهار ساله از شاهزاده ^{مشیل} هم در آن مجلس ^{بود} و ^{سپید} از ^{پهرا}
 فوست حرف نهن ^{نمیاد} و ^{سجده} و ^{بقطع} با شاهزاده ^و مسرمان حرف
 رفته در چهار سالگی زبان خوانده را در کمال ^{خوب} حرف ^{میزد} بعد از آن
 همان دختر در ^{پل} پونج ^{بغزم} سباحت ^{بیان} عادت ^{تورید} آمد شاهزاده
 پرون رفته او را باطابق آورد بعد از دلجو ^{بسیار} روانه کرد
 در خانه صد یک ^{حفت} شال ^{رضانه} و ^{حلقه} ^{کمشتر} ^{فیزدنه} و لباس برای
 آن دختر و ^{حلقه} ^{شال} برای ^{دایمی} او ^{لکشف} ^{مسرا} ^{میرزا} ^{نویز}
 فرستاد دایمی بعد از عرض ^{هر} ^{اطریس} ^{داجازت} ^{ادقیق} ^{کرده}
 شب و بگو که عید اسم ^{کناری} ^{دختر} ^{بزرگ} ^{هر} ^{طور} ^{بجوش} ^{بازی} ^{دارد}

کرده بال بکانه میماند و نیز در آن هزاره و عده چنانچه بعث شدت
 ناخوشی نتوانسته تشریف برد بهر احوال که باشد و بعد از تعیین کرده
 مکر با جلال بر پی آدم فرستاد و اینک بطرف رفت تا هزاره مضطرباً
 چهارده روز در ساری توفیق در ایام توفیق ساری غراف کوچی
 یک در حید زن سخن یک شب از سیر زاسعه و میرزا صالح و کلیماشی و عده گرفت
 در آن همان بازی و آوردند که اسم آن بعثت فرانسه نام تو در آن
 یعنی پرده با روح و آن چنان بود که میان طاق پرده کشیده دور
 پرده چو رچو با بطول و عرض چو رود در ذوق قرار داده و پرده از بکند
 سفید بران پوشانده و شران و پسران آرایش کرده و سرب
 و سفید اب روزه کھیتی را چنانکه در پرده تصویر نقش می کنند بکوش
 بدون حرکت و چشم بر هم زدن پان سینم خبر بین که هم ب پرده
 خبر میشد ز کنی زده می شد و همچنان در زمان بر بند لھمی

و پراخ می اطاق او پراخانی که میان چهار چوب روشن بود کوشته می شد
 آنوقت پرده میان طاق را بر میداشتند و چشم حضار بر آن پهنه های اربع
 می افکند چون برای کسی که بکوشش عادت کرده اند که دو دقیقه بیشتر
 بر حرکت چشم بر هم زدن ممکن نیست توفیق کردن لهذا پرده میان طاق
 زود می انداختند و اگر حضار بتاشان همان حکایت هم بفرستد
 که بعد از آنکه که اصحاب پرده نقش کشیده و آرام کرده بفرستد از پرده اطاق
 بردارند آنست چندین حکایت از داستانهای قدیم باین کیفیت بیان کردند
 و هم ب پرده دختران و پسران عرافت کوچی یکد و کینا رتر و مطبوعی
 خبر از جمله نازش که از مسئله بود روسیه چنانکه بقا مذکور شد
 در واقع عظیمه مراسم کذاری جمعیت بقدر بمرکز نیکون نموده
 مسئله روم رسیده بعثت ناخوشی بهر احوال در روزی نازش که
 تا خبر انداختند بامید آید یا احوال بهتر شده خبر تواند شد

چون از حضور و مایوس شدند در میدان شان و مارس نماز شکرانه را تقدیم
 کردند و اب شاهر و هم صحبت ناموشی حاضر شتوانت شد با نیت همراهان کجاست
 بهر اطراف زفته در عمارت کینار سکتوف که مشرف آن میدان بود جاکشند
 پست و چهار هزار سواره و پیاده از افواج خاصه که حاضر بخدمت جناب خواجه
 توپ در میدان نظام صف کشیدند بهر اطراف خود سواره با همه جنرال
 اجودانها اوسهجه که لباس قزاق پوشید و بود مشغول نظم و ترتیب
 قشون شد و زرا و ارباب قلم مکت و پیمان و وزیرای دول حاضر با
 لباس سلام بر صفا مربع که میان میدان تعبیه کرده از چهار طرف چنگ
 داده بخدمت و با موت کلی پوشانده مقام گرفتند بین مرکز و طرفین
 رسید بهر اطراف خود و سپارش و جنرال اجودانها بکلیب یافتند بعد از
 ساعتی بهر اطراف و همکاش سواره با صفت طلائع از رویان و همی از
 زنان و دختران تهرام پیاده با لباس سلام تا کربان و شکر کنان دادند

بر صفا بالا رفتند و رویانان باز کج و دنا مشغول بخدمت توپ با تمام آن صفا
 ایستاده کان دانه بر زمین زنده و پچیسین عموم صالدهان و سوارکان کلان
 بر داشتند بعد از آنکه زانو برداشته توپچیان شکیله کردند کذا ملک
 توپچیان که در کشتیا بخدمت بروی بنوا کشتیهای خود را انواع و اوان عجا
 آریش داده بعد از اقام نماز شکرانه حضار صفا بهر اطراف را تبرک کرده
 مرتجع بخدمت بهر اطراف سواره میان قشون آمده بعد از گوش در دست شرف
 میدان بستند و فرمان داد که همه قشون از پیش روی او بگذرد در حال نظم و ترتیب
 اول قسم سواره از کوراسیر و هولاند و دراقون و قزاق که اسبها
 هر یک از قسم همه بیکند بخدمت گذار شدند بعد از اتمام صلوات هر یک
 با نر و علم خود بعد از آن توپچیان هر دسته با اسبهای بیکند بهر طرف
 چون از ملاحظه قشون فرغت یافت برای سلطت معاشرت کرد
 کینار سکتوف بهر نظام و سایر همراهان را بچاشت دعوت کرده

در کمال لغت و در کتب بعضی بعضا هماننداری و همبازی هر یک از اعلی
 و اواسط روسیه بمقامی رسید که اگر هر یک از قزاقین رکاب شازده
 علی قدر مراد هم در ایران نسبت به یکدیگر از شرف و دوستی هم کان روسیه
 بقدر قوه و امکان هماننداری کنند باز شرفی خواهند داشت
 از جمله او ملپاژ بود و آن عبارت است از یک صنف قصر نرستان
 مشرف بر ده خانه بنواشته بر پوت عدیده لغزین بزیر پای
 که صنایع غریبه و تخت سرسله دول خارجه را در آنجا جمع کرده اند
 و هر که هر وقت بخواهد بتاشی آنجا میرود و نقاشان را می
 آنجا برده از روی پرده ای استادان سلف مشق می کنند پرده
 تصویر چه از حبه صنعت آنچه دیده شد تخریر و پان از عهد
 حسیف و حصای آن بیرون نمی تواند آمد صورتش کی که اکثر
 که هدایای سلطان ایران در دم و فرنگ را جمع کرده هنر در پرده

ب

شبه سبارک عیضرت شامه و یک پرده شبه و ناب سلطنت زاریت
 شد عرافت بوشلین گفت حضرات از من حرف رها بشنویز پرده های
 تصویرت هر آهوز محض و نظر خواسی ش هزاره اینجا گذاشته اند و لاله
 نقاشی این پرده با سجدی شب و عیضان دارد که صفت بشری چنین از
 خیز بکمان در می ناید از قرار که دیده و شنیده ایم شامه ایران
 بصورت و اندام سیکو ترین اغلب شاهیر ایام است حیف نباشد که
 چنان صورت را چنین تصویر کنند و نیز حیف نباشد که در دربار سلطنت
 صاحب صنعت یا عراف بصنعتی که این را معلوم کند تا بهایت
 غریب چنین صنعت معجب نفرستد شبه ناب سلطنت اگر چه چندین
 تعریف مازد و لکن چندان غایب از عادت هم نیست
 از جمله عرایب در ان اطاق مشاهده شد طوسی و صندلی بعبینه
 چون طوسی محفوق در قفسی بزرگ چون کوک می کردند در و دردی آ

و چتر باز بیکو و متعار و چشم و مو در حرکت می آید و همین خروس که
 پرهم میزند و بکنک بیکو در اطاق و یکری چند قطعه حوض یکی رجه از
 مسبو شپه بر شیم ملاحظه شد که تقریبا بعضی در ذرع و برخی دو
 ذرع و نیم و سه ذرع طول داشت در پت بام مرتبه دریم این عمارت پشوری
 مرتبه تیم باغی شده اند در کمال صفا و تمیقه که تا به ششم بر کلیات و جزئیات
 از قیاس نوشته شده است هر که را میسر بر هلاله شمس است
 رآن سطلعه نماید شاهزاده بعد از ملاحظه اجالی آنجا سایر ضلع
 تا شاگرد در هر عمارتی که نشین می آید سلطان سلفه رود سینه
 اسباب تحریر و آرایش و زینت جناب او را چنانکه بوده است همان
 ترتیب در آنجا نگاه داشته اند و یکی از اطرافها سباب جواهر هر طم
 و امپراطرس که در روز تاج گذاری بخود ترتیب میدهند تا به
 آنچه مقلق با امپراطور دارد تا جی لباس و عصا و کلاه است هر سه نامک

دیک

و آنچه مقلق با امپراطرس است تا جی است و بسیاری از زویرهای زانند و کشته
 از صنایع و استادی که در اسباب جواهر نگار بوده اند چیزی که خواست
 داشت قطعه الماسی بوده در سر عصا بر لیان تراست بکشمکه در کمال سفید
 تقریبا وزن شش مثقال آن سنگ را یکی از ارانه صفهان لازم و در
 نام در سوناتی از هند از جی که پیشش نصب شده بوده است سرت کرده
 در عسفت پیردن آمده از ایران با کج و نه غرمت روس کرده است قطریه
 بعد از اطلاع شتری آن کشته چون در معامه موافقت رود داده است قطریه
 اعراض کرده عاقبت در عسبه قزل و سوته که هر کو چکی بزرگی تنخی هر کوی
 میگوید سیح زنده شد لازم و ف آن سنگ را میان تخم گذاشته است قطریه
 میدر قطریه بعد از اطلاع که کردن آرا دست ندانسته منع کلی بود
 میدر و معدن سسی در ستر باد و اگه از سینه و اکنون در تنی که در سلسله
 لازم و ف است این رگه در است و پیش روی یکی از اطاق و االان و ف

که آن را در الان لقا ویر میخوانند و شبیه عموم خبر لانی که در جنگ نوبینه
 شمش خدمت بجهت اند در پردا کشیده شده آنجا او کشته اند که شبیه
 دو نفر مارشال و خیرال که شبیه آنها هنوز با تمام نرسیده است بعد
 از آنکه شاهزاده اطعمای این عمارت را که دشمن کرده در آنجا سیر می
 و قهوه و میوه آوردند اگر چه هر طور و فاضله سلطنت در آنجا نمهند
 در هیچ جا از تعارفات لازم تصور بطور نرسیده

از جمله مشورت خانه تجار بود و آن عمارت مشتمل بر طایفه بسیار بزرگ در
 و پومات متعدد و حسین که هر طور که بکنند در بخرج دولت بنا کرده بعد به تجار
 بخشیده است و هر هفته یکبار تجار بطور پوزخ آنجا جمع شده در امور متعلقه
 تجارت شورا و صحبت می کنند و از آن قرار که هر می نهند در فکلین از
 اندان تجار روس کثرت است که می گفت مسند این جهت راه تجار را
 نیاخته اند عینت اندان نجف صرفه و سود دولت خود رضی شده ایم

بر دولتی تاجری در این شهر مخزنانی داشته باشد و تا جمعی ملک بخند
 و ملک مارا بفروشد سینه مخزن بکفیس و ذراته ملاحظه شد
 از البیه و اقمشه و ظروف و ادوات و اسباب مرصع و مصنوعات
 متنوع آنچه بجا بگذرد زنان و جوانان را محتاج بیهوشه در این
 مخزن موجود و موقوفات و رونق بکفیس افزون تر و رواج مازاد
 بیشتر است چنانکه چون دیگران سخت تر است و اگر جوانان و زنان
 بعد از بیع صنایع و آن پشیمان شوند و پس در سینه نجف دیگران
 از قسمه آن مضایقه دارند و حال آنکه موافق قانون بوده
 بیایع لازم نیست که در صورت غبن مشتری ولو کان فاشا
 دل را پس بکشد

از جمله رصدخانه بود آن نیز عمارت است مشتمل بر طبقات عدیده
 در ضعیفه که اسباب نجوم و در پنجاهی بسیار بزرگ در آنجا

گذاشته اند و شخص نارل سیارات و سایر اوضاع نجومی را در آنجا بنویسند

میسنند

از جمله اصحاب هراتوری بگویند بزل و القردکی که خبرالاصحاب

حایل و هراتی امیر طاربت خدمت شمراده آمده خواهش که بنامش

اصطبل تشریف برند و آن صحیحی است که چپ طرف آن عمارت ساخته آن

ضلع اول طوید است مین که شمراده از کاسکه پادیه شده برای

ایشان و سران در شته آوردند که اصطبل را در در شته سیر کنند

اول میدان بجهت که زمین را در یک ریخته میان آن اسبها بنویسند

دریم طوید بگو که در ضلع آن اسب بسته بجهت و از برای اسبها

ساخته بنگر در اسب بستون نصب کرده بچند و میان این بستون

بارشاع کیدز عتقت نشاند و جای اسب را بکشد فرش نموده برای اسبها

اسبها را از سمت چپ باز کرده بود و دنبال هزار بستون بنویسند

بعد از طوید شتی بگو در در ضلع شتی بگو در آنجا نقشه کرده بجهت و در اسب از پنج

که از سخن آنجا آب بر این خصامی رحمت دار داده که اسبها را در آنجا

میدهند بعد از آن باز طوید و باز شتی باین ترتیب تا چپ رطوید و نوب

بهر چرخ و صوداران و مسران چند آن کلاب بکنیز کی طوید باشد بجهت

که مطلق بوی طوید از آنجا نمی آید بعد از تا شای طویلی چند بر این

کردند در میدان مستقیم دادند بهر اوزار شت شمراده توقع کرده

از اسبها که خوشان می آید اسی که بارند شمراده بچندین روز از آن

اسبها که در ایران مند اول است گذاشته خزاک اسبان رویه در

و آبستان علف جنگ و زرت خانه که در ایران گشت ذرع آن ممول

و معروف نیست جوبا در جلعق دو آب صیج خون داشته اند و نه بجهت

از آبش مرض منل گیری هود تربت اسبان بزرگ و در کلد

کمال استقام دارند و چندان چاق نگاه می دارند که با آن چاق در آن

که منظر رسیده و اکثر معارف ایشی دارند و در پاکی تخم نبات سعی بجای
 آورده از اسبان عرب و ترکمان و انگلیس تحصیل نمایند و چندان است
 در کالسه که ما واری رسیده دیده شد که در ایران کم مثل آنها دیده شد
 در لندن که چهار سب کالسه می بندند سعی می کنند که چهار سب بگویند
 و یک قطعه پیدا نمایند و اگر ممکن باشد در سبقت در سب پشیر و بکنند و یک قطعه
 باشد هر قطعه لباس منافی که بوار کی از اسبان پشیر و میوه کالسه می که
 پشیر وی کالسه می نشیند و یک یا دو نفر پشیرت در پشت سر کالسه می نشیند
 مضایقه نمی نمایند کالسه می چربان که کیر آن میان کالسه است بدست
 می بندد هر وقت کالسه نشینند منتهی داشته باشد آن ریمان را
 کالسه را نگاه میدارند

منع دویم کالسه فانه است که کالسه می همگی سگ رسیده را در کالسه
 نگاه داشته اند کالسه می زمین زرد و سیم و مرصع بجا برسیا رجانه

کنن اسپر اطور و سپر هلیس خبر کالسه ساده بجا رنجه منصف سیم زمین خانه
 که در آنجا زمین ویران قیمتی در مرصع بسیار بود خواه از حدت روم
 سخنه و منتهاده شده و خواه خود تر تپ داده بجز زمین خانه در کمال است
 بولفا ویر خوب از شپه پادشاهان و مخصوصان ایشان در آنجا که گشته
 شپه محبم بطور باره در آنجا بوضع چهارم انبار صحر از جمله کارخانه کالسه
 مباشری آنجا نیز محمول کنار بزال و انتر و سکی است سابقا کالسه می
 در بازار مرت و تجدد میگردد اند و خرج زیاده همیشه و دستگیر
 نمی آمده است این کارخانه با تمام کیناز منزله صورت انجام یافته
 دستگیر انگلیس و فرانسه آورده است و شکر آن از روس بت آنها سپرد
 از قرار تقریر خوش بدو صفت هر چه تهلان خرج کالسه می هر اطاری
 بنا صفت کمتر شده و در وقت که بسبب محارت شکر کوان است
 رفع احتیاج گردد در آن صورت هم در خرج ثلثت فاحش خواهد شد

دولت استادان ما هر بل خواهد آمد چون میرزا سید سید بشیر می قرضه
 در امر چوب بریدن و وضع عواده ساختن و جمله استحصاری بجهت تقوی با
 صحبت میگو و پان مینوی که بشیر امر چوب هم باید ذات درخت راشنا
 و هم برای سبب از برای درخت را امر افی صفت آن و نام کیفیت است
 قطع نماید که در حضورت زبیه حفظ صورت می کند و هم آن پشتر میوه دار است
 کیفیت سبب قطع شود در جلوی درخت روشنی پیدا کند تا درخت را در
 مناسب قطعی نماید که کیفیت صفت آن منافذت می گذشته باشد چرا
 در صورت منافذت هر روزی که بر آن واقع میشود شکل آن را قابل نمود
 بود و زویشته خواهد شد او که ایرانی و انکی میرزا را بچانه از این
 میدانست از این استحصاری تجب کرده بر زبان آورد که شمار از این
 اطلاع از چه راه است تا حبه از او معلوم کرد چون امر کاسکه خبری و
 آسکوی و زرکشی و سراجی و علاقه بندی لازم دارد در آن عادت

برای مریک از این صنایع دستکاه جدا گانه است که استادان متوجه تعلیم و
 شاگردان شغول دارند در دستکاه زرکشی و ورقه نازک از طلا یا نقره
 بر صفحه ضخیم از مس پانیده از از میان دو کوی آهن که یکی از بالای دیگر
 بر چرخ قبیسه نموده اند بزور چرخ می گذرانند آن صفحه ضخیم در یکدو بار مرود
 نازک و زرکتر میشد و همه روی آن مفضض یا مطلقا بود بعد از آنکه آن صفحه
 بان نازک که منظور استاد بود میرسد آن را با سببهای دیگر ترکیبی که
 بیخوات یکد ضرب هم قطعی می کرد و هم نسبت مینوی در این کارخانه که یکد را
 که حسب الامر هر طور حبه سفر شاهزاده حاشه بجهت بعضی شاهزاده پان
 بعد از آنکه عموم دستکاههای اینکارخانه ملاحظه شده کیناز و لغردکی
 شاهزاده را دعوت نمود چوشت هر یک از اطراف قنای آنها چوشتی نظر کرد
 بود که بان لطافت و سبقت از پیشت هر سفره و طعمه که با دیده شده بود
 از جمله آقا صاروف بود که ترجمه آن دستکاه عالی است و حقیقه لفظی

معنی در مقابل عمارت رستنازه امیر اطوار میدان وسیعی است که از مرکز
 آن نصف قطری هزار و پانصد و شصت قطر دایره نیروی عمارت رسم کرده
 و عمارت چو مرتبه مدور بر آن بنا گذاشته اند هر دو وسط این نصف دایره
 درگاه عالی برسم طاق چشمه ساخته اند و بر بالای این درگاه از برج کوه
 چهار سببه که سبهای آن درجه و در نفر محو بکس رویای قدیم خان
 کرده است گذاشته صنع ایتر این عمارت متعلق بقبر امیر صاحب و منزل
 مادی مغراف نسله با خانه دگر در آن عمارت است وضع این آثار در
 که عمارت از دفر لشکر باشد و در آنجا که شعبه کار عمده است که یکی تعیین
 اماکن قشون و محل اقامت هر یک از افواج که مفوض مغراف سرخین است و دیگر
 مزارق نقشه ولایات و فضل و ضارح اماکن اقامت هر قسم سپاهی خبره
 و هر که به مصیبتی که قضا کند که سپاهی را از مکان دیگر فرستند و در
 جنگ مشورت کرده حکم می فرستند لهذا با ستم نقشه و کشیدن نقشه در ضمن آن

منه می باشد حکام هم بسیار است و قزاق در این شعبه است و قزاقان که با
 با بر کبی مخصوص که قوه نافذ دارد و نقشه را بکشند صفحه را بنویسد بعد از آنکه
 حکم می شود نقشه با صفحه را بر روی سنگ است انداخته در زیر سنگه فشارش میدهند
 و آن مرکب بر سنگ نفوذ میکند بعد آن سنگ را با بر دخی مخصوص شسته که لمای آنرا پاک
 می نمایند و دوباره با دسته که بچرم گرفته شده است روی آن سنگ را میمالند و نقشه
 و خط چنانکه بخواهند بر روی سنگ جدا کنند نم کرده بر آن انداخته در سنگه فشار میدهند
 و نقشه یا خط بر این کاغذ نقل میشود و اگر الی غیر الحاقیه که در آن سنگ بنویسند
 و بکنند نقشه در آن نقشه و خط بروز خواهد کرد یکی دیگر رسندن در آن
 و با سس و سیرت و تریقات مراتب دشت نهایی سپاهیان است که در
 بجنرال احوان و کورت در آن آثار در اطراف مخصوص است از برای وزیر
 که هر روز درستی میسر آنجا حاضر شده این در جنرال احوان بنویسند
 هر دو ضلع در حال آنچه بخاطر هر رسندن برسد با هم بکنند و مشاوری که گشته است

که از امپراطور بوزیر جناب رسید و ایشان اطلاع میکند و هر آنکه که بناظرشان
 برسد وزیر جناب معنی که بخدمت امپراطور میرسد بعضی مبرسند اکثر شیشه
 این عمارت باهوت در یکی از اطراف قهای مرتبه تختای ذغال معدنی را با همزانی
 میان دیکهای بزرگ میخوشند و در بطنه لولههای آهنی مستحکم که بسویوه منفذی نمائ
 باشد از بخار آن به اطاق بقدر کفایت آورده بود من شیر منفذ آن را مضبوط
 بسته بجز هر وقت میخواستند روشن کنند و این شیر را در آورده با کوه شعله
 میسرمانند و روشن میشد یکی از اطراف قهای بزرگ این عمارت که صورت پلان
 گذشته و اکثر جنرالها بچیل چلاقی بخار او دخته بجز همین که منفذ را
 با دمن شیر می بستند و قها خاموش میشد و همین که داعی کردند در آن جا
 بجز در وصول شعله مد روشن می گشت و چون کوهی اتفاق می افتد که عمارت
 سوخته شو لهذا برای احتیاط در این عمارت اطاق بزرگ از آهن ساخته
 که من میثا لجه سفید بود آن از آهن است و عمده کفایت لازم بود

در اطراف قهای آن منسبط نموده در این اطاق برای صحت و نزول پدیده آهسته از طریق
 در چ اطراف آنرا سرشپ ساخته اند که روغن ذوق میکند و آهسته صحت شیشه را
 می که در آنکه هر چه عسوم دول قاربه و دولت روسیه در یک از اطراف قهای
 آنجا شده ه شد بعد از آنکه ش هزاره بنزل لاجبت فرغند غلاف بر چنین
 برای کوشش هزاره و هر یک از همان نقشه کل عامه منصل و مجمل شکل برت و
 چا رفته درت

از جمله دستکها بود و آن که خانه است مثل بر چنین اطاق میان اطاق کرده
 بود مجده آب کردن مصالح در میسکه مصالح در کرده که آهسته میشد با لوله میان خالی
 ضرورت از آن بر میداشت و بعضی در آن رسیده با انبری در دردت است
 ترکیبی و جنوخت آن میداد و اگر تا پذیرفتن همه ترکسهای مجده مصالح سوخته
 قبضه ترکپ دیگر میگوید هر باره اول کوره برده گرم سینمو تا ترکپ مجده را تمام
 می رسند در حضورش هزاره شیشه غلا در خاستند بجز شیشههای بزرگ میان خالی

که برای تشخیص درجه گرمی و سردی هوا چوه در آن می کنند که اگر شیشه که بر روی
 ساعتی مجسمی گدازند برای مخالفت از کوه می گذارند اوقاتهای دیگر در اطراف
 این اطاق بود که بزرگ بخار چرخهای بسیار در آنجا با حرکت آورده بجهت هر قابل
 هر چرخ استادی نشسته بود برای کفایت کاری میآورد شده راتر این سنج
 و سبقت میداند و در کارخانه دیگر که بسیار بزرگی بود برای کفایت اینها
 بزرگ در نظرش نهاده و این بزرگ میباشند و آن چنان بود که مصالح بسیار
 در بوتهای بزرگ آب کرده بجهت چینه عمدت یکدیگر بوتها را پر کردن
 می آوردند و بر روی صفحه بزرگی از مس که آن را نیز در تمام کرده و یک تخته
 کرده بجهت می رنجینند و بیل آهنی صاف که طول آن بقدر عرض آن بود و نیم کم
 بود می انداختند و می گفتند که سه روز باید در آنجا بماند و در مرتبه جرم این
 که آن نیز مثل بود بر پونات معده در اطراف پشت آینه با چوه می گرفتند
 در اطراف قنای دیگر بسیار باقی تمام شده مانده که بجهت از برای شاهزاده

اسپر اطوری حوضی بود بنا کرده بجهت پارچه های تمام شده و طرح پارچه های
 تمام را بجهت رسانیدن از آن کارخانه هر سه ساله میآوردن کلی منافع
 عالی دولت میث
 از جمله کارخانه بار فتن بود و آن نیز مشتعل بر پونات معده بود در یکی
 مصالح را که نرم کرده و خمیر نموده بجهت استاده و در بعضی چرخها که با چرخ
 بگردش می آوردند خمیره ظروف را که بر بالای چرخ گذاشته بجهت
 ب حرکت کشیدن در ترکیبهای مختلف میدادند بعد از آن در کارخانه
 دیگر کوره های کاشی کوره رنجته گرمی ایران بود برده مرتبه بعد از
 بلخ میگردند از آنجا بطرف قنای دیگر فرستاده میآوردند تا فرزند
 میگویند هر که در مای مانند خیاسازی ایران آتش میدادند از این
 کارخانه مسترز در وقت منقح میث و کاسته و اکثر عمل که در حاجگی
 می ستاند فرانسه و سایر طایفه از جمله مرخصی بود از خدمت

پراطور روز یکشنبه نوزدهم شو پنج امان شاهزاده با سمران
 برای استراحت بجا رفتند شاهزاده اول بار حضور یافت
 بقدر پنج ساعت بترجمان میرزا شونج مکالمه کردند بعد از آن امیر
 نظام و میرزا مسعود و میرزا صالح و میرزا بابا و موسی و حسین و حسین
 و میرزا تقی و میرزا باقر و شرف حضور شرف شدند پراطور به نظر
 و سایرین التفات کرده فرمود امید دارم که با دگر خوب از رویه
 و آنچه از دست ما برای بعین دید و فصدید بشه و نایب اسلحه
 عالی نامه امیر نظام بعد از ادای شکر گذاری قبول شد کداری
 کرد و کیران بعضی بگیم و تعظیم و برخی بتقریر و پان مراسم نکرد
 اققان بجای آوردند بعد از آن حفظ مزاج شاهزاده را سفارش
 کرد و حکیم فرمود که اگر شاهزاده در دوا و غذا اطاعت ترایمانا
 بسم من دوا و پانیزش ده مکن سر فرود آورده پرده آمدند چون پراطور

نوزدهم بجای بوش هراده تنها با میرزا شونج خدمت آورده حجاج
 پراطور در همین روز برای شوق توشون شاهزاده را بمید ان سستی که در
 پطر بیع است کیفیت همان ذکر شد همانکوشا هراده ساعتی بعد
 بعد از معاهات از خدمت پراطور با سمران بید ان شوق رفت
 بعد از آنکه پراطور تشریف لکهن ایچی فرانس و مننه و جمعی دیگر از
 و زرای و نقای ضایع حضر هیز پراطور اول صالداها را که دو
 زبیر بیان خبر فرمان داد چون از مشق آنها فرغت بهر سانه در دست
 سواره مشق داد چون زن شبل را بود پراطور تازه از سفر
 مر حبت کرده هیز و مسنوز با شاهزاده ملاقات نموده پراطور
 شاهزاده را بجا بورت شیل بود که در اسلحه آشنای شاهزاده و زن
 را در شش باشد بعد از آنکه پراطور و شاهزاده او را در ملاقات
 سخن ملاقات کرده لازم تعارف را بجای آوردند زن شمشیر

پرده آمد به سیر نظم و سایر سراسر آن تعارف بجای آید
 چنانکه قاعده روسیهت پیش دست او را بر سه دادند و او با
 باطن سخن رفت بعد از آنکه شمراده پرده آمد و بر سینه
 خیرالاطقیای فو قه ز و سخا ز و جبهه خانه و گنجه خانه و در سخا
 مشیر را ملاحظه فرستاد قطع نظر از آنکه قیمتی ایران در دم
 سایر دولتها چون اوسر در کل قشون ضمه و توپخانه است از آنکه
 تمام قشون و توپخانه نوز در جبهه خانه خود دارد و کذا که شکل بعضی
 قلعهها و کهنیت تعمیر آنها را در یکت رخت و نشانی هر اطراف
 یادگار در جبهه خانه خود گذاشته است
 در میان اوضاع نماشاخانه که در کل
 روسیه برای تفریح و تفریح اهل مملکت بنا کرده اند و هر نماشاخانه
 اولاً ذکر آنرا و اناناً با نصد فقره عمل دارد که همه مندرجه و صاحب

هوشنوزن آماده و رقص و سخا محارت کامل دارند و برای ترتیب آنها در هر
 بنا کرده اند و از اهل طرب و سخا معلوما تعیین نموده دستران و پسران هزاران
 دولت در آنجا ترتیب می کنند بعد از فراغ از تحصیل هر یک را به کاری که در
 محارت داشته باشد مخصوص می نمایند مثلاً بعضی مکالمات نظم و شعر را
 می کنند برخی در مطاپات و مصحکات و اهل بازی می شوند طایفه بجا و سر
 مشغول میزند که وی بازی و رقص ارتکاب نمایند جمعی ادای مراسم
 و محبت با باره و ایام می کنند قومی در شعبه و نیز نبات اوقات صرف
 میدارند و کذا که مایه امور می که در نماشاخانه معمول می شود موجب عمل و آنکه
 تا شا کلا از حالت است در یک از تا شا خانه های بطور بیخ همپای نام در
 می بود که در رقص و سرود از دیگران ممتاز بود و بی هزار و پانصد باب
 موجب داشت و باین نسبت سایر عمل و نما بنا هر یک از عمل خواهد بود
 یازن در هر شبی پنج بار عابد و وزیر مرصع عرض می کنند و هر یک از

وزیر هر که ام فخرتر و بازیت تر از جاده متخصیص معادن و زنان مگلت رود است
 هر چه پدید می آید در تاشخانه بهیت که در هر یکی عکس آن یعنی جداگانه مکه می کشند
 یکی روس و یکی فرانسه و یکی اهل ایالتی دیگر نموده تاشخانه روس را تاشخانه بزرگ
 می نامند چرا که در بنا عمارت و در بزرگتر از سایر تاشخانه است و آن عمارتی است
 مدور و کسبندی را بن زده اند در این عمارت الا حجره فاصه سپهر اطاری که
 در وسط و مقابل محل بازی ساخته اند و سه ذرع عرض دارد مثل تپه برسی و در
 که هر یکی یک ذرع و نیم عرض دارد که از این قرار در این عمارت پنجاه و یک درخت
 و تقریباً هشت ذرع ارتفاع دارد محل بازی هم همین قرار عرض و طول است و در پشت
 این حجرات راهروی بطول این عمارت ساخته اند هر باب حجرات گذاشته که هر
 از آن راهرو بگذرد خود اهل می شود و عقب این راهرو چند باب اطاق بنا کرده
 که تا شایان در فاصه آنها با این اطاقها رفته با هم صحبت می کنند و راه رفتن
 هر پان محل بازی و سخن شنیدن تا شایان بعضی عمارت جدا کرده برای بازی

ساخته اند برای روشنائی تاشخانه چهل چراغی بزرگ اوسط کسبندگی او کسبندگی
 در مقابل هر حجره فاصه شیشه گذاشته اند هر برابر بس زنده با تقریباً پنجاه
 فاضل شیشه نقشه نموده اند که روشنائی محل بازی هم از آنجاست و اب
 شاهزاده غالباً تا تاشخانه بزرگ تشریف می بردند و حجره فاصه سپهر اطاری
 می نشستند خاص تر من کاهی در خدمت شاهزاده بعضی کاهی در حجره فاصه
 می گرفتند بقدری تر من در حجرات طبقت سیم جایی شده که کسی از
 اعلی و ادنی بس از آنکه پول داد و بیط گرفت می تواند داخل تاشخانه
 بوده هر مقام که خواسته باشد بنشیند مکن گرایه هر مقام قواری
طبقه اول که زمین است در آنجا سیصد و پنجاه همسندگی تریب
 چهارده صنف گذاشته اند و گرایه صفها بعین تاضیر و تقدیم از یکدیگر
 متفاوت است گرایه همسندگی کمتر از سه ریال و نیم و پیشتر از شش ریال است
طبقه دوم که برای تاشخانه بهترین طبقات است در سطح سترتهای

گویند که از چوب ترپ داده اند در آن طبقه سی و دو حجره سوای صافه
 اسپر اطوری واقع شده است و گرایه هر حجره که چپ رو پنج حسنه لی
 در آن می توان گذاشت هر شب پنجید و باجا قوت لکن بعضی از جوانان
 و تشخیص دلالت سالاریت نون و سید نون داده و حجره برای
 خود گرایه کرده است که هر شب خواننده باشد باجا بخورش در آنجا
 می نشیند طبقه ششم که در طبقه دهم ساخته شده گرایه هر حجره پانزده
 ریالت طبقه چهارم که در هر درزج جوید نصب کرده اند و
 بهین سبب برت و پنج حجره منقسم شده هر شب شصت عدد ریالت گرایه
 حجره مقرر شده است طبقه پنجم در طبقه چهارم تفاوت
 ندارد لکن بجهت کثرت ارتفاع برای تا شانه چند آن سخن نیست لهذا
 گرایه هر حجره چپ ریالت طبقه ششم و طبقه هفتم
 چوب دستون ندارد و محل نشینا از یکدیگر تمایز نیافته است

یک ریالت طبقه هفتم نیم ریالت از نقره گرفته راه میدهند و برای تا شانه
 خبر الی با صاحب منصبان دیگر با مروت که بمجلس و مجالس و نظم هر آنچه میرسد
 اگر خرج زیاده بر دخل باشد از دولت داده میشود و اگر دخل زیاده باشد عاید
 دولت میشود و از وزارت سیر روسیه لایحه تسبیح عالی شده است که دخل زیاده
 بر خرج باشد و علاوه بر موجب عده تا شانه مدافع بعضی شیخ بهستان
 آنجا که نمری غریبه بکار برده باشند داده میشود در اینصورت در اعلام نامه که
 از تا شانه بمعارف و بزرگان شهر داده میشود کیفیت بازیهای آن شب را
 مفصلا بسمه شود اظهار می کنند که شب مدافع تا شانه بکلفت و تعارف
 مخصوص است و آن استاد خواه محو باشد این نوع نماز اعظم رفته که در دولت
 شش تفصیل بازیهای آن شب تسبیح می نمایند
 بازیهای غریبه و شنبه های عمیده در تا شانه نظیر پنج بسیار شده است
 همه آنها با جثله اند و میگویند تا شانه بعضی آنها سیر و اولار قص کردن

و در آن بوی که چندان بعد و یک پهنه که کهن میرفت که در بدن آنها استخوان
 نیست مثلاً یک پا را بر زمین گذاشته پای دیگر را چندان بلند نگاه میداشته
 که بر آن پای دیگر عمودی شده بعد از آن بر پای ثابت چند دوره صریح میزدند
 بعد از آن تمام چرخ همان پای متحرک را از عقب مدتها بصورت عمود نگاه داشته
 بر آن پای ثابت می ایستادند تا نیا صوت ایشان بود که با صوت نای و کمان
 و هرات ریس زبا چندان لغت میدادند که فرق گذاشتن در میان
 کمال کمال است تا آن چندین پرده به پیشروی مکان بازی ترتیب دادند
 که بعد از آن تمام بازی اول و قبل از شروع بازی ویم کی از آن پرده با کوشش
 میشود پس که اسباب بازی در پشت پرده آماده شد بعد در فرمان استناد
 که یک صغیر داده میشود کی از آنها بالا میرود و بجزر و بالا رخن پرده منبسط
 بازی انواع وقت ماطت میسند لجه و تخمها در کمال استکشاف میشود
 و همچنین کوب و حقیقت که غذا ملون و آب روحخانه ارفع و جریان آن

از کوه و شش آن از منبع چنان نمودار میشود که موجب حیرت مریفته است
 و شکل آسمان و طلوع ماه تمام و لعل و ظن و برق و صدای رعد همچون
 عکس صدای رعد که از کوه حاصل آید نوعی جلوه میکند که گاهی گسسته فرق از
 آسمان داده و غیره نمیتواند داد و در کوشش همه اینها با مشغول مرتب شده به
 در تهای بازی بعضی دستران و سپران را هم می و علایم ارباب انواع دادند
 آنها را چون ملایک صحیح و نزل میدهند که بسبب مشغولهای که چشم در ک
 نمی تواند کرد بر زمان از آسمان نزل میکند و باها و پشت ره و در حفظ
 این پیری هوشرنی اسباب عشق بر اینها و تیری عاشق و معشوق می اندازد
 و همچنین رب النوع جلالت و غیره که ای عاشق و معشوقه بر تخت قرار گرفته در رب
 النوعهای عشق آنها را احاطه کرده میان پارچه ابری در کمال زود نزل میکند
 و کذا لک صحیح میسندید و در هوا شنید سیر مشونند فضا عمارت در کمال
 و پس بسبب طلسم و نیز نجات در هم بازی از چوب ملون ترتیب میدهند

و مؤثرت در آن قرار میگیرد چون عاشق هزار رحمت و حیل را در عبوری
 بر آن پیدا نماید و پاکچی از آن پناهی عمارت گذارد صدای صیحه می شنود
 و کثرت می ترسد و از رفتار باز نه آید صدای صیبه تر از آن استماع
 می کند تا اینکه آدمی با اسلحه پیدا شده بمقام مدافع برمی آید اگر غلغله
 او نیز کرده بکمرته تمامی پناه فرود بکشد راه عبور پریشان و خلوت شود
 بدون اینکه عامل و کارکنی ظاهر و آشکار شود و ماصورت دریا در صفت
 تا شاخه با موج و کشتی و اهل کشتی بنظر می آید و سیر کشتی محسوس
 و اهل کشتی سهل صید پائین می آید با کسی در صفت تا شاخه است
 هر بار که بار زمین می کوبد یکت رخت بلبون دیگر در جنبش ظاهر میشود
 بدون اینکه رختی از او بریزد و مکر این طور با بر زمین کوبد در جنبش
 جدا کند در جنبش کشتی رسد و گداک شعبه های دیگر ^{کشف می نماید} چون کشف می نماید
 رو سید از پشت و بال و شب نشینی در پان عادات روسیه کشف می نماید

اندر باب صحنه های در نظر پدید آید و با سامی همانند کشته گان آفتاب
 اول وزیر سرای امپراطوری کینار و انوشکا دریم عزافت نزل و دین
 شایسته که گداک بسم عزافت با طسکی بکشد آقا سی امپراطور و عده بال
 گرفت چهارم امپراطور و عده پاشت خونت پنجم ایچی فرانسه بپشت دست
 نمود ششم عزافت لادال یال کتف نوشت با زنی مخصوصی هم پشت ششم امپراطور
 بپشت چهارم امپراطور و امپراطور ششم نوشتی هم عزافت با طسکی و عده پاشت
 گرفت و هم عزافت نزل بپشت همان کرد با زو سم ایچی انوشکا بپشت
 کتفیت کرد و او زو سم کینار پر بود که بعضی از او ضاع او با بقا ذکر
 شده و نحو در برابر امپراطوری بکشد آقا سی است و عده بال گرفت شاهزاده
 بعد از عده دادن ناخوش شد و امپراطور نظام دسیرین را در دست آورد
 و اما عزافت لادال و عده بال گرفت ناخوشی است هر از ده دسیرین
 مانع تشریف بدون بماند او شد هم عزافت کوچی بکشد و عده

بیشی خست در ایام ترش پط پرخ و در هلیکن و عرفان بر خین
 هر از قول امیر الطرب مراده انجا کرده که ش مراده در خانه بکلی نه
 منزل نموده است این خانه متعلق بعدی ادب چهار روز امانا چاشت بنویس
 هر وقت بخواهد از امر او بجان در خانه را دهنده بدهد و عده کچه نام شاه
 چاشت نموده باشد دم بزرگان روسیه کشانی کرده باشد
 بعد از آن مراد سیاه و صراجه عرفان بر خین چهار مرتبه از جان
 و امر او در خانه و عده چاشته دپشت روسی و ایران ترقی داده

فصل پنجم در بغداد

ولایات روسیه

و عدد امالی و اد ضاع آنها و چگونگی آن در ولایت و صف
 ذکر در حیت صده اطراف کل ممالک روسیه

طرف شمال آن تصریح
 سفید و مگت نژاد چپا
 و طرف جنوب به بقره و کیز و صبح
 و کات ردم و دلایل آن تصریح است
 و طرف غرب به خاک ممالک روس
 و آنست که هر مگت علی بن پش جدا
 کند و تصریح در شهر ممالک روس
 زن امیر الطرب بود

اسرار و نکات روسیه

دکات سحر و جادو

پط پرخ مهر
 پط پرخ سر سکا پیشین
 مستو مستو
 مهر مستو از مهر فراد مهره واس
 اوزا دلاقم کیمین
 و در طرف نو فراد بر اظ کمان
 در این ممالک
 سرچون بطل کجا و پرا یا

کاش نه سطل
 کاش مدین مارین روید
 برفت عمارت ره شید
 زمین کوزل درو را
 جوف مراد
 رازان
 رازان رزای میوف
 دیگر ایسا شیدا
 رابن برع دانشق امون
 سیراف رودن کساردا
 دروف
 دروف درون قویف

طویق صفیکه ران
 دیرلوف خردمی آوارق لکدا
 میون بمصل کورتا
 بهار سکو عظیم چتری
 داروچ
 داروچ سلطان که ره شیا
 خیزه لیکه بودت ستراق
 کوردوین بروج پادوف
 داروکه بری چاد خورس
 استر
 یقظینه اسلاک
 یقظینه بودستو کاساروف

نامجو ارفک ارفک
 کسکه پهر باقا باغچه سرای
 خرابه بار همسایه سوراخ
 قارج ایگون قیطر نیر
 حرمون
 حرمون الیواواد الیودون
 طرازون کسکریه
 حرمون
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه
 حرمون کسکریه

نژده خراه
 نژده خراه بالاشا
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه
 نژده خراه کسکریه

سهار	دوروم	خورمین	برعلا	خورمیران	بزنیت
الاطر	سیران	غارگون	یوزدوف		
پومین	بیا				
پرم			طوبون		
پرم	قرانچو	اور	طوبون	طرح	تودین
اودون	سلیهم	چردین	پانظوف	تورغان	ایشیم
العطر	بدر	حادرین	طارا	اسن	بره
دیر	چرز	ارید	کرفوط		
ایس	بیا		طام		
اینس	طافون	ناریم			
واسی	سار	کارن			
پاس					

ارکوتا بیا

ارکوتا	بیا		یکوف	
ارکوتا	دوروم	نور	یکوف	دهر
کاران	بیا	خورمین	ایبر	چرکس
توره	عین		پور	عین
			نور	نور
			پانظوف	
			چاردین	سزین
			بدر	طوب
			سین	نور
			محمین	نور
			واسی	سار
			اسطن	

اسطن راویر دین برک رقیه دمن درلط

دشیا جعفر پزوت اورس بد بولار

دیظر پو لوط اس درزا مریکیت پانسج اورسا

دو بوع ریجید یو طین سنوی پانز دچی کوبت

سیح تول قرا داغ اهرای خود رودقه بیط

دلج سراج لدر چادر قلمچی شمر سکر

کو لفظ سطا دا زال بوغ دلمین خوقا رودون

مطوقم گلبدیکان پلتن حلت شولا تیادیچ

قزاقین دوزنی دکو میر

قزاقین لیدا نوز قزاق من دلیقا وزنا

صلایم پروانه نوزین بارتوت و قوشن باردک

پزلیت داکو بن لیک مسزیر ارچملا ابدغن

پامان دالین

قطنین اریل پراسورده بیطوت راط میر اوج نوز دادا

دوشیقا بر انا هوش بیطوت هرا هلیقه راسا و اهران

تالین دمن اعلی مکتوت روزنا دلا در کو دیر

القاقون پاپ یا دیول لوط ایک حرنیا قوسط

کاجستان قزاق حرن

تقلیس کوری آرد کز اتصای دغای اول دغای دم

مخلاف اتفاق عیبه طویل ار دویہ خبر حرن اول

میاد لاد چر کند

بوسطوس قیا کعبه کوفت چر کوفت اراد

بوسطوس پیر کج بر بند کج کینون خاتون سیر

سعدی ایچر فایق افران

نزدیک طما دوق

طما پول آب بند که غیر از طما پول شهری ندارد و لکن دامن بسیار از لیه تصرف کرده اند

جیرا بر امیر کج که بنا دیا بند

جزیره حرق پیر اوفت و فیه دور آنی دسترس ساقیا

زبد که قطبسن در با صد رجه رشته اند دار فخر نام که لایحه کلبین و کلمه سرد جزیره و سیه که کوفت فلا لایحه در کج حشر آ بنز می بند

حمره ع او طوق در میان کج حمره کج در در کج شهر ناکاره

دو با اشاق هلمه است دور ذل روس نام که داشته

دولایت کنیا زینت است کج که بسره اری کجی ز سر بر از کج کج کج

دولایت هر ایوف کج دولایت درم کج و کج کج

ایوف کج کون زین بیطس و کج کج کج کج کج

سار او بر کج کج کج کج

دولایت کج کج کج دولایت چهارم داد اس کج

بارکوه نوییه طوم مرلا دازا خسقی خرقی طینه

قهار پسر ما تو پند او کج کج کج

دولایت ششم قرا و کج کج

اولاد کج کج کج کج کج

طریا سار کج کج کج کج بسیار کج

دولت معتمد بر این

در بیخ خود ملک دیال برید

بهره سرک پول تقیر و بنا

اعداد نفوس روس روسیه که در ۱۸۱۲ مسیحی شخص کرده اند
در کشور کاس

دگر بهی که کرده است

بجز ملک کیش در بیان
عالمی از این ممالک

همینا و صفتها معقول از قدرت
ه کرد ه کرد ه کرد

رحمت ازاد رحمت پادشاهی
ه کرد ه کرد ه کرد

انام که در روسیه
بعد از معینر تشخیص کرده اند

ه کرد ه کرد ه کرد

انام که در روسیه

مطابق در حلق روس از تارک که در کتب خوشن نوشته اند این
که بسیار رویت از زیر محاکم میمکت باشد از آنکه آن مملکت در
قشون دگر دو صنف بسیار است و مطابق در حال این همه مملکت که

مکن آنکه ازت روسیه شده هم صاق و هم بصیرت و غیره است
و همان در ده آشنا هر یک در سینه در سال است در حلقه ازین

کعات مختلفه که در مملکت روسیه که در شهر روسها مملکت سلیمیه

اند لغت روس
هم لغت لیه و بعد از روس لغت و در
امیریه در مملکت روس از همه زبانها شهرت

بیم تخت نشسته از پستان نیز در میان
سوس برید

چشم فرشته در دبار که گلگون و مکار است
اسیر اطلس جدول خازیم غزل است

بهر نام طبعی که هر کس میر بر نصیبش
باز میگذرد چنانکه امر آن دولت در این امر از آن لایه و جانت در دیا که مقررند

بهر نام طبعی که هر کس میر بر نصیبش
دکت عقاید پستان زبان طبعیست

جبال و معدن همانک روسیه

بهر جبر الاغ که چندان بسیار در دود چوب و ب نیز برای ساختن کشتی
و عمارت از دستهای آورنده در طرف آن بخش و دریا پست که یکبار خفته اند

دیگر را لایقه می گویند معدن مس و آهن هم در این که بسیار است

هم که در دلالت که چنان مستعد و شایسته و طول اعناق بنا ده است در کجا
معدن سنگ در عمارت صرف میجو بسیار است که در آن سنگها و عطر و عایب

اینکه میانه صورت می بر نشسته و چمن و صغای برنگ از آن سنگها رشته در کجا
میگذرند در کمر طقماس امیر اطری نیز از آن خوضها جو در درستان آب گرم

آب سرد و گاه گاهی جن ضرورت صرف می کنند در این که معدن مس
سرب بسیار است و از خاک این که تر آب میانه چهار روه خانه و یکبار مقدس

نبردیا در آن دگر می در بنای مغز با لادن که بر می نهند

بیم که در آب است در میان پاره ل هوالین واقع شده از معدن
جز معدن سنگی برای صرف عمارت معدن دیگر در آن که نیت و کمن

بخش بسیار است و وضع روه خانه بزرگ و یک رادوق و دیگری روه می باشد
از آنجا جاری میجو

چهارم که توجیه است در حکم آن که عرض کج در بعضی ها با کله رسیده
 و سگند ساق هم در آن کوه بسیار است و در جوف خانه عظیمه و یکایک کبر
 و آن دیگری است بسیار است و از آن کوه با در شوم و اند که کله در آن است
 پنجم کوه تفت زشت در این قراول کبر و دیگر خزر و آن است سنگ کله بسیار
 دارد سنگهای بزرگ خوش رنگ برای تراشیدن سترن عمارت بعضی
 دیگات قرب از آنجا می برند معدن طلا و نقره و مس و آهن هم در آن کوه است
 و از هر قسم جواهر نیز یافته شود مابون هر سیس که در زبان عام و صفت
 تصامیف عدیده است و در سقو با و شاق ملاقات هلا چند قطعه سنگ کله
 در این کوه پیدا کرده بود و منجبت برض امرا طرر رسیده تا اگر صفت دانند
 بخش معدن آن فرغانه در این سیاحت از هر شهر و بلاد و وزیر اول
 آن مملکت است و کله دنیا را الا ایران و هند سبقت کرده زبان یکی را
 هم یاد گرفته است که سیاحت ایلان نماید اگر چه هم نوشته که در آن کوه

لکن بزید که بسیار شتاق دارد و روزی در مجلسی از مجلس مستوفی
 او را میگردند و بر سپر فخریه از میرزا مسعود پرسیدند که چگونه می بینی
 دانش این سیاحت را گفت یک از علامات عمده دانش این است که همه بجهت
 ضرورت سخن مکتوبه و قطع سخن دیگران نماید بامید اینکه شاید از دانش دیگران
 بهره تواند بُرد و آن علامات در این کوه موجود است بقا را شاهانه
 میدانند و در سقو چندین محض سیاحت محض خاطر این سیاحت ترتیب دادند
 و هر که کمان معرفی میرفت و وعده گرفتند همگی لازم همراهم است
 با و بعد میآوردند چهار رجه خانه و ترک

دو قبا
 دیگر
 دو قبا
 هشتم کوه ادرال است

که در آنجا یکی سپر و او زون بربغ و پریم اشاق شاهان آن کوه میان
 اردو پا و آسیا سرمد پیشه جواهر سپهر که در روسیه و قوز و اردو در آن

کوه پیدایش معدن طلا و شوره و سرب واقع در آن که بسیار است
معاون آنرا بهترین معدنهای روسیه است هر سال مقدار پنجاه پون
آهن و کبکده و شمشاد هزار پون مس از آن کوه بعب میآید در روسیه بقرار آن
آن کوه نایب بوده

چسپا را کاما جردا چنلا اورال
ابا طویل البط طور

معظم کوه سپهر است که آن کوه بزرگترین کوههای مملکت روسیه است و
چندین شعبه از آن کوه جدا گردیده در هر یک نسبتی کشف شده است معدن
کوه کوه معدن نقره و آهن و سرب واقع در آنجا و فوز داره از جواهرات
نیز پیدایش میسر شده و معنی آن عظیم که دب و چاریش و علای باشد
از آن کوه جریان آغاز میکند

مراتب رجوت برای ولایت روسیه و از آن بر چهار مرتبه تقسیم کرده اند

مرتبه اول برای ولایات است که رجوت برای آن ولایات از
چهار درجه تا پنجاه درجه میگذرد آن هم مشتمل بر چهار مرتبه است در مرتبه
اول هر یک چهار مرتبه میباشد و اطراف مرتبه هر یک نیز حکم مرتبه اند

مرتبه اول هر یک چهار مرتبه است
دولایه است اولایه است اولایه است اولایه است
اولایه است اولایه است اولایه است اولایه است

مرتبه دوم رجوت اول در آن ولایات زیاد از نیمی درجه و کمتر از
پست و پنجاه درجه میباشند در این ولایات سه ماه مراکز است و شش ماه سرد است
و یک ایام بارش و بابت در آن سه ماه تابستان خالص ممکنه در هر چهار یک
کلیک میرسد

کلیک کورسک کورسک کورسک کورسک
کولادمر کورسک کورسک کورسک کورسک

سربسته نیم که اروای معتدل دارد دبستان در آن ولایت عبرت

میاید در ترفه بجهت هواپست از پست در به نیت از قرار و میر است

مین خرا دین دالین مرکیف چرخ از پوف اردوف

غور تن پوف پین

سربسته چهارم در فصلی در ربع دارد و شش لغز با کون داریان شرف

میوه در آنجا بهر میاید

پارسل خزنون یقطر نیم پون توزیح قنار

عراق خون سربا آجان کبوت آتوب اوخران

دار و رخ اردون بر رخ مست جز با صبی ترخان

کجا بر کیم در مکتب رویه واقع است هر آنها سفین صرب و کجا است

که رسیند و خوابه و منافخ بدوت رویه صبر می شو بقدر نصیب است

اول در ریای با لطین که بحر سفید باشد ابن دریا بنها من مکتب اشرف

در پوس و قانله سر صلات دو باب است مفصله در علم این بحر شاق تا دوست

مفصلت بطور پرب اهلین شفقت کوربط دیت

حرم خزا و کینز که با بحر ازوف مشارکه دارد

خزا و کینز ازوف

طحت الس درس طحت ا درس

عصا درس عصا درس

درست غریبا قرا و کینز سه ولایت اول

بفصله در نیت

توزیح خزنون سبغرا

بیم بحر خزره سبب سفین تجارت در با لقیع ترود میکند از همه کجا

پشتروایه و منافخ بدوت رویه عاید شو اطراف این بحر حاکم این

در دین است طول این کوه از درین است و عرض چهار صد درین است دو لایه

روسی در صر ابن بحر دامنست قنار هر فصل اول درون این

چهارم بحر شمال که بحر مجذ مشهورست در این بحر کشتی کم کاری کند زیرا که
غای خطرات است همیشه رخ داده این بحر با بحر حمر مشرک دارد چنانچه
دو بیت روس عقبو نصیر در رس این بحر اتفاق افتاده است

ارکوط — کوم — اوطیول — ارفانفرد

پنجم محیط شرقی که با دریاچه چرودل مشرک دارد جزیره چرودل را چنانچه
بسی است که پیدا کرده اند در رس این دریا جزیره فتحی اتفاق افتاد
که در تصرف روسیه است و برای آبی آن جزیره حالا کمتر مقصود است
باستجابی در نشسته در بحر محیط کشتی روس کم کاری میکند زیرا که آب آبی و رودخانه
فرد روس است از پل پورغ تا آنجا که آمده هزار در رس شده است

اروف غای بزرگ در رس دیگامای شو

دو پنجم جابای سفید — دهنر ترا در مغرب من آنرا از کوههای قفقاز

اروف غای سحر — سفیر — حرن — دونوطه

ناروا — بنوا که از مرداب لاجه
عبدانیو و از میان لاجه پور
میسکنند — لوق — سیر

دو پنجم جابای مشرق در از کوههای قفقاز
و جزیره فتحی آغاز میکند — دهنر بحر جزیره از کوههای قفقاز
داران بر میخورد

امور — اخرا — رنک دهنه — دغا

هشتمه دیر — پنجن — ادراک — کرد

دو پنجم بحر شمال در آغاز آنرا از کوه ارپا

هنای شمال در رس بین سسی

دریاچه با دکنو ابا در دکن کفار روس وقوع شکایت

دریاچه لادقه و غنیقه در هر دریاچه
که اولایط واقع است — دریاچه بی کوس در میان کوههای قفقاز
اتفاق افتاده است

طون — طون — درک — درک

لادقه برترین گویا غصه

طول عرض طول عرض

ماهی در ماه در ۸ در ۱۱ در ۱۱

المن طور در حواله شهر زووله اتفاق
تلمیذ در کوه و قوه دله

طول در ۱۱ در ۱۱ در ۱۱

س که کما بر وسط روحانی و محراب

مشا که بحر سفید با بحر خزر توسط روحانی سد بحر سفید و بحر خزر و متوسط
طرد و بحر خزر متقی می شود واقع شده است در میان این روحانی
نهری موسوم بوسنی و لاسکی تریق داده اند که از هر دو روحانی آب
برسیدارد و بر که آب انباری رنگ هم در ولایت نوفراد ساخته اند و نور که
آن سجدی است که ایام تابستان که آب روحانی کم میشود آب بر که نرودستی
در نهر و شنی و لاسکی کار می کند و تجار را معطلی حاصل میشود و هر کدام از بحرین خوانند

خواستنه باشد بکشتیهای کوچک میروند و روحانی سد ابد خوف
مشا که دیگر نیز دارد که در خوف متقی مرداب لادقه میشود و در حواله
نرود روحانی نیوا رسیده از وسط معموره شهر بطور پورخ میکند
و با کمر که چاهی بطور پورخ از نیوانندی بکشته اند در آن نر کشتی
که یک کار میکند باین علت هم و شش هر چیز از مذات برای آن
شده آن شده است

مشا که بحر سفید با قرا و کینر توسط بند در نیای اشاق تلمیذ برای
بهر سفید متقی میشود و نیز بقرا و کینر در میان این روحانی نهری موسوم
ببند در آورده اند هم از روحانی برین و هم از روحانی اول
آب بر میدارد بحدون همان نهری است و قشون روسیه بنا بچون کینر
آن جنب کرده و بنا چنان ساختند دادند هر چه قشون از مستوره بود
باز روسیه عاید کردیم بحر سفید و قرا و کینر را بسبب نر ناله و نمن و سرعی

دو سوله و شش که قرا و کیز نیرت در بواسطه نه هشر اعی اکنون صد
شده است فواید بسیار از مشارکه این صهر بولایات روسیه عاید

شده است که بجز بزرگترین سبب و لقا در دنیا می نماید اتفاق افتاده است
چهارولایت در میان این دو عوفا نه واقع شده است که تمام رانواله
فواید بسیار از وقوع آن در عوفا نه و شش که در بجز صهر می

پیرم ————— دلیط ————— اردون پورغ ————— والوقاست

اگر اطاریس که لای اراده کرده است در بجز خزر و بجز شام را هم دیده
که از ان مشارکه بجز پطر پورغ فواید و منافع بسیار حاصل شده
این عوفا نهها را بهان شده و همت کرده همت عالی که پایه خرابی
دارد تعیین کرده اند که متوجه نظم امور آنها باشد و هر عیب و نقیصی

بهم رسد مطلع نمایند

جوابات و واکه که در باغ و مزارع و باغات و کجلیهای روسیه میسر است

عقده ————— سنجق ————— اچک ————— بزرگ ————— مرهین و صحرای کهن

ترتق ————— الموز ————— چیک ————— بزمین و دوطر ————— کلابا

الایابو ————— کلاس ————— سپر ————— شقارو ————— زرداگو

شاه بوما ————— خزره ————— خردول ————— کوزبری

چوب برای ساختن محارت و سفین

پلیط ————— درخت شام ————— صنوبر ————— بلان ————— مردار

دب ————— حیوانات

حباب ————— سبب

اب ————— کوه ————— کوهستان ————— کوه ————— رودیه ————— حوض

آب ————— خوک ————— سوز ————— ملک اب ————— خردوب ————— خرابی

خز ————— کلاه ————— بنارند

اختراعات

تاج گذاشتن نشان پادشاهان در ملک روسیه از جمله اختراعات بقیصرین است
و همچنین پادشاهان کون امپراطورس و ولوق و سزاد اسطنت است

تعیین لیجه و مهر شرعی از جمله اختراعات پادشاهان در ایام حیات خود است
و لیجه سخو که و نیز از اختراعات اوست و اگر لیجه کمتر از ده نژده یک باشد است
قیم و دومی شرعی برای لیجه تعیین شود و لیکن قیم سلیمان خلق که از نژده در بیست و نه
نویسه که فلان شخص بعد از مرگ قیم و تعیین فرزند و نیز از وصایای پادشاهان است
اولاد ذکر شده است به از اولاد وراثت و لیجه و جانشین تعیین نمایند و نواح سلطنت
او بکند از خواه صغیر باشد خواه کبیر

لقب امپراطوری از اختراعات پطرس است که خود لقب امپراطوری
گذاشته از پادشاهان اروپا تصدیق نامه جنایت میسید تصدیق که در این خصوص
اشفاق شاه و خونباری شده است آخر الامر بعضی از ایشان بسبب کشت و رنجی برای حفظ

سخو تصدیق کرده منشور نامه و او نه از ان تاریخ در کارهای عمده مثل عقد مصالحه
نامه و عقد کفاح که با سایر حکومتها اتفاق می شد لقب امپراطوری با بنظر نوشته
می شود و بر حمت و غایت خدا یا فلان امپراطور کتب ان همه ممالک روسیه شد
مسکو و کیوف و ولادیمیر و نو قرا و سارغزان و در حاجی ترغان و سار سیر
و سار خورون و سار تو برج و کور سار پتور کسینا ز بزرگ امولین و پاطیف
و والین و پاجول و نصفت و کسینا ز اسطن و کور لفظ و سیفقال و ساکت
و بوسطوس و قورال و طول دیم و دینت و بولقار و غیر ذلک دیگر
سار و کسینا ز بزرگ تر ژوف و چرنوباف و رازان و اسقو
و بارو اسلاف و پیله زر و او دار و امدار و کندی و طیس و تکی
اسف و دحکم همه اطراف شمال جهان و دال و دیر و غیر این
و کرجستان و قبا روی و دال و وارث چرک و کوری و تورد
و عربوق استزدوق امیشین و بطور مارن و تیمار و الین برج

در ملک اروپا شمرت دارد که پادشاهان روس بر جان و مال رعیت
 خود تسلط دارند این شمرت باین علت است که چون بشر مستقلا
 محکمت روس جمع شده فرمان فرما را برای نظم امور خود چستیا رکردن
 اورا اذن و اجازت که در نفوس و اموال خلق دارند چنانکه مفضلا در
 اوضاع شهر مستوفی شده و این اجازت را سیکه از پادشاهان
 فرنگ خوانند و کسرت شاق می باشد که امپراطور روس با بعضی این تسلط
 و چستیا بدون حبه مین و کما می ظا بر سیات خلق بر داند لند انجا
 تشخیص حقیقت هرگاه دید انجا نما و مشورتها را برای هر سلف ترتیب
 داده اند که حقیقت هر امر را که کرده اند در صورت رسیده صدق و کذب
 از آن مشخص کنند و متفقا با لفظ با امپراطور عرض نمایند و تا اواز انقرار
 حکم فرمایند نشان دولت روس عقاب است و سر و سینه هر که
 شکست تاج بر بالای سر آن واقع است که در ارزان با هم متصداست

دیگی در وسط آن هر و از آنها منقسم در پای است آن حصای عدالت چو پای
 چپ کردی عرضت است هر سینه آن نشان ولایت مستوفی نقش شده و آن
 جارت است از نواره هر سبب سفید است و با رومی که بت گرفته ماری
 که مثال مرغ بردار سیکه هم آن سواره بود اکی است در جناح راست
 آن عقاب نشان سردایت است نو فراد و کویف و حاجی ترخان
 هر جناح چپ آن نیز سردایت و لادمر و عازان و سپهر این
 عقاب را جمله احاطه کرده که آن نشان اندر یوف و اندر یوف
 شخصی مبهت از سقده من است در نشان اول دولت روس بهم
 اوسا حده شده است و همچنین کثر شتر ما و کبیا ما و خا چا و نا قو سها
 نشانهای دولت روسیه که هر یک از آن در دو معین و متاع در
 بان نشان متغیبه اول نشان دولت بطور پرنج و آن بر صحنه
 در شکست مختلف مسقط است از نواره هر چپ در دست گذاشته شده

و از عقاب پیکر عصای عدالت آمده ای فقه و عقاب پیکر
 دولت رس بر آن قرار گرفته است در این نشان ولایت سفید است
 او و لوازم آن بر آب سفید و در تاخت است در محلی در کف دارد
 که بآن از دانه های گندمی که بر آن سبزه این آن تزیینت و بر عراده
 طلا نصب شده و بر آن محلی نشسته است و این برینه سفید قرار گرفته چهارم
 نشان ده بیت طولی و آن تا جی است مرصع بر کرسی مدور و بسته بنبر دارد
 پنجم نشان ولایت سفید و آن بشکر کاشی است رز و رنگ در از ابروی
 پر دن آمده است ره بر آن میخند زربینه آن نشان کبوتر نشسته است
 نو قرار و آن چنین است و صفحه از نقره در بر میقیم شده بر آب کورفته
 که در آن چهارای ممدوی یکدیگر بسته اند در این صفحه کرسی از طلا و
 آن سنج است که داشته اند در این کرسی عصای عدالت صیقلی بر سیم
 در است نهاده و شمشیر آن در شمشیر بر آن میدون در وسط وضع کرده اند

و در آن از ابروی رز و رنگ پشینه و خردس از هر طرف در
 سر پا ایستاده و بر دست رده شمشیر از را نگاه داشته اند و سیم
 نشان ولایت از طلا بر صفحه از طلا دستی از ابر پر دن آمده
 و سپر کعبه رنگ را گرفته است و چهار عدد کلوئه چهارم در بر وسط
 در زنجیر هم پیوسته و صورت صیقلی چسبیده شده است و در زیر آن
 دست واقع است هشتم نشان ولایت از طلا یک بر صفحه از
 طلا برینج همیشه آتش با صورت یک در هوا ایستاده و بشیطان حمله
 آورده اورا مغلوب کرده است نهم نشان ولایت و الا قات برینه
 سرفخی دستی از ابر پر دن آمده و طلوی طریقت را همیشه خفته
 گرفته است دهم نشان ولایت که سطوروم صفحه چهارم است
 کرده اند و قسمت آن طلا و قسمتی رنگ طلا دارد در وسط
 آن شمشیر صیقلی است از طلا و قسمت دیگر رنگ سبز دارد در وسط

آن کشتی لاله سرار بکشیده شده یازدهم نشان ولایت برده است
 برصفحه پنجم کشتی خرمی است سرپایه است که تبری از طلا است چه
 گرفته است و دوازدهم نشان ولایت دلا در برصفحه هفتم کشتی
 شیرین است در برپایه است و کشتی صلیبی بود که گرفته است
 و تاجی از زر بر سر دارد سیزدهم ولایت کاشان برصفحه هشتم
 روضه نه عرقه کشیده شده در میان آن صورت تاجی واقع است
 چهاردهم نشان ولایت طبر برصفحه نهم در تیفه شمشیر چه
 در دست گذاشته اند و در تقای آنها در لوله تفنگ متصویر
 وضع کرده و کلج طلا در کت دوق این در لوله بنامه اند
 پانزدهم نشان ولایت آران برصفحه شانزدهم کشتی سبزه
 استاده و در دست است شمشیر و در دست چه غلاف آن که در دست
 رنگ مایل پوش آن قرمز است و قبا و کلاه آن سیاه و چکون آن کلاه

و شانزدهم آن آب است و سیف مویس آن کلاه سمور است شانزدهم نشان
 ولایت مازان بود و آن کشتی سبزه است که برصفحه نهم در دست
 و سه زنجیر در بالای آن طیران میکند هفدهم نشان ولایت اربیل
 برصفحه دهم کشتی دروازه است سفید که در چپین بیشتر ستاره دارد
 کشتی که آنها قرمز است بر بالای آن دروازه عقاب است بر نهشته در پا
 واکرده و در میان آن جبهه که مانند است و تاجی بر سر دارد هجدهم نشان
 ولایت عذر و آن برصفحه یازدهم سرخ است در دست سرخ در پرواز
 نوزدهم نشان ولایت دار فوج صفحہ سلا قسمت کرده اند و قسمت
 که رنگ طلا دارد و عقاب بر نهشته مانده عقاب نشان است بعد
 در تاج که بر سر هر یک ازین عقاب واقع غیر از تاج در دست در میان
 سرای آنها اتفاق شده و در قسمت دریم که زمین آن سرخ است کشتی گرفته
 کشیده شده که زمین چاه است و آب از آن جاریست بیستم نشان ولایت

اسلوت او فرامین بر صفحه سبزشاخ که در مرکز ناچند دسته لک کشته
 شده که بنام شهرت مرکز بمقتاد نصاری حکا بوده و سوار کجای دی ار
 برای اطلاع از رفتار امین زمین یا پنهان آن بعد از آنکه امین زاراده
 او حسیز در شجر با آسمان بود و سیخی که دست آن در طرف دارد قرار
 داده اند بطریق عمو بر آن واقع شده و بار زاده طرف بر آن چیده
 باشد که در مرکز نشان این ولایت است و یکم نشان ولایت بغیر سبزشاخ
 بر صفحه کجوشکر صبی است و زوایای او مشرب تاب بر تو دارد است و هم
 نشان ولایت خرمون بر صفحه طلاکشر عفا است چه یک در سر مرکز نشان
 تاجی است و ما بین سر و تیغ دیگر در سینه آن کشر صلی است و کجوشکر
 آن شعله از آتش است و کجوشکر است آن شانه ورق الغار و آن در مرکز
 و در مار زنده ران بهب میاید و مثل آن بعضی ساج منه می لغزش میر
 صورت عادت ما شناخته اند خت علات فخر و نصرت بود و هر وقت

فتو ز فوج میگو سر کرده کنش فز از آن چوب بر سر سوزند و فخر کنان بگذرد
 بزرگان میرفتند ۲۳ نشان ولایت توریج و آن بعینه شمشیر نشان
 ولایت خرمون است و فقا و زه دارد و یا این است بیکی شعله آتش و در
 الغار عصای سلطنت و کوی طریقت در کجوشکر عفا است و کجوشکر
 صفحه صیب نشان خرمون سفید است و این یک کجوشکر ۲۴ نشان ولایت
 قشقا ز صفا عال بر آن ولایت نشان مقرر شده است ۲۵ نشان ولایت
 سراطوف و آن بر صفحه کجوشکر صبی است که سر سر گذاشته اند ۲۶
 نشان ولایت بسیر و آن بر صفحه لاجوردی کشر سار است و تیغ طلای
 سر دارد ۳۱ نشان ولایت بنظن و آن بر صفحه سبزشکر سینه است
 و یک کدم جو کبری جو و آن یکجا در است ۲۹ نشان ولایت سبزشکر
 و آن بر صفحه سفید کاکری است و رنگه سنج دارد و نا خنما و ش خنمای
 آن سیاه است ۳۲ نشان ولایت غازان و آن بر صفحه سفید صبر است

از دانه است در پادسیاه کند در پرخ با لاده است در زبان
 از دانه پرون آورده تاجی از زر بر سر وارد است نشان ولایت
 و لبط و آن بر صفحه طلا و کتی است در زار در آمده و تیری بکن گذاشته
 و کمان زده کرده هور با لای آن صورت صلیبی است سرخ ۳۴ نشان
 ولایت پرم و آن بر صفحه سرخ کتف خرمی است سفید و کتاب نجیب
 بعد طلا دارد بر درش آن قرار گرفته و کتف مسیبی سفید بالای کتاب
 قرار گرفته است ۳۳ نشان ولایت اوردن بدین و آن بر صفحه
 طلا کتف روحانی است آرائی است در عقاب و پیکر با پارهای کشیده
 تاج در هر دو یکایان آن نماده سر از آن پرون آورده است
 در زیر روحانی کتف مسیبی است صورت حضرت عیسی هر را بود
 کشیده اند در همین شهر ولایتی است که اده میگویند بسبب بزرگداشت
 آن برای آن نشان عقیده مقرر شده است و آن کتف روبا سیاه است

که بطرف رت میرود ۳۴ نشان ولایت طوبول و آن بر صفحه طلا
 کتف جبهه است که کتف طلا دارد و تبرهای طلا و بید قهای الوان
 میان از جنین آن قتل داده اند ۳۵ نشان ولایت طوم و آن بر
 سبز است سفیدی است در تاجت ۳۳ نشان ولایت ایرکودون
 بر صفحه سفید صورت دشتی است در عطف زار می چو و جاب نورسور
 بدان گرفته است ۳۶ نشان ولایت کوف و آن بر صفحه طلا
 صورت میکی است که پر باکت ده طوقه از نو در سر آورده و
 و سپری سرخ رت رت و چپ گرفته است بپیش زد است در و
 سفید ۳۸ نشان ولایت چوند ناف و آن بر صفحه سفید کتف
 عقاب است کیمبر باب و پر کتف رنگه با تاج و منقار آن زرد است
 هر چنگل چوب بندی که سر آن صورت صلیبی است گرفته
 و آن را بینه نخ منضم کرده است ۳۹ نشان ولایت لطیف
 صفحه طلا

بچهارم قسمت کرده اند که متعلق است شاق افاده در قسمت اول و
 رنگ سرج دارد و کتف در شیر است که چپ درت گذاشته شده در قسمت
 دوم و رنگ کجی دارد و کتف مناره محض و حلی است از طلا و ماری بر آن
 چیده است قسمت سوم و چهارم که سفید است در یک کتف درخت خرد
 هوکی است کتف پنجم و ششم در عقاب نشان درت روس بر آن کشیده
 شده و در سینه آن طلغای بطر کبیرت هم نشان ولایت خلیف
 در آن بر صفحه سرج کتف و تاج است بزرگ و کوچک بالای هم گذاشته شده
 و با زوی خفان پوشیده به شیرهای چته مقاب یکدیگر در آمده
 آنها را محافظت نمایند هم نشان ولایت سلطنت و آن بر صفحه
 طلا کتف سر شیر است سیاه رنگ در یک بالای دیگری کشیده شده و در یک
 تاجی بر سر دارد هم نشان ولایت هفت و آن بر صفحه سرج کتف
 با دوزی سرش شمشیر و توش کتفاری برش کشیده است و تاج کتف شمشیر

در پر دارد و کتف و یقینی است رت و سپری است چپ کرده هم نشان
 ولایت و لطف و آن صفحه است بدو قسم منقسم شده در قسمت اول و طوات
 کتف نصف عقاب است در سنج سرخ بالای سر دارد و در قسمت دوم سفید است
 کتف براره است در شیر درت و سپر در درش دارد هم نشان
 موکبف و آن صفحه است در بزرگ در سنج قسمت ششم در قسمت زرد فوناقه کتف
 نصف عقاب است در سر در سنج سیاه بالای سر دارد در قسمت سیم
 کتف براره است در شیر برت و سپری بر درش دارد هم نشان
 نشان ولایت کتف صفحه را بر چهار قسم تقسیم کرده اند رنگ قسمت اول
 کجی است در هر یک کتف کوز نه کشیده است هم جزوه و در قسمت دوم
 سفید و در هر یک کتف شیری کشیده شده است بر چپ و بر دوی کوزن است
 هم نشان ولایت و عقاب و آن بر صفحه سرج صورت براره است
 اب سفید و صورت تیغ چته در دت دارد و سپر او یکجمله بر درش است

نشان ولایت قزاقین و آن صفحه است بدقت سرخ و سفید
 شده در سمت سرخ کنگر بارهت باخت به شیری آهسته و پری
 بدوش انداخته در سمت سفید صورت کادی است ۴۸ نشان
 ولایت مین اتفاقا و آن بر صفحه طلا عقاب در پیکر است در
 صورت سینه آن صورت و خرفیات که طراف اوراندر گرفته و
 شش تک است کرده است ۴۹ نشان ولایت پاجول و آن
 صفحه است بدقت سفید شده در سمت فوق از در کنگر آن است
 صورت آقا بدست در شاه زوده پرتو دار و کنگر صلیبی بر آن قرار
 گرفته در سمت تحت از در کنگر سفید نصف عقاب است در سر
 آجای سه کانه ۵۰ نشان ولایت دالین و آن بر صفحه
 طلا کنگر عقاب در پیکر نشان است با در تفاوت اول پیکر تیغ
 سیم بالای سرهای عقاب اتفاق بهم بزرگترت در پیکر رسیده

عقاب بر صفحه طلا صورت صلیبی است سرخ ۵۱ نشان ولایت پیکر نشان
 که دالین نشان است صفحه را در سمت کرده اند در سمت اول عقاب بر سفید
 سمت دیگر کنگر باره کشیده اند

نشان نخب و احترام که در دولت روس داده میشود

نشان اول اسود آسود لاند یوف پرواتروانا مو یعنی نشان
 مقدس چون یک در نخب خاص عیسی که اند یوف باشد این نشان را
 پیکر کبر هم تراج کرده و آن حمایت است آبه در ارشاد است می اندازند
 مور یعنی محکم میانه نشان در است را که عبارت است از عقاب
 در سر و کنگر سه پنج طلا در زیر یعنی بان هم مربوط می گشته
 بعدا ده نقش صلیبی که صورت اندر یوف بار کشیده در آن نشان
 هر هر که نشان آن صلیب حردن نخب همین بن تقصیر مردم است یعنی حضرت
 اندر یوف حنیف

سنگ طلسم اندری اس پوطل ووس رود

س ادل ب س

حضرت اندریوف حفیظ روسیه

مالک روسیه است هر پشت نشان مزبور لوجی است در آن بکخط

روسی نوشته شده است زاردو ایورنوت یعنی بای جیورین

دوفا بدلت این نشان داده شده صاحب این نشان ستاره و

وضو در نیت همیشه حایر بنید از مکدر ایام عیا و عظیمه و اوقات

حضرت در بارگاه سلطنت در سایر اوقات همین ستاره را در زیر پستان

چپ بر قاع می بندد این ستاره از نیم هور میان آن سحر است

لا جوردی و بصلیب صورت تیج اپراطری هور آن بکخط روسی نوشته

که در برای جیورین در دین دوفا بدلت است شاهزاده گان سلطنت

بدون اثبات خدمت این نشان را دارند و هر یک از سر داران و عیان را

که خدمتی نمایان کرده باشند بشاید که دهند اول سلطنت تواند شد

این نشان را میدهند در هر سال یکبار عید اندریوف است و قوام

اندریوف در آن روز نمی تواند حایر و ستاره پادیزد و بکجه باید در آن

روز عرض حایر زنجیری طلا بپوشند از و نشان دولت را با نشان

تخصیص که مرقوم شده با نشان دست در زیر بغل چپ بجایان زنجیر

پوشند نماید

نشان در نیم هور مخصوص نشان بجای است اسم این نشان

اسود یا میکا موصلنطی یعقیر نی یعنی نشان حضرت سیده اشهد

یعقیر نی اول در ایشیه بین حبه میکنند و بطور کسپر شوهر او اوقه

که با روم جلد و خصوصت است بنا بعلت است و قصور سها بکاش

نمیرفت در این رنگدز یعقیر نی را غم و غصه ستاره شده ناخوشی و ق

اگر چه بعد از بطر در عالم ناخوشی بسطت رسید و بعضی وصایای بطرا
 بجهت آورد نهایت باهان مرض در راه غیرت و محبت باو عارض شد
 بعد وفات کرده باین جهت خلق روسیه او را باین سهم مستحق کرده چون
 در آن اوقات که کار بطر چنان روشن شدت و ایام تکمیلی او
 زنان مت فقه و حسن بسیار به بطر دادند که او صرف قشون کرده
 جنگ خوسل با روم تمام کند لهذا بین وفات در ایام این غیرت
 و محبت زنان بیقطرینه وصیت کرده است که محض من زنان در درجه
 دین و دولت تقدیم خدمت کرده باشند با هم خوب بود بیقطرینه
 مراعات وصیت کرده بعد از بطر این نشان را اختراع نمودن
 حمایت سنج و سبب سفید دارد و از نشان رتبه انداخته
 در جنب چپ توسط شکر و بیقطرینه و صلیب سفید را گرفته است
 می بنده از وسط آن صلیب سفید شکر کوکب است و اطراف آن

آتش بر تو دارد هر کشته آن صلب حرفی بجز لطین نوشته شده

د س ف ه
 داینه سلام فاک رکوم

بنی ضایا محفلت کن بهر طرسل هر روی دیگر آن بجز روسی مرقم شده است
 زانو بوقت ای آن صلیب طر را یعنی برای روسی و همچنین است
 که تو ایبر و وطن خود کرده است وطن تو ایبر عبارت است در محفلت پادشاه
 ستاره این هم از نیم است هر میان این ستاره شکر صلیب سنج است
 شده و در هر آن بجز روسی باطلا مرقم گشته است که از برای هستی و
 وطن است این نشان صلیب دیگر تیر دارد و در همه چیز با نشان صلیب جاری
 یکسان است و اندک ایران کوکب تر است

نشان سیم اسوه اکتیاز اکتیاز و نقیله اکتیاز کتیازی چهار
 بسیار دیگر در شنبه و مستحقین اطرافه آن در شهر بطر پوز در محله پوز
 محلات است می نشینند و آن طایفه نام آن طایفه گردیده که بسیار مزبور در خاک بود

بعد از مرد اینکهای بسیار کشته شده و خنجره او را آورده در پل پرغ
 کرده اند و کبیا که برای اوست حه آن کبیا را از پنجاهی زردیم غیره
 کرده تا بوقت آن جنزه را از نقره ساخته اند بطور کسپر در آن اوقات
 با ایران جنگ شده است عهد کرده بود بعد از اقامه در انجم امر کلین
 بسم الکندر شراع کرده بسر کرده کان قشون به نهایت بعد از
 ایلیخ دور از هب فان پنجه بقطرینه امر حسیت کرده است در آن
 نش نواس حه بسر کرده کان در آن نش ن حمایت سرخ در آن نش
 چپ نش درت لصب هور و سلطان کسندر کین زرا اواره
 می کشند هور در در یک آن سپهر در حرف اهد و فن سلو در حرف
 الکندر دفعی اسکوت می زینند در بالای این در حرف کسندر
 اپراطور سومی کشته شده این حایر ازیم هور بیات ان نیز خود
 اهد و فن و تیج اپراطوری را لصب هور در آن سبطا روی مرقم

کتاب

کشته است ز خاطر روی امی صلیب عیبت و در اینی از برای کوشش و بعد
 در در بره وطن خود نمیب آورده قایل شده است
 در آن چهارم اسودیا انا یعنی نش ن حضرت انا انا دختر بزرگ
 بطور بزرگ ، رزن قایقر بزرگ هر سون اسلندین هر شطین نمیه
 اولاد او در عصر بطوریم خود در صف حایت اپراطور روس شهردار
 بلکه من جمع بهجات محکم حکم اسلند لندا بطوریم این نش ن با هم
 همه بزرگ خود است شراع کرده بقولیر داد این نش ن سه مرتبه دارد
 مرتبه اتم حایر قمرزبش در محیطف آن سبب زرد دارد
 در نش ن چه ادا حه در بفر رت محکم میکند مسد این حایر
 سرخ است و در صفهای آن عطای زرد دارد و مزین از دهانه ای لکاس
 هر میان آن صورت انا کشیده شده است هور روی دیگر اول حرف
 انا در اهد به مرقم کشته شده در این حایر در نیمت و بطور فرات

نفس بیخورد و وسط آن سبب سرخ زنت هر در کجای لاطین نوشته اند
 انان طلپوس یسطلی سیم پ ای تا تم فیدیم یعنی صاحب
 نشان محبت و رحمتی کامل دارد با دین و دنیا مرتبه حریم همیست
 ماز و سپیدی از کردن آویزان می شود و سبب اص و بدل مرتب
 می کنند و بدان از صحرای صرخ و زرد باشد و عرض آن زاید از
 آنست زنت مرتبه سیم در کجای است و سپیدی که چوید و بدان نیز
 سرخ و زرد و آنرا از کربان قبا آویزان می کنند و هم آن نشان
 پطیس است و اکثر قوالیر امر قو همین بند پطیس را کربان جا می بینند
 و احتیاج نیست همیشه صید با و زیند که در اوقات حضور این
 نشان را از هتبه ای مرتبه چهاردم تا هشتم را باید همیشه می بند
 از مایری و ترقی که در نشان باهتر ازین داده نمی شود اگر قوالیر
 سپاهی بند و رقبه شمشیر او صورت صید با بطلان می کنند

نشان

نشان پنجم اسودار لیکه موجب ای باید ذلوسیه یوار لیکه
 شیدان و غالب بر دشمن یوار که یوار که شخصی هتبه است که در کجای از کجایی
 بطور کسپر کشته شده و یقظرتیه اول این نشان را با بسم یوار که مقرر کرده است
 نشان یوار که چهار مرتبه دارد مرتبه اول با توی کر سید یعنی صید
 حمیر این نشان را از کتف رت انداخته در غنچه چو محکم می کنند و سبب
 آنکه بطرف چو می بندد مرتبه حریم حمیر ندارد و سبب سیدی است که بدان
 با پاره حمیر یوار که هر کتف است و آنرا از کربان آویزان می کنند و سبب
 بطرف چو لصب می نمایند مرتبه سیم سبب که چاهت و آنرا نیز از کربان
 آویزان می کنند مرتبه چهارم سپیدی است که کجای در سبب مرتبه سیم و آن
 از کربان قبا آویزان می کنند همه حایه و نشانها که مرقوم شد بعد
 صدور خجانت از قوالیرس گرفته می شود که حمیر و نشانهای مراتب
 یوار که در پس کردن آنها در پیشین خلاف قانون است سبب مرتبه است

دریم بوار که از قطعات در وسط آن دایره سیاه رنگ می کشند و میان
 دایره زرد است و اسم بوار که در آن منقش و بر محیط آن دایره در برابر
 سیاه کشیده شده با جلا نوشته می شود زایل شود شبوای خراب است
 یعنی از برای خدمت و شغف داده شده است صلب بزرگ بوار که از طلا
 ساخته شده و در آن کف حنظل از نیم کشیده اند و در میان نشان ولایت مستوف
 منقش میزند روی دیگر این صلب سفید رنگ است و حرف اول بوار که
 با طلا در انجام مرقوم می کند و بند آن سه خط سیاه دارد و در خط
 زرد صلب مرتبه بیست و چهارم این صلب صلب بزرگ
 تفاوت ندارد مگر در کوچکی ترک و باریک بند است که پادشاهان
 برای صالوات و باسم بوار که مستی کرده است آن نشان صلب است
 سفید بر بیکر وی آن کشف بوار که سواره منقش می شود و بر روی دیگر آن
 اسم حرف اسم بوار که و بند آن نیز حریر است طوق بالوان نموده

ششم نشان دلاور قیصریه هم این نشان را اشراع کرده است و در آن
 چهار مرتبه فلک داده مرتبه اول صلب بزرگ است و در سر چهارم بسته
 میشود و این صلب از نشان است که زیر بند چو حکم می شود بعد از آنکه
 صلب دیگر بر توایر دلاور داده شده این صلب را گذر بر قبا و مندر می اندازند
 زیرا که مرتبه این صلب از همه صلبها کمتر است شماره این صلبها
 چو می بندند مرتبه چهارم صلب بزرگ است چهارم در آن که در آن
 کرده دستاره دارد بطرف چو می بندند مرتبه پنجم صلب کوچک است
 که آنهم از گردن آویزان میشود مرتبه چهارم صلب است که کمتر از مرتبه
 صلب بیست و اندک پان قبلا آویزان می کنند شماره این نشان در مرتبه
 اول و دریم پان شده است شش گوشه دارد و یکا نقره هکتری طلا
 و میان این ستاره دایره است سیاه و محیطی دارد و در آن سیاه
 صلب کوچک است از طلا در آن چهار حرف روی نوشته می شود

مس عبارت از اسوه و رادلو آپا

د ل و س

دش ل کنباز و ولاد مرینی

نشان مقدس ولاد مر و در تقه س ما بنه یکا از احراریان حضرت

عیسی است صلیب هر دویم این نشان از طلعات در حاشیه سرخ دای

هور آن حاشیه رشته میوه بوسه صلیب ای اسلادا یعنی قودا

از برای خود در حالک پونا حضرت در شهرت ریخته کتید کرده است

هور در صلیب حرف واد که این حرف ولاد مر است رشته میوه

هور بالای آن حرف شکل تیج امپراطوری کشیده میوه هوروی دیگر

آن صلیب تاریخ ختر این نشان نزدیک در دست دویم ماه سپتمبر

۱۲۱۲ مسیحیت مرقم سیکه حای و بنه صلیب ولاد مر

از جریوتون است در لوزن سنج و در دیگر سیه است صلیب مرتبه

بیم و چهارم از هر حقه صلیب بزرگ شپه است که در کچا ترک و بارک

بینه

بند صالوات بعد از آنکه سی و پنج خدمت کرده پس مرتبه چهارم

مشت بر تاریخ سی و پنجانه هسته باو داده میوه لکچه اکثر صالوات

این زبیر از پت و چهار سال در خدمت می ماند زبیر که هسته زبیر

از پت و چهار سال بر صالوات تسلط مازو بعد از آنکه صالوات

خدمت معصوم تمام کرده در ضلع شدن و ماندن مختار است

هر کدام در صالوات باقی ماند و سی و پنج سال تمام کرد و قایل

نشان ولاد مر میوه و هر کدام از صالوات در سینه خدمت کرده

در ش دای غا هر نموه نیز این نشان باو داده میوه لکن رقم

سی و پنج سال تکلمه داشت

نشان معصوم اسوه و اپنا سیر و سیالیم یعنی نشان یوحنا

قدس خیا کیفیت نشان بد خا اینکه وقت در در زمین

پادشاهی مستقر نموده و کیشن طایف مسیحیه در بله و

با یکدیگر جنگ بپوشید کشتی از دست کلاهک این نشت و سلا سخته با جویان
 و بعضی از خرم و اولو بعد از آنکه بپشت ان اردو پستقر شدند کسی این نشت
 متنبه نکند که تا میمون که او در نزد کلاهک بود و با دلج نیز در باطن
 کلاهک بود و با میمون عهد و شرط داشت این نشت نسل قبهر و نصیر
 کرده با استصواب کشتن کلاهک بر دم میسید او عهد و شرط پان
 و پانچ این جور هر روز با بداد یکدیگر میگردانیدند و پانچ ساله مسخر کرده صاحب شدند
 بعد در قسمت نینه نامیون بپشت پست حسرت بپشت و پانچ دلج بپشت
 سمت شمال سار و لختای در با در غصه و شروط آن بپشت و صاحب
 خرم مستخر و مطلع شده حیدر اندیشید و تیر پراکند بر بجز
 تیر پراکند بود و شتره نداد که تیر پراکند پیر بسیار کوبیده
 اقصیه بعین درت داره آن ملک روس نبای درستی و موافقت
 گذاشتند هر دو نفر را فرقیه از چهار طلب کتبه و نفر شش کشته شدند

حرم سرای بلج شدند و کار او سلا با تمام رسانند مجروح و قویع این قضیه
 میان محرم نورش دروغ غاشده آن ده نفر را بمقام موانده لکهنه و آنها
 بعد از آنکه بپشت و در نزد کلاهک بود و سبوات نیز حق بود که
 کند این نگه را قبهر کتبه اول در سله وین کشتیم و محرم نیز در حقیقه او
 تشکیک و شمش این مابنه و غدر را قبهر کرده تاج سلطت بر سر کتبه بلج
 گذاشتند و کتبه در باره قاتلان پدر خود خبر شنیدند با نلا از پای تخت
 سیاهی دیگر کرد و کتبه آگستند م چندان جهل و آهستان بود و خواهر محنت نشت
 نشت و جن صیسی است اظلا و بر آن کتبه تاجی کشیده اند بنده ان شب
 دزد کردن آویزان می کنند هر یک از بپشت ان فرزند و این نشت نلا
 نصه بن کرد باید و وظیفه نشت نلا از مال خاص خود بدهند از نلا بپشت
 تا حال پسر اطر بسکولای این نشت نلا نصه بن کتبه است معلوم نیست بعد
 از این نصه بن خله کرد مایه بعضی نشت نلا و دالهاست مردان صورت

پادشاه پیش میوه و یا بدون شاد و جنگبای با حضرت با بر قشون
 میسند آنها و منب این شاد بنا نماند و از برای یو کاری قاریج جنگ
 که بعبوم امر قشون و غیره داده میوه
 قوایه و منافع و تهر از نشن قوایه نشن اندر وقت نشن است
 و بطور کسر حشر اع کرده این است که قوایر این نشن اگر چه نیارال با یور باشد
 در غرت و حشرام با جزال لقیانت در صاحب این نشن نباشد برابر است
 بعضی روزها که کم پایش از جزال لقیانت میخواند کبندر هر طور بود
 سفره بشیند قوایر اندر یوف میخواند رفت در سفر نشینت در قوایر
 در میان قوایر اندر یوف بهر یکا هزار نفر مرکب از هر یکا بهر شای داد
 که قوایه و منافع آنها مثل مرکب از ضرب ما دام الحسر عاید قوایر است
 و چهار نفر بهر یکا شصت نفر مرکب داده میوه پنج نفر بهر یکا شصت نفر
 میسند باید ازین سه مرتبه در عبارت ارده ازده قوایر در هر مرتبه یکا ازده

دبانه سپاهی و یا امر قوایر

قوایر نشن دریم هشتاد نفر و مخصوص زنان است این نشن
 مرتبه دارد مرتبه اول باید سوای خانواده سلطنت در کس حاکم
 روسیه زبیه از اراده نفر صاحب این نشن نشن این اراده نفر
 یک نفر شصت نفر و یک نفر شصت نفر و یک نفر شصت نفر و یک نفر شصت نفر
 و در نفر دیگر بهر یکا چهار صد نفر مرکب ما دام الحسر داده شود
 شش نفر دیگر باید منتظر مرکب قوایر های مقدم باشند بلکه ازین
 اراده نفر بیشتر از شش نفر از قوایر نشن بهره در نگاه بود
 مرتبه دریم قوایر حسب کوهک است باید صاحب این نشن زیاده از
 نود و چهار نفر نباشند تا یکا ازین نود و چهار نفر نمیرند بهر یکا این نشن
 داده میوه سه نفر از قوایر این مرتبه بهر یکا شصت نفر مرکب می دهند و چهار
 نفر را بهر یکا هشت نفر و شش نفر را بهر یکا صد و پنجاه نفر و هفت نفر را بهر یکا

مشو چا نقر باقی در انتظار مرک توایرهای مقدمه خنجر بونوشان بستیم
 یکسند کسب از این نشان پایان ندارد کس قدرت کرده ترا در این نشان باشد
 این نشان بدستند لیکن همه قوالیر کسند از نشان منقش شده اند و ک
 ۲۴ نقر که بیشتر از دیگران صاحب این نشان شده باشند شش نقر
 به یکا شش نقر و شش نقر سه به یکا پانزده نقر ده نقر به یکا چهار صد نقر
 مرکب داده می شود باید از این ۲۴ نقر شش نقر کیش باشد و یک نقر
 در مرتبه اول و ده نقر در مرتبه دوم و سه نقر در مرتبه سیم و باقی از هر قلم
 و شش نقر بوی فواید نشان چهارم نشان آنا باشد آن نشان
 سه مرتبه دارد مرتبه اول چهار درجه دارد و چهارم و نقر از آن منقش
 میبرد در درجه اول ده نقر سه به یکا چهار صد نقر مرکب و در درجه
 دوم ده نقر دو کس به یکا سیصد نقر و در درجه سیم ده نقر سه به یکا
 و پنجاه نقر مرکب و هزارده نقر سه از هر درجه چهارم شده به یکا

نقر مرکب داده می شود باید در مرتبه اول در نقر کیش باشد مرتبه دوم شصت
 بر سه درجه است در درجه اول سیصد نقر را به یکا یکصد و پنجاه نقر
 در درجه دوم سیصد نقر را به یکا یکصد و پست نقر و پست نقر سه از هر درجه
 سیم اند به یکا یکصد نقر مرکب داده می شود در این مرتبه باید در درجه اول
 و نقر در درجه دوم سه نقر و در درجه سیم یک نقر کیش قوالیر باشد
 و سی و شش نقر سه از امر مرتبه دوم به یکا سیصد و پنجاه نقر
 و پانزده نقر شده بند مرتبه سیم قوالیر این مرتبه سلام و صد نقر
 می شود از آنجا که سی نقر سه به یکا است رو با و پنجاه نقر دو کس به یکا
 یکصد و پنجاه رو با و پنجاه نقر دو کس به یکا یکصد و پست رو با و پنجاه نقر
 هم به یکا یکصد رو با داده می شود و بصورت است یک نقر صد نقر
 که در درشت و تا هر قلم و اما از نقره مطلقا میانه و آن نشان نیز
 بنش نهایی آناست در آن مال شکل آنا منقش می شود و منقش آن

صالحات این است که موجب او تا دام الحیوة البصافه شود بعد از
وفات هر قوالیر خواه انا و خواه ادنی و خواه صاحب وظیفه نقد
باشد یا مالک مرید اگر عیال داشته باشد مقرری نشان بگوید
مال بیعک او سید بند هر مال دیگر قطع می کنند فایده نشان بویا
گوشان پنجم است قوالیر کور که خفه در مرتبه اصر باشد و خفه دریم
غرت و احترام او در بارگاه پلشتی با خیرال با یور برابر است هر مرد
از اوقات که خیرالان مایه اجازت حضور و سفره اسپر طاری داشته
باشند قوالیر هر مرتبه این نشان نیز می تواند حاضر شد قوالیر
سیم و چهارم کور که در مرتبه با بولکنیک کین است احترام
ایش در بارگاه پلشتی مثل بولکنیک مرعی و مخطو می شود قوالیر
کور که تا نطقه می دهند قوالیر مرتبه اصر دارد نفر پلشتند
بالر بعضه رویا می دهند و مرتبه دریم است و چهار نفرند در بارگاه

رویا داده می شود مرتبه سیم چهارم است نفرند هر یک دریت رویا حضرت
مرتبه چهارم یک نفر هر یک یک رویا عاید می شود و صالحات در حد
رث و نه نموده باشد قوالیر مرتبه چهارم کور که می شود لکن برای صالحات
خیر نصف مدجب شد دیگر ندارد فایده نشان ولاد امر نشان
ششم است دین نشان محض اصر قوت است صاحب بیشتر کتر از این نشان
داده می شود اصر قوت نیز مثل سپاهی چهار رده مرتبه داشته است پانچ
در بر پست اصر قوت بیشتر هم به است سیزدهم و یازدهم هر مرتبه
از گلاب نشان منوع کوزه در مرتبه چهار رده در آورده در آورده
به تره کنند نمب نشان ولاد امر مثل منفعت نشان و بارگاه
مرتبه اصر ده نفرند هر یک شش رویا در مرتبه دریم است نفر در یک
سیصد نفر رویا در مرتبه سیم سی نفرند هر یک دریت رویا مرتبه چهارم شش نفرند
هر یک یک رویا از گلاب پلشتی عاید می شود فایده نشان در هیچ مرتبه

خل موجب مقرری نازد و صفت نون ماوام که نوک است مقرری نون
 بعد از منفعت نون یکم بعد از آنکه از نوکری نون قطع میشود
 و لیکن منفعت نون ماوام بحیات از او موقوف نمیشود فایده نون به هم
 که نون برخی سیر و مسکات در نون فرساید بهر یکا شش هزار روپ
 نون بهر یکا چهار هزار روپ و شش نون فرساید بهر یکا سه هزار روپ و دو نون
 سه هزار روپ و شش نون فرساید بهر یکا هزار و پانصد روپ و شش نون فرساید
 بهر یکا هزار روپ و یک ادا و میوه این نون را به پانزده مان فرساید و نون
 بزعم کترین خرز یا دلا وظیفه آن علت دیگر ندارد

کلاب واهی صحرانصان بارگه

مرثیه اول

ادب که میر هر که میر هر که میر نیکوار که میر پارس
 مرثیه دوم

ادب ادب مستبد بر موت تیر
 مرثیه سوم
 ادب ادب در بار
 مرثیه چهارم
 ادب ادب در تیر که در تیر قدر است قدر مینویس
 سو باقی ناپا قشوی باقی ناظر کارخانه صدای
 کله میر

مرثیه پنجم
 ادب ادب نیدر
 ادب ادب نیدر
 مرثیه ششم
 ادب ادب نیدر
 مرثیه هفتم

ادب ادب نیدر
 ادب ادب نیدر
 مرثیه هشتم
 ادب ادب نیدر
 مرثیه نهم
 ادب ادب نیدر
 مرثیه دهم

سر تبه نهم سر تبه دهم

اودو فیک اودو جلیک

کیش خضه دیک کیش ناز

مراطر ادون کیش نواز

کشر دغا پشته تریش

عمله امراطر بسیر

زن دختر

اور و صیدنا شهداد سدا

خبرال تهور ایر ندیم خبرال

کامیر و لغیر نیر صدیقی

ملا تبه با حرم صبحان

خبرال لیموز خبرال فیر

خبرال لکونان

خبرال

خبرال ایور پر قدیر

کپستان هطال کپتان

هم صبح صبحان

خبرال اومرل اومرل

کپستان پر کپستان

اسکله

استادان صبح

کادریه سر

سبز باش

صاحب صبحان

دیک

وزیر عظم

دیک

دیک

مازور و کرک همیشه او سکا بویک که درین کور طبطور لاری کاشی است
منشی مایور سوریک کین هتایس کینان

سکره دار قور اسک سحر سکره کاشی اسک
موقوفه سکره دار موقوفه دکر امیر طو

حکومت شرعی در ولایات روسیت امورات لوعایه جمع حکام
دیوانه نه امیر اطوار سیکو نور ولایات بعد پکر کین این
ار قتلر قانون پکر کیر در محکمت عدیه جنبه شده حکم
میکنند امورات عمده لبر پایتخت را امیر اطوار خود منضم سید
و اسیه قطع و نضر در آن سیره نور سیر و دیوانه نه بیس امر
باتام ز سیده و تکلمه رسیده این قاعا و قانون خیرت روس
در پیش در ترتیب املا محکمت از این سبب بسیار است که هستند
و می گویند در هر محکمتا امور متنازع فیہ منق از روی حکم عدلیه

در صورت روس مدعی و مدعی علیه را با فذ رشوه خراب می کنند باز حکم
قطع صادر نمیشود و امر با تمام نیرسه در عصر پادشاهی بعضی محکم با یکدیگر
قسم شده و از دعایم کرده بجزیره بسلطت اولو برهم زنته مارلو پست
گیرند و بعد این محکمه بنا کنند و امورات محکم در دارالشرع مکتوب و پادشاه
از اراده ایشان خبر داشته که ولایات روسیه و فرانسه و سده
کتابی درالشرع نگذارند و فراین مختلفه پیشمان رسیده راجع کرده
عمده در آن امور موافق بضاف فان صادر کنند نهایت حیات
پایلیج و فایلیج بکجه و غلبه از او آگسند نیز بین اراده سلطنت
و جمع منحن فلان مختلفه از منس بقه مشغول شده امینجا با تمام سینه
ایام حیات قرین انجام شده از قلدور تقریر محکم سیکولای هم در
پیش از جنگ اکلن و روم شکار و عده داده است و نیا عده سل
از میان برده و دارالشرع بنا نماید قبل از این مت روسیه در مختلفه

دشته اند و کثرت ایشان بپست بهم پرفون نامی سلاخه می دانستند
 و برق ایستنی آن دطابقه و لاط به معنی زمین سلا سبک میگوید و آفتاب
 پست دوه پست هم در میان ملت به است بکن طایف مزبوره
 حکما بهشت و دیگر قایم و مسک حشر و نشر منجه انه در راه سرفه و پناه
 و پنج مسیحه شام زده و علقه کنیا زین و فرا نقرای مملکت روسیه
 با سه سفر کرده با بطنین ششم طاقات نحو تطنطن هم بعد از
 احترامات بسیار درین خود سلا و الان کیش مذمب روسیه است برایش
 تقصیر کرد و علقه بن از سله و محموله بن جدید ترغیب نماید باقی
 باقی تخت خود مستوفی محبت کرد بعد از دروغ و سبق و ذوات با صفت
 و لاد مکنسار معلوم در پیش او دین مسیحه را در مملکت روسیه شیخ
 رخت و بسیار در بنجا در غمتها کشید تا اینکه محم منم برستی سلا بصی برستی
 بدل کفزه گسبنا ز قالدین سلا کجا مستوفی با بن سبب پر رفت میانه

مرا ز اولاد و اجناد و لاد و مر است و هلم در مملکت روس با ز
 چندی کرده مسند و مذمب ایشان خلافت یکدیگر است از دکنجه
 اما که چهار ولایت بقرار شخص در مذمب پر دهنه و در کم کیش آن
 است نماد لوطه ران بسکوینه

تفصیلات فی ذات مملکت و کور لفظ

در دیوانه و روسیه از له تصیر و کعبه لغت تصیر و در انما آنها
 در مذمب که کجاست

دالین و خرا دین و من و هارون و مولکیت

دین و کیرت و در سلطان و الانین

و سولای مذمب بر یکا چندی کرده محشف دیگر در دین مملکت
 روسیه با هم و عالی نشسته مشتمل طاعت متفک کیش محف
 و سبب صدور فرمانه و چهارم و چهارم قمبر ازین از جانب

امپراطور روس صادر گشته کسی دهنش و تصرف نه بدین بستان
نی نماید و آنجا بدین تخصیص اند

در منی جهو مسلمان

بند مذکور در ولایات بسیار است هر چه نظر در امامت و دین برساند
بند مذکور بر من نیز در مملکت در ولایت است اما نیز مشتمل بر همه ولایات
ازین طایفه در حاجی ترخان و قزاق بسیار است راستولین اسکات
مندی است از فاضل پرستان و اکثر ایشان نسبت بکند از لذت و ثروت
باز مانده فریفته دنیا شوند است رجوعت خود قطع می کنند از این
در حاجی ترخان و مستوفی بسیارند اینطایفه کلا چوپوق و اغنیه کشیدن
حرام میدانند اگر کسی در شتر لایان چوپوق بکشد بعد از زمین نشین
هر چه در آنجا نه بده غنیمت میدانند و برای اینکه از غم بگریزند و در
تاجران هجرت بسیار داده آنها را هر چه میگیرند هر کس بگریزند

بناگشتن دارالعلیم مادامیکه روسیه فاجح پست نبوده اند سوره از علما
نمیشدند بعد از آنکه کنیا زنی علقه بودم سفر کرده اند مب فاجح پستی را
ایشان میس بعدم کرده تا اینکه بطور کسپر ستمه او بمر نیه از خزان و بخت
آورده نبای مدارس گذاشت در عصر بطور کسپر و قزاق بکشد و پهلوان
انواع دستام علوم و فنون و صنایع و معرفت در مملکت روس بجهت آمده است
و اهلک در ولایات حاکمشین بقرار تخصیص مدارس نباشد است

مسوقو پطریورج و این مندر در سط لطلاب
مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح
مصلح مصلح مصلح مصلح مصلح

مدارس از علوم هر ملت تخصیص میشود هر یک ازین ولایات مدرسه فاضله
نبا کرده اند بعد از آنکه هر که ام از طلاب در فنی ریاضی و علوم معادن

و اموضی است نه و فرانسه درومی و لاطین فی الجمله ترتی که عودت
 سئالک عاخر از جواب نه معلان مدارس عامه اولی تا کرده داده ^ط
 بنامیند در فلان شخص در هر یک از علوم شده اوله ربطی حاصل کرده و در
 آن شاست و در یک از مدارس ضمه تحصیل کرده و گوی شود آن وقت از
 جانب وزیر علوم بر آن شخص مخط داده میشو و مواضی بطیط بهر یک از مدارس
 حاکمته بشو میده نه تا تکمیل شود در این مدارس خاصه چهار مرتبه
 در هر سه سال یک از آن آلات بقدر تعصب حاصل میشو بعد از آن
 در آنده ملک را تمام کرده مرتبه و خوری رسیده یعنی در علوم نظریه
 سه سال هر در سال شای در سال شای در سال شای
 تدریس میشو عده او کلیط در هر سال
 در نهم مرتبه از علم ده مرتبه نهم مرتبه هفتم مرتبه
 پس کفیه و حکیم شده اوله بعد از آنکه از کتبه رمبر اطوار در آن مرتبه ^ط

میده اند در شهر بطر پورخ سه مدرسه بزرگ و سه مدرسه کوچک برای دختران
 بنا کرده اند عورسیر ولایات نیز برای دختران مدارس بنا شده است
 لکن این مختص تحصیل علم نیست بعضی بکسر آموزش رتقاصی و خواننده که وقت
 فرط پان و برخی بکسر بکار مشن خط و ربط فرزند که محتاج به دختران ^ط
 در بطر پورخ و مستوفی مدرسه برای لالان ترتیب داده اند که ایشان ^ط
 علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می کنند در بطر پورخ لالا از نوکران ^ط
 بود و نویسند که خیرال جهان مبر اطوار اختصاص داشت در روز
 خانهای محکم سلامی گشت جمع بنصیر اینکه اولال است و ربطی باین ^ط
 ندارد چندان از او پرسیده میگردند و او بجز بر سئالک و جواب کرده ^ط
 و استحضار از اوضاع و احوال خلاق مبرسانیده با مبر اطوار عرض میکنو
 همان لال بنازل یکا از مترین رکاب ناریش هر ادهم ترود و سینو
 و در خصوصیت و میت او در او امیر خبر دار نمویم تا آنکه کسر از شایان ^ط

پسر پونج این ریزا بکترین حال که بعد از آن حسین آمدن او تعارف
 لازم نسبت با و بعد میاید و مطابقت صحبت پیشه اگر دلا جی صاحب
 سواد در آسما حضور میداشت و توسط او طلب از نا حقیق میگفت با کمال
 کداری جواب کفایتیم در اکثر شهرها را برای تحصیل علوم طب و فقه شیخیه
 و معاری و با سمد گری و صورت تراشی در سکنه و کشتی سازی و آموختن
 طبایع معادن و قواعد تجارت مدارس بنا کرده اند اخراجات این مدارس
 در همه ولایات روسیه بمبده است هوران کش در رسه فاضله
 شد معلم عربی و فارسی و ترکی نیز است هورسه مدرسه خازان زبان
 چقا تا جی هم تحصیل میجو در اکثر شهر فاضله در پسر پونج لغت پین نیز
 میدهند زیرا که خاقان پین با کسند رپاول بسیار رحمتی داشته است
 بنا بر اعانت رحمتی در حواله پای تخت پین مدرسه برای طلبت بوس
 کرده است و اجازه داده و ده نفر بکشتی رفته مدت ده سال در آنجا
 مشغول

کتاب

تخصیص میبندد این اذن و اجازت در سایر ولت از خاقان پین مذکور

مراتب و درجات در روسیه

وزیر اول شانسیر فیاننده در پایتخت با جنرال منت مارشال برابر است
 و املاک در دولت روسیه مقام این وزیر خا ل است خرافت ندارد
 شانسیر است یعنی نایب شانسیر و بعبارة خبری یعنی قائم مقام صدر
 امور صل خارجه و عمده امورات دولت است بمبده اوست و این وزارت
 مشتمل بر کرده اند و هر یک تا پنی تعیین نموده اند قسمت اول امورات
 مخفی است و ایچیان و وزیران و کار کدوران و کونسولان و جاسوسان
 از داده صل خارجه استعمار حاصل کرده تکریرا و تقریرا با خبری
 و همچنین در این قسمت امور مخفیة ایشان فرمایش میجو و کذا که فکرهای
 و داده های پوشیده و پنهان نسبت بایر ولت در این قسمت از قوه
 لغت بیاید قسمت دوم مابشری امورات است که در این درین در

ایچیان وزیر و کوشان یا تحت امر ایشان منتظم میسند
 همچنین امر ایچی وزیر و کارگذاران دکنول را در دست روس
 بدو لغوی دیگر تعیین شوند الا آن برای این قسمت نایب تعیین شده
 و پس شایسته خود متوجه این امر است قسمت بیستم باشری امور است
 است شریعت و به مطلع روس است آسیا باشد و سایر عبادت از
 ایران دروم در کستان دهنده دست و پین است در این قسمت ^{فلیکن} رفته
 نایب است قسمت چهارم وزارت امور عالی است عبادت از
 ایالات مملکت است خواه شیرنه و غیره رعیت کسی از عبادت در
 خارج مملکت و ذات کند و سهم کردن طب و تقسیم کردن ملک او
 وزارت و طلبکار بعد به باشران قسمت است بعد به ایچیان وزیر
 و کوشان باشد ره نشو و ستود هم زده نام نشو و ستود بر سر
 و ارث نخواهند داد و کذا که محافظت قسمت اموال غربا در مملکت

آسیه و ذات کند و ستر اکت و محافظت غربا نیز زمانه تقسیم میجو
 بسبب افتد تجار یا بهر سیدن ضامن معتبر باشرا ایچیان کامر بهر
 قسمت پنجم امور غربا می مملکت است منتظم امور غربا تا جویش ^{پیش}
 من جمع لهبات مهده این قسمت است قسمت ششم باشری امورات است
 دروپا و افریقا و امریقا و فرنگستان و مغرب زمین دنیا باشد قسمت هفتم
 باشری امورات و وزارت دلیان که نهفته و وقتی سردار مختار بر ای
 کجا و چهلکسج در آن باشد و امر شو کجا از ایشان برای شیت امور صلح
 و دلف نوز بر امور خارجه دارد با این سردار خواهد بود مانند او بر سکوت
 و مسراه با سکویج امور صلح بود و همچنین در ولایات سردات
 در آنجا سردار مختار باشد این زمان یک نفر آن سردار متوقف معنی
 مثل رود و فلیکن که یک در تقسیم نقد و ارث است که یک در تقسیم
 امور تقاضیه ایلان دروم است و از این وزیر برسم سفارت برای امورات

فوتی بایر و لغتنامه میجو چه ان قابیت در آن که اگر وقت تقاضا

کند از دست خود بر او می دهد که داشته میجو

وزارت حرم مخصوص وزیر جنگ است که از او امید استوار امینی میگویند

این وزارت نه قسمت کرده اند و هر یک با بی تعیین نمهند چنانکه ثروت در دست

دارند و دولت ما بشرا این منصب است قسمت اول ما بشرا در پنجاه است و نظام است

توب و توپچی کما عبده این قسمت است و همچنین رفیق قلعه در در هر جا است

و مصلح در سیم ما بشرا همین قشون است در هر دو یک بهترین فرقه میجو

با اطلاع و استصواب است قسمت چهارم ما بشرا موجب دلایل ضرورت است

صالحات است در عبارت از نقد با روط و غیره باشد قسمت پنجم ما بشرا

چهره و عینیک قشون است قسمت ششم وزارت امر شرعی است

که با یکدیگر لوقا داشته باشد و امر قشون از نعمت و شرف دیوان خانه

این مسمی و امر شرعی است در این قسمت قطع و تصرف میجو علی

لوقشون میستواند امر قشون را بایر و دیوانخانه ببرد باید امر آنها در این

کند و اگر در عهد پیشه ما بشرا این بعد از ظهور حقیقت در این باب با یکدیگر

گفتند که در بانام میسرند قسمت هفتم ما بشرا حکیم خانه و جلال خانه است

قسمت هشتم ما بشرا در این سپاهیان است و متوجه رسانیدن در مجلس و انگلیس است

و حسن تربیت ایشان میجو قسمت نهم ما بشرا بسمه خانه و حضرت زین العابدین

در لوقسا مکتوب قشون در این قسمت آمده میجو

سیم وزارت قشون بگردد و مخصوص خبرال او میرال است این در زمان

این منصب چهار ماده لهند و پس او مرال و نایب خبرال او مرال است

این شغرت این وزارت از فرانسه افتاده است و بعضی قتلاند

باشد است گویند نام این وزارت را دارد این وزارت را هفت قسمت کرده

قسمت اول متوجه امر قشون بگردد و ما بشرا این قسمتها بصورت

این قسمت امور قشون را میگوید راه قسمت حرم سرانجام قشون با روط و جلاله

و نقد لازم بگریه است قنوت بپوشیدن قشون بگریه است و اگر بپوشد
 و صلاوات ضرور باشد او بعد از ازمایش و در میان از نه درس انتخاب
 کرده بشتیان کجای و نشسته قنوت چهارم غزیه داور قشون است
 رسیده نرجب و رفتن کشتن و سرانجام کردن ضروریات لازم در محتاج
 بصرف وجه بقدره معنی این قنوت است قنوت پنجم قنوت سفین است
 در کجاست که انداخته و تهنیت کنند و بمشروبات این قنوت است که بحر
 امور طراف میوه قنوت ششم مباشرت است در نظم امور نه بعد از
 قنوت هفتم قنوت داور قشون بگریه است و معنی معلم در سینه نخل است
 لازم بعد از این قنوت است وزیر چهارم متوجه امور شریعت است کسب
 و لغزدر نامور است کسر لوعای شرع شده باشد چگونگی لوعای
 داشته بعد از کسب باز و لغزدر که میرساند و او بعد از مدخله در
 ران صحه سیکه لغو و بهر کدام از دیوان خانها در آن لوعای معنی

کلمه بر جای آن نیز در بیشتر این در کسب از لغزدر که در یک قنوت معنی شده است
 وزیر پنجم متوجه امور است درون محکمت است در نظر نیک و بد سبک بیند
 این وزارت با خبرال نامتوی است و در نیز این امر را معنی قنوت کرده است
 ششم قنوت است که در امور است و جمله این قنوت کتباً عرض میجو
 و بصوابید و بقصده رفتن این لوداد در هیچ یک کوه قنوت هفتم متوجه امور
 زراعت پهراورد است قنوت هشتم متوجه مستغله کاران پهراورد است
 و ایشان از جمله مویکهاست تربیت بنسختان مضمومه چاشنه قنوت چهارم متوجه
 امور چاپار فانیات و ذوق و خلق چاپار فانیات است و معنی این
 قنوت پنجم متوجه امور است و دیات نفلان است در صبح و خلق نفلان
 باستقرار این قنوت منظم میجو و ششم مباشرت دیات است
 و سند چنان نظم ملذذ و از اشو تصرف آمده است قنوت هفتم در
 امور همچنان محکمت است در لب همچو زبر و همچو ان هر محکمت در کتب

مباشر علیحدہ یقین شدہ است وزیر ششم کا کبریاں است مستوفی
 ولایت اور اور این شرف مفت ناپ یقین کرده اند ناپ
 مستوفی حلیات است ناپ در مستوفی سررشته دار مستوفی مستوفی
 ہر اطاری است چھین سانغ کا رفاۃ عرق و اجبرہ سید ہر دطاریہ
 ویشہا رای سفین ولت ہم ہر چہ چوب ضرور ہشہ این شہ
 و سفین ولت کفیس ہر موافق عمدہ اند مستوفی روید بقدر
 چوب بفرود شد ناپ سیم باور کھ مستوفی معادن سیرید و کھ دریا
 ہم محمد مین ناپ است و با جا رہ سید ہر ولت لفظ سیکندار و ہا
 چہ ہم مستوفی امور کمر گئی ہنای ہماک رو بہ است خیر کمر گئی ہنای
 کمر کچی ہنای موافق دستہ ہمہ این وزیر رفتار سیکندار و پاسکیج
 دستہ ہر در تعمیر فرامین اونیت اگر از او غلاف قانزہ ہنای
 منع نوانہ کرد ناپ پنجم بجہ مستوفی ہر چہ سنجی ہر مستوفی

۱۸۴

کہ با ملک موچک رجوع دارد ہر کھ ہماک رو بہ یک نفر ہر چہ ہر چہ
 دیگر ہی ہشہ دغانہ پادشاہ ووزارہ وغیرہ نیت ناپ ششم ہر چہ
 ضرر دیکانہ و دسکناس کفیت ہنای و در دواج آن مستوفی آفاق است
 تو مسیف نادر مستوفی ناپ مستوفی ہر چہ ہر چہ ہر چہ
 ہی کھی و از قنار حوالہ ناپ ولت در وجہ برات داران کا رسازی
مستوفی وزیر ہفت سلا دپہر المذہب سبنا منہ لین وزیر در ہر یک از ولایات
 روسیہ ناپی دارد و شرف اول چہ قسمت کردہ اند قسمت ہر مستوفی
 امور ہر چہ ہر چہ ہر چہ از امر ولایت یادارد ولایت خزانہ
 ہر چہ ہر چہ تجارت ہیاحت ولایت دیگر رو باید از این قسمت ہر چہ
 کر شہ بعد از ورود ولایت دیگر ہر چہ ہر چہ ہر چہ ناپ ہر چہ
مستوفی ولایت ہر چہ ہر چہ ہر چہ
مستوفی فصل چہ ہم در کیفیت ولایت روسیہ دعادات و اخلاق آن ہر چہ

بعد از عبور از کوه شفت زه شمشیر بر دههای دشوار و کوههای بلند و
 جنگلهای بزرگ تا پطر پورغ میسند و مثلاً آما و غنفا که هر بنظر نمی آید
 که مسند همین کوه شفت از بهین مغرب و جنوب که کشیده شده است و تا اول
 خاک لینه در ادب که غزاق است دیده میشود بند زین که می را در
 مسند واقع شده ابرز میخانشند و رویه ابرس میمانند و تا این اوقات
 کسی بقده آن نرفته بود و مشهور چنین بود که در دیم برف تا قده که سر حوض
 و نیم شری ضلع است و بسبب گواهای عظیم که از کوهن برف حاصل شده
 عبور و صعود ممکن نیست و تا بستان مایل با تمام جنرال اهلازمیر
 جنرال اشف لینه است و نفر از امر سر علم که از پطر پورغ آمده بهجه
 با چند نفر از روس وزیر دستان طایفه قبارده عزم قده که می گسند
 از اینجمله کیفر از زیر دستان در حوض در روز باوج که میرسد ارتقا
 آن از دایم برف پنجرار و سیصد و سی پا و در سطح زمین ششتر از روی پا در سطح

دره و هندیین فرنگ نسبت ارتقا عات از ضیه را بان میده سنده شازده
 هزار و سیصد و سی پات و این کوه از بحر خزر تا فرادکنیز موطن و مسکن
 طایفه مختلفه است و بسبب رحمت و ممانت مکان و صوبت نگاه
 چنانکه باید با طاعت و است روستا نیامده اند و این است برای حفظ
 امنیت در راهها الا خاک قزاق قهقرا ساخته دوار و پیاده گداشته اند
 دواره کاهی پیاده دواره کامر توپ دواره و پانزده سبزه راه آید
 و روز میفرستند دمع ذلک کمتر سال است و از آینه و زنده قهقرا
 این طایفه نشوند و اسرار را کاهی با اهرای خود در دست رویه باشد
 عوض میکنند و کاهی پس گرفته پس میدهند و تجارت این طایفه
 با شهر آنا یا بویه در بند در دست در مس فرادکنیز و ضروریات
 خود از آنجا طلب میکنند از چون در مصالحه مایل بنا در شرق فرادکنیز
 متعلق بدولت روس شده است و سیاهی و تجارت دارنده با طاعت حلقه

راه کارت این طایفه در حرکت و مذهب و بیه این است و با طاعت است
 و متعلق بدولت روس شده است و سیاهی و تجارت دارنده با طاعت حلقه

و ولایت ایند بعبت دزدی هوعنا این طایف دوست مملکت وقت
 رعیت چنانکه باید صلحیه آبا دی گرفته و هر سه جمع لرزه های دهر ولایت
 روسیه را در ملک در تزیانه کوچ بنده بین ولایت میفرستند که
 از جهت کشتن کن منه را هم در این ولایت ساکن کرده اند و اکثر
 این صنایع این ولایت از اینطایفه اند جنرال فانوس را بنظر رسیده
 و همبر از قشون روسیه را باغ نه کوچ در این ولایت ساکن لغ
 دو کوز سپاهی چنانکه در حواله ولایت نوقراومت تصویب
 مرقوم شده ترتیب در هر دو این باب بدولت عرض کرده است
 و اجازت مملکت ظاهر چینی نماید و اگر امر پیش رود
 عظیم در کار این ولایت بهر سه غالب شده و قصبه ولایت روسیه
 در کنار روهوفاغای عظیم اتفاق باشد در هوهوفاغای در هر دو
 تجارت دلسون ضروریات امر شد که پیشتر سیمه و علف و کنگام

و سنگد و بجز و غیر ذالک برای لبر شراعه او در اعانت عظیم است
 و چون روهوفاغای در این مملکت واقع است در چمنها بر میخیزد و لرزه
 که بها لهذا سرعت میزند و آبها را بهم میسرساند و کجا قاب کدش
 سفین است که روهوفاغای نزرک که منبع آن لزرکه شفا زنت و جبرین آن
 در نهایت شدی و بجهت روهوفاغای در ولایت روس آسیای آبی لغایت
 نادر است و آبهای لغای و طبدان غلب باوی است و بسبب رطوبت هوا
 و شبنم زراعات باغات و دلاوات روس عموما محتاج با بیماری
 نیست و چمن و مرغ آنها نهایتی ندارد و چکنش از تهر ضرورت
 بیشتر است و اکثر درختان آن درخت شام و بسبب دفر درخت کوه
 صمد و شام است که سخته بریدن بای اعم و غلب فنا صی
 در دوات و چه در شهرها از چوب است نابجسب این سباب
 آبهای هر چه در این نمی یزرع و غیر سکون ولایت روس مانده

از وقت رحمت است و از تقدیر که بر کعبه و محظفه کرده اند و اعمده
 با آردی سالی که در بر جیت آنجا می افتد و درین ایش از سلا
 مزید است می است و نهایی است در حفظ صحت منجیع اما حکمت
 بتقدیم میرسد مانند تعیین طبایعی حاذق و نبی شفا خانه وضع
 در خانه در معظم اماکن هر ولایت و قلا که در زمین در حد و حکمت از آن
 رعایای روس از جوب کندم و جو و جودار و ذره و گمان و شاه و پانچ
 و از قبیل همه انواع و از شهر رسیده دار کلاس و الواب و او و زردا که
 و سب و کلا است

وضع دما ت روسیه خانه اکثر دما ت این ولایت بدو قطار در شهر
 بخط مستقیم دما ت این قطار راه است و آینه در روز تردد و
 دما ت های نشین آنها همه مشرف براه و طویله و بار در سیرت و
 در سیرت اصلاح چاقوت و شمشیر و باها شیر و از پوشیده شفا است

آب سنج با ده و برف بک کون دارد و کثر رعایای روس به اوضاع آن
 و رغبت خانها همه بهم چنان اثاث است بهم می رسد زیرا که از زرع و ج
 و کندم و با ک لطف که در معلوم است چه قدر عاید می شود و بعد از وضع پایا
 و صادر دیدان و بر تقدیر از ذکر در وقت روز تا هفتاد و هشتاد و نوزده
 و نیم باید بدید چه برای رعیت باقی میماند و هر یک کج هر خانه صورت حضرت
 عیسی و حضرت سیرم عینا و علیها سلام و صور حواریین در سیرت و سیرت
 عظیم را تو یک بخت گذاشته و شام در سیرت و لغتی روی سیرت
 و حضرت آینه است کانت و زاری بنامه و زمین این تصاویر تفاوت است
 صاحب خانه تفاوت است در خانه هفتاد آب در کانت و بس حور سیرت
 بقعه و طلا و مروارید آرایش داده اند در سیرت و آینه ای بعضی دما ت
 و اول و پنجره برنجی پشت هم در درازة غیب شهر ما از این صورتها سیرت
 پوشش از جوب شمشیر و در راه تثلیث است با بنای مختصر گذاشته اند

راه کند ما را بر سر وقت عبور بقطنیم می کنند پرومتر را بر این مکتوم که
 اگر باشد تو این صورتهاست و اب زرجت با برکش رعایا است
 و با برکش منصر بعقله هورپت مرعقله عای حلفی ر حشه اند و اب بر آن
 عقبی در وقت راه روشن هم شعور علف خوردن است و بقطر رسا
 می روند و چند ان عاجتر را نه از مازنه و این سبب در روشن رسا
 است اما می کرده هر جا روحخانه یا جوی بسیار است پر استه آن
 و چون ولایت رشت است هور شها و اوقات ریف و کولاک راه
 سه کون مسکن لندا در عانک اینه جنین رسا از هزار پا نضه قدم
 تا هزار پا نضه قدم ته تا از عانک رینه اند و از عانک قزاق تالای
 بطر پورخ چو با نضه کرده عون سفیه و سیاه بطریق مار پیچ
 نموده اند در طرف آنها عدد و رتسهای ما بین هر چهار خانه
 نوشته اند که بطرف از برای روده و یکا و یکا در کلبه رسیده مثلا اگر

که ما بین هر چهار خانه پست و پنج درس باشد در چوب اول که طرف
 نوشته اند در طرف دیگر پست و چهار روده میماند و یکو رس آمده
 و پست و چهار دیگر مانده آسیده میماند و پست و چهار درس آمده
 و در سی مانده است و در سی عبارت از یک هزار پا نضه قدم است شش
 از آن یک فرسخ شرعی است پشتر درس نه هزار قدم میشود و تفاوت
 قدم از ذراع یک ربع است لندا نه هزار قدم و دوازده هزار ذراع میشود
 عوض چوب درس در حواله بطر پورخ سترن سکن نضه کرده آن
 که کیفیت سلمه از سفوف نظر پورخ در جای خود ذکر شده و هر جا
 ش راه بجای دیگر سلمه نشیب شو چن از این چوبها آن نضه کرده است
 آن چوب نوشته اند و این سلمه یکا میرسد و یکا کسی رسا و زبان روی
 عاجتر بره ناما هو لیت و از ولایت قزاق که نشسته چو باهی درس رسا
 نظام در نپ رت رت و نضه باط را با پشتر در طین مجوده چو

کلسکه پهلوی هم متواند گذشت برای آب رفتن چنانچه کشیده
 و فاصله معین شده آب گذاشته روی آن پوشانیده اند و کناریها
 درختان سایه دار گاشته بعبت رجوت هر بعضی سراسر باره
 و برخی باقی مانده است و هر ساله عرض سراسر میگردند
 بعد از خاک قزاق در هر دو سبب چنانچه بسته اند همانکند
 مشتمل بر اطاقهای متعدد ساخته اند و شخصی با خانه کوچک در
 ساکن کرده اسباب همانرا از ماکولات و مشروبات و ظروف و کرسی
 و سینه و کارد و چنگال و سفره و دستمال و غیره آماده کرده و چنانچه
 و قنوه صفت نموده است هر کس را ببرد همیشه میخورد و وقت نفوس
 بسیار شده قیمت بیدار رونق این همان خانه ببرد پای
 نوبت کثرت بیشتر است هر نفس مشترک ولایت حاکم نشین بستن است
 نصب کرده اند شهرهای ولایات روس قلعه دارند عرض دروازه چوبی

سینه و سفینه در ابتدا و انتهای کوه مال و درشت و راست بر سر چوب
 دیگر بعضی کوه قنیه کرده اند و مستحفظ در آنجا گذاشته در سر این چوب
 رنجبری بسته اند و مستحفظین بعد از استعلام از احوال صادر و وارد
 این چوب را بن رنجبر پاکشید و آینه و روزه سلسله سینه بود
 روزه و لغم معتبر بر پشت تحقیق حلال است اودت بیشتر می گشته و در
 بارونه شهر میسند و در کلین در در دفتر وزارت امور خارجه باشد
 امر در شرقیه است نقد میگوید که اگر کاه هر حلال در دماست نه شغ با
 اسی دیگر بر نحو گذاشته از شکر پیرون میروم منظور آنکه چندان
 وقتی در این در دارند که چهای شهر همه عرض و ستقیم و سبب
 مفروش است و از هر طرف کوه خیابان کم عرض و مرتفع جنبه آن
 و سه پایه در دست کرده اند در وسط کوه جنبه کلسکه سوارانته و عوارض
 کثرت در هر کوه از هر طرف بفاصله سی قدم چوبی معلق نصب کرده

بر آن فانوس شیه ترقیب داده اند شبها میان آنها چو غوغای شهنشاه
 بر چاه فرستیده است یکدانه دو کجا و خیابان روشن است و آینه دروند
 آستیا جی بغا نوس نیت در مستوحش با معنی تیزان نوس روشن
 دور نظر پورغ بمرتب پشیز لزان و چون بتاعت که چاه این فانوس را
 بنقطه استیقیم نصب کرده اند برای شهر آرایش بسیار روز روشن است آنها
 میشود حضور در کنار روحخانه نیوا به بطریق اندک آن در بودی
 پناه فانوس گذاشته اند و بر آب عکس می اندازند هر چند هم شهر نظر بزرگ
 و کوچک آن نارهای بلند شده اند و بر پوتات شهر سلطانند و بر هر یک علامت
 آدمی از بولته یعنی داروغه خانه استیلاست و اگر کسی آتش بکشد و لغز
 داروغه علامت مگر کنند داد در هر محله و این امر شاق باشد ببله
 تولو میه آنجا خبر کردند و در انفور آتش فرود شد را خاموش می کنند
 عمل تولو میه عدالت و قریب پنجاه نفرند و تبر داره و زرد بان و تولو

چندین چک بزرگ مسو از آب مسراه دارند و بر روی عراد و ما گذاشته
 باسی و شش آب برعت برن مجب آتش گرفته می رسند و باب نشانی
 تولو میه شهنشاه خاموش کردن آتش میزند و اگر بقطع و نصب خلیج
 گرفته ضرورت شده زرد بان مسراه دارند لازم و اگر ده صغیر میکنند
 و با تبر و آره شهنشاه قطع و نصب میزند در مستوحش شهر است و چاه
 محله است روزی سه عمل تولو میه جبهه تماشای شاهزاده شش کرده اند
 خانه از غلای تبر خوب سبهای هر محله همه یک رنگ و بر یک عمیر بجز در
 همان میا از آهن گذاشته و در خنجر بر آن معلق کرده بچای او کشته اند
 که صحنه جذب نماید و از امر داروغه خانه یک یا تبر در آنها استیلا که
 کند و او این هم از ضمیر کسپر غنث شی روی ده و در هر شهر می
 عارت بزرگ است بر پوتات عالی و اطاق بزرگ جبهه در جمعیت
 رفته اند و وضع بنا و اثاث است و عمل آنها واکولات و مشرفان را

می آید بعد از آنجا است و مرقش استقامت خود آنچه دارند و با آن انداز
 هر که در سبغی جمع میکند و به تصور نقیب لا شرافت در هر که
 تعیین نماید بصرف عامه صرف می کنند معقه در شب بخوابند
 جمع می شود و اوقات بصحبت و مژرت و بازی قیام گذارند
 هم تعیین است و هم لغت و هم در امور ثقیله و لایت خود شود
 خود غلبه نماند و گویان در آنجا حاضر شده رقص میکنند و می
 و انواع شیرینیها و امت م بستنیها و الا ان شیرینیها صرف می شود
 خود نصف شام خورده بنازل خود بر می کنند امر بر سر
 سالیکه در این هارت آستان می کنند خفیه پیران و خفیه دختران
 در روز نام آستان حکم و سایر دیوانیان عموم شراف و عیان حضور بهم
 میرسد و از فنون علم و عمل هر یک سوال می کنند و هر یک را
 که آنگاه بای نشویند گفته میدهند و هر سر شری بعد از خود میمانند تا در

ترتیب

ترتیب در استقامت اند و اسباب سفره بهمان پاکیزه که در کتب
 و در فغانای شرافت باشد در اطاعت های متعدده و آماده کرده هر که
 هر وقت دارد شو و هر اطاعت بنشیند و هر چه بخواهد فدام در کمال استقامت
 مر آنکه در وقت رهن موافق سیاهه در همان دارش ن سر و در
 و چون و چند پیر می بندد در پیر پورخ روزی بعزم تا شام یک
 از همان خانه رهنم غواف خرف چو ف را که در بر جک است بارش
 در آنجا با فتم و مشغول طعام بخت من نیز طعام طلبیدم آنچه در آنجا
 حردوم بان پاکیزه که و نزه در که خانه از فغانای شرافت خورده
 بهم از کلبه خود در سبغی از صاحب مضبان در هشتم سه بابی قدر
 و اوم در سیاهه قبه شراب رفیق ثقت قبه سایر پنجمه بوجو نابی
 همان خانه کلبه سایر سوزن و صاحب مضبان سپاه بسیار در فاقه است
 که حساب آنگاه از آنجا هر کس آتش و خردیدن طرف و مدارک سایر در آنجا

وضع میکند در هر شهری برای تفریح خلق در دهنش وضع از جانب
 هفت سیر که هر رفته اند و مستحفظها و با خیابانها بر آن گذاشته اند و در
 در زمان در تابستان صبح دهم و در زمستان روزهای خوش هوا
 تفریح میکنند در متون از جمله سیر که با یک یا پن کوچه بسیار عریض و
 و بعد از آنکه سلم آمده باشد پیاده و کاسکه از هر طرف وضع کرده اند
 میان چهار خیابان ترتیب داده اند و در خیابانها در خانها چه دار
 مستقیم گشته اند و پن در چهار کسکه که ری منته و یک از این خیابانها
 و عمارت در وسط آن ساخته اند با لمره با ترکبات متنوعه که کاری
 کرده اند و راههای پیچ در پیچ میان کلهزار ترتیب داده و زمین
 سر خیابان دیگر را یکدوم نرم ریخته با تختهها که پیاده محکم کرده اند و در
 خیابانها که سبزه عریض است و چاروش نقره متون است گذاشته
 که سیر کنندگان وقت جنگ بر آنها سلم میکنند و عمارت دیگر در وسط

این خیابانها بنا کرده اند گشتها ز قالیه سین و کپک کپک مسعود و در هر طرف
 روسیه محسوب میشود شش ازش هزاره و عدد بسیار که گرفت آن همه جلوه آن
 کرده تعبیر و سبزه با ساز میزدند و چون زنان عجزه و هزاره حضور داشتند
 بعد از آنکه چای و میوه و بستنی و شیرینی در عمارت سیر که صرف شده
 تفریح شده بعد از آنکه جفت شاهزاده کثیر جمع تا نصف شب بر کسکه
 در رفیق مخوف دسته داشته شده صحبت و بازی میکنند و در هر طرف تشریف
 بر طرف که میگذشتند از دهام کمیشی میوه و سبزی از همه آن که
 با پن سلم بنظر است رفت مستحفظین در اوقات تابستان هر روز در
 با رود کرده نو عمر رسم حفاظت بپوش آورده در یک امر و یک در خبر
 خیابانها و کلهزار هم نمیرسید و هر بهر در شهر با خفیه پس در عمارت
 با عابر که ملاحظه شما عرض دیدار محترم از چوب فون با آسن ساخته است
 و میان باغ از نظر ما محجوب نباشد از جمله باغ با بار بطور درخت و چتر

آنرا آلا سببی خوب ساخته اند و در اطلاق و کفایت مشهور شده و آن
 باغ در کتب رنوا اشفاق شده است که گشته و کفایت مضمون درین بیان
 مجرب کرده بعد از این آن بدون اینکه ارگشتی پیاده شود که حاجت
 متوجه بعضی خانهای معظم بدان رسیده و اغلب خانهای مستوفی پور
 اندک در آنجا نباشد در پل پورغ التزام از خلق گرفته اند که تا چهار
 دیگر هر قدر خانه خوب باقی مانده باشد بسند و بجز نباشند و اگر کفایت
 منسبط و بران شود و غالب خانها مرتبه است بعضی چهار مرتبه و بعضی
 و چون رتبه حاجب ندانند محتاج بحیاط و حصار نیستند اگر کسی از
 و سببی به خوب که مذکور شد باغ میوه با صحن مختصر و منظر ^{شاد}
 و آلا در عمارت و منسبط باشد با منسجم عمارت را منسجم
 و پیش رو مجرب میکنند و غالب عمارت را یکدومینیت و کلهی جنب
 در سترخانهای بنیاد تعبیه کرده بسترخانهای تبرک پستان ^{سازند}

روی آلا بپوشند و در آن سلا مجرب از زمین که گشته محتاج میکنند
 که کم تفریح گاهی باشد و هم پیش در در آن در برف محفوظ مانده و گاهی
 از آن بر روی در میسازند و پشت بام همه خانها همه امن استخرا فرزند کرده
 و با لوله های آهنی که از پشت بام تا زمین کشیده شتاب برف در باران
 بزرگ ببرد با مجرای در دارد و بعضی خانه ها در آنجا و چون زنده
 دهنر میزند و الا نه است و گویا مرتبه استخرا میرود و از آنجا مرتب
 فوکان و پنجره های اطفا که یکدوم مشرف است در آنجا است یکدوم پنجره
 رستان و پنجره پشت سر هم میگذارد و در کلهی منفر در آن خانه
 باشد اما چهار اوطاق لازم است اطاق خواب اطاق رخت
اطاق خدمت اطاق در آنجا مجموعه اطاق مکان اطاق رقص مخزن
 با این کلهی امر خانه مشترک است بر یکدوم اطاق تسا اند مگر کنند
 زنده هر اطاقی را بر آن میزند و بعضی از نزدیکان بدیدار اطاقها پارچه های

صبر یعنی عن می چسباند زینت طاقها سر رویه مسندله و مصداق
 از چه بهای قیمتی و پوششهای صبر در دای پشردی اردوسی از صبر
 و آقا باز باریته نام ایشی و آینه بن نام و چهره صبح و غمی
 مجلس و صورتها سرنگ در سگد مردم در دای تصویر و صورت
 در پاره سلا اگر که رسد آستان و نشان قدیم اهل با شمشیر عظیم
 در جمعه در عمارت کنیا رویه پوف در صبرش تا در مسلمان همه و تیر
 کرده بغیر سکن مسعود در کس نجای رویه محوب میوه رز در ^{نقطه}
 و عده گرفته بچسبند ان صورتها سرنگ و عیج و کچه نام تصویر نظر
 رسیده از غایت تضغ موجب حیرت آثر آن صورتها و در دای ^{کله}
 و از جانب دولت روی سفارت ایتالیه و فلانته نامور ^{کند}
 بجه یک کچه و صورت لولان داد و گرفت هر یک را بدو ^{بنا}
 خرمبار کرده نام و کپنا در سر و فالید سپین که با از عطای ^{استخوان}

روزی ش هرا و ملا و عده بنا کردت پرده تصویر نیم تن سیاه قلمی نشان
 و در گفت که این تصویر بلا بیمه هزاره رویه خرمیه ام و عبارت از کپنار ^{کینه}
 پت چنان باشد بعضی از صاحب سینه زنجیری صبر و اطاق سلا بان
 رنگ میکند و اطاق جهان رنگ است و آن که پشته سینه دارد طرف ^{چاق}
 هر اطاق را این رنگ تدرک میکنند در کثرتنا صورتها ^{نظیر}
 نقاشی در سفال گفته اند هر بعضی فانا نقادیر عموم سگ این
 سله را در خیابانهای کثر با غنای درین صورتها میسکه دارند و هر که در ^{تصویر}
 صورتها میسکه باشد همورتهای سفا داشته باشد مردم سیکه اند و در فانه ^{کثر}
 مصارف عده در مرعوم کنی بنی زنت هر عموم فانا انواع وقت ^{عده}
 معطر بیان علف کاشته اند در اطاقهای نشین گفته اند هر زمستان ^{کثر}
 و کس مریم و کس بس سفید شده باشد غلب عمارت علیه مسعود و پطر ^{در}
 از زمینند ان است و با ثبات است و صبح یا پنج آمده کرده با جا ^{رنگ}

و اکثر است بجزین همین در خانه اند و پیش آن شهر بکوت و برای مدتی
 دیوان در آن شهر بایستند خانه در نظر پورغ مشهوره است چهار هزار تان
 با جا ره سیرت اینها همه از اجبت شهر برنجیزه و مسکین است سونپان
 بکنه بجای لا صرف بکنه و نفع از آن عاید شود و اکثر بزرگان در آن
 نحو عمارت عالیست و باین دینش و معیج در کجا انواع
 میوه از مرکبات و غیره بهم لکله افزوده استان با کج و نیز در
 بر سر پرنه از جمعه ده گنسیار و سو پوت بنظر رسیده در پست
 در آبی شهر مستوفی است چندین بت عمارت عالی در آنجا خانه
 بعد از آنکه در یکا از عمارت که مزین بقا و در صدر است بسیار بود
 بنا صرف شد در شکلهائی و چهار نفر متوانست نشست حاضر کردند
 و سوار شده باغات و عمارت دیگر آن دره لایق تا نمانند
 از جمعه عمارت بود در آنجا انواع طامعی دستم کوز و قرقره دل هوراج

و عقار و قو کفاه داشته بجه طامعها در شهر دکتور و قرقره دل هوراج
 در صحنه و قور بالای آن کشیده بجه و سایر را در عمارت و حیاط دیگر
 است و کتلف بود هورجی دیگر شتر و در ولایت رسیده از غلاب است
 و جا نور دیگر در سر آن چمن آب و کوهن او چون شیر و حبه او چون مرغ
 و کوه سفید آن اسباب نول و پشم آن نرم تر و بر اقی تر از آن است و عمارت
 دیگر که پسروی آن طایفه بود بجه کهنه ارکاد و دوده کاد و کله وان آبادی
 آنها را میخواند چمن آن بزرگ و خوش تر کپ بجه و شمش آن در ابر
 دیده نشسته است و تخمی آنرا از کفیس آورده کادی در سرتولاز
 سرکار امپراطوری ملاحظه شد که کفیس هزار با جا قو هتاج شده است
 و عمارت دیگر و غلاب ابور در یامین و از مار اکثر حاکم سلطانه
 چین دنده و مینک دنیا و مغرب زمین همب پیچ به سبب در غلاب
 صاحب و قوف و بطابع اشبار عالم است بهب لکله است مانند در

و قوه هورخت دارین هورخت کافر و انواع است م درختی و نباتات
 و کلهای دیگر و اسم درسم آنها معلوم است از جمله که بنظر میرسد اگر کسی
 در کمال نهایت مس آن بکشد مانند صبان حس بهم برآید برترده می
 و در طبع کما شده و در مدت صلک کسریو چنین عمارت بود
 کمال نفعه و صحن آن مسلوب از درخت مرکبات در آنجا و در آن
 از پانصد درخت مرکبات دشت و آن عمارت هر یک جدا جدا خوشترن
 امانت است بوجه عمارت دیگر دشت که در صفت کفایت تا شای آنها کج
 حواله غروب و آبش برآید تا شایه و در آنجا مخصوص خوشتر
 و همه آن همراه از عمارت خوش است بکلیف کوه آن نیز در کمال در آنجا
 بجان کسب از متجوز از شمشاد و در زمین مشورت تا شایه مسعود
 دستصه می چنات امپراطور است و در مسعود است صاحب هر یک
 و شایه نابر سبارت و در این سن کوهت از پنج عین و عشرت بار نیامند

روزی شمراده ارشن او ستمک گفت بشرط اینکه پیش زنها اظهار نمایند
 بیشتر از شمشاد و درم شمشاد و در هر شب با چمن کعبه تهنیه
 دهند شدم در مجلس و در هر اوضاع مالک و انواع علوم که همیشه
 هیچ چیز در یافت میگویم شرم آمد و آن نادان در فتنه ملک روزگار
 که زانم رخصت حاصل کند بر این چنین علوم سفر کوم ملک در غربت
 بر همه کعبه کعبت کعبت کعبه که نماند دارد و بیشتر از شمشاد
 تان سرانند امپراطور در هر یک از عمارت راست و در طبع
 هر عمارت توریه و نظر پورخ مرکبات است و هر کوه میوه در آنجا
 بعضی میآورند و باغ آنها روزگار و نباتات عزیزه امپراطوری در تروان
 بویاکنند میمانند در بطور پورخ است و جز الامنه و در حوض شمشاد
 و او رئیس آن باغ است و کفیس بشیر آنها و در هر وقت نفعه بفرج
 تشریف بهم نفعه و اطاعت قهای پیچ سلا ملاحظه مضمون بیشتر خوش هر یک را

فردا فردا پان میگو و غنبت و ماخذ هر یک را در نظار میسختن این باغ
 در رسم این روضه نیز واقع است و کنار این روضه سه لاله از دست
 شده تا آخر سنجبستیم بماند ترشیده سه بسته اند و در باغ تقریباً
 بارشع بگذرد از سنگ که بسته و از این روضه نه نه ما میان شهر جدا
 کرده اند که لاله که رسم آنها را بسته و در سنگها گذاشته و هر
 کندی چهای خوب تر کبهای مختلف بر این نیز قرار داده یا از آنجا در غراب
 دارد پس آویزان است و چهار ستون آهنی در هر طرف نیز زمین
 نصب کرده یا از آهن با پنجرهای کلفت بر آنها معلق کرده اند
 و هر کمال تصنع در اینهاست و هر گاه می آید در میان برابر لاله که در
 در چنین طبع پیدا کرده اند و بر روی نیوا چهارم از چوب بسته
 و کی قرار داده اند و چون میشه کشت تجارت ربه ی آن آموخته میشد
 در او غرضها چند چشمه از پها را میسوزشها بر میدارند تا وقت آمدن

مهم باز دست می کنند این روضه در میان شهر قریب چهار صده
 فرسخ عرض دارد و در پیشش عدد کمی در زیر حیران گذاشته اند و چون آب
 نیز از زمین تسلط محسوس ندارد لکن در حیران نه نه که میان که چها
 جاری کرده اند معلوم نیست و این جهت از سطح که چها بسیار است
 تر است و چندان در چاهیت داشته باشد و غایب روی این نه نه
 معمول از کشتی میسوزد و سایر ضروریات شهر است و در میان این نه نه
 بعضی جا صافی از چوب ساخته اند و چاه روضه در دست کرده اند
 در آن بستان مهم میان آن عنبر و آب بازی میکنند و همچنین
 دهان های فردوسی ساخته اند و انواع طعم از روضه ها و سایر روضه ها
 صید کرده و در آن ده لکن در چاه روضه ها بسیارند و در میان شهر
 بطور پورخ چند آن میدان مشق است و بزرگترین آنها شان و مارس است
 یعنی میدان سرخ و آن در قریب عمارت مهر طوری واقع و کنجش چهار

سپاه برای سان دپت و چهار هزار برای مشق دارد و هر شهر بطور خاص
 دستور هر یک طاق بسیار بزرگ حقه مشق سرباز و سواره در رستمان
 ساخته اند بدون ستمن و برای آن سلاخی جبر شفق درشت با
 محکم کرده اند طاق مستور بزرگتر از طاق بطور پورخ است و هر آن
 چهار هزار سرباز در عمارت از یک در میان است سهوت مشق تواند نمود
 در شهر بطور پورخ دستور شکر بعضی از مشاییر نام آور آن سلاخی
 در کمال شباهت با دانه حبه اور سخته اند در کدز ما کد داشته اند
 و در بطور پورخ مشاهده شد در کشت از بطور بزرگ است سواره با کد
 عمارت رستمانی امپراطور در آب بره پاستیلر زیر پای است آن
 ماری مانده و چرخ کتاب حوزده است و بطور بودت رت باشد سکنه
 که مشعر بر تعیین تشخیص آن مکان است و این صورت بر روی سنگا بر کن
 که با بنجا شکر کرده اند منضرب است می گفتند این حالت خستیا ^{بطور}

مکان بطور پورخ در جهت پای تخت و مارش نه جا خواهد است دیگر در محبت
 عمارت پادول درشت بطور بر عمارت است در شب در رشتار کونیه و چون
 سوره رشتار پادول سجد اذاه رسید و از او خبر ضمن از او نهایت بگفته
 مقارن بام قف لوک مشعر نشسته بر کون اب تعین کرده مضمون
 اینکه سبکه را جوار ناشایت تو کفاه کرم طول و کبر ششم کهنه ارکله
 تو ما یوس ششم است تو کرده ام در دکلا حسب الامر پادول هر قدر
 کونیه مشعر است سجد کونیه پیدا نتوانستند نمود و دیگر کشتار از شواروف
 در از نشایر خبر از آن رودیه است و آن صورت در منهاب سید این
 مریخ است پیاده در کلبس در معای قدیم یعنی خسته بودت راست
 و سپری بر باندوی چه عادات رودیه چون عادات خلق
 تابع مهناف بیان است تشخیص مهناف لازم میناید مجموع سوره
 قسم منعم کرده اند سنجی و خبر سنجی قسم آخر زراع و مهناف و بعضی

تجارت مضرب نایستگان سپاه است بجای مضرب ضعیف است یا
 آنکه به وضع و خوانند زنده گان تواند کرد و بخت نایستگان که
 اگر اوقات ارف و دهنه باشند از روی خود سزاوارترند نه مثل کاسکه
 ساری سواری خود نگاه نتوانند داشت دیگر آنکه در هر مجلس از مجلس برکن
 و اول و ارکان حاضر بنشینند و دیگر آنکه بجای ارشاد تا که بعد
 از آنکه لباس دشمن مضرب در مرتبه سلاز خود در کرد و در نجابت
 با هم سواد دارند دیگر آنکه بجای ملک و رعیت بنشینند ضربه بگذشت
 نایستگان و مقتضی این خصیص در جای خود است و گریخته است
 و چون اینگونه بنیازات در حق این صنف لبا بطه و نیت
 تمام مرعی و منظور است و هیچ نایستگی سلا حیرت و حریت آن
 نیت و از اندازه خود سر می سجود کند و اعم و غلبه خلق عالم طاب
 است بارات ظاهری است نایستگان سلا برای آنکه در ملک بجای بنشیند خود

خج میکنند و آنکه در لای نه داشته باشند با ناصرف مینا بند
 و چون بیدل جان دلم و است نجابت یا زهر خود و است
 و علامت نجابت است باو در بسبب حفظ این قلم و رعایت
 خصایص مرتبه اعالی و نظر ادا و مصرف است و بهر ران
 هم منفعتمند است بهر جهت و هم رحمت جابر به خلق بجوی و صبر
 مرتبه جان میدهند و در دشمنان غالب می آیند بجای تا در
 نوگرنشده مدته در صفت است بر بنجه شینه قدر و قیاس دارند
 و چون در عقول شتاب باید بخدمت کمر بندند و نادر کس است
 دوران سن از خصیصه شهنون علیه و علیه فارغ شو لمدت با صفت
 مدارس عیدیه و در میتهای شایسته صاحب کمالان روس بسیار
 از صاحب کمالان سایر قرالان فرزند است بعد از آنکه بجای مدته در صفت
 بر بنجه شینه شند و است گرفته از خدمت مرخص میشوند بنام عاذا لکم

نجیب بر دست است مشغول است و مرض از دست مشغولان است
 هم بر دست نه حلقی و دلاقی هر یک از اینها نیز بر دست است
 و در اوس در هر یک این در طیفه در چیز است کمال است بر چنان
 رئیس و عدم تقصیر در اعلی آن بقدر دانش خود هر که این در دقیقه
 چنانکه باید رعایت کرد و مدت پانزده سال بدون پند قصور می
 ورزد و بقر اول نیست در کمتر از چهار سال که بر نوجوان می
 ارضای شرح در در آن از خای سیاه است و دست پانزده
 طلاء آن نصب است با دهنده در بر یقه چه خوب مقابله
 میدوزد اگر غلبه دیگر چنین خدمت کند دست است بر آن نصب
 بنامید و عا به اقیاس در هر یک رقم خبلا را بوفیر است
 معلوم است در چنین غلظت در دلیست است پانزده سال
 ساده نگر می باشد چه قدر در وقت و میان آنکهان چه فخر و عزت

خواه داشت و ذکر برای تبصیر آن به فقهی در جملات است
 در است به منتفی غلبه بود که با از آن جمله صفت ذکر است و هر چه در
 در امور موجوده بجز بعضی صاحب کار سیرت بیسج کش بقدر بن در
 میسکند و از صفت ذکر در عمل صاحب کار روشها در امور حکمت میفرماید
 و یکا دیگر استام ذکر در دست که حواس باطن و ظاهر خود را صرف میکند
 تا خدمتی که باو رجوع شده نوعی تقدیم رسد و بیسج موردی است
 حجاب ایچو نماید هر موهو مقدر مستحق آن کفک روشی است
 و لقی غلبه است شبر باشند با امر فم چنانچه مفصلا در موضع خود می
 گشته روزنامه فرقات شرف خوسلا در ایام معین است بعضی مهر
 میرسد نه با او در تهر امروضا افاضیه صادره کرده در انگلیس است
 راس هر اطوری قور کیمو با دهنده کرده جنوب نه آنچه متعلق با
 صانع باشد با بعضی هر اطوری خود برسد و با بعضی با شرف آن است

وزیر جنگ و وزیر دوم هر روز با اجازت حضور دارند و وزیر دولت خارجه
 هفته دو روز رئیس شواخانه هفته یک روز وزیر مالیه هفته یک روز وزیر عدالت
 هفته یک روز وزیر امور خارجه روزهای یکشنبه اگر مهمی روی ندهند از کارخانه
 وزیر امور خارجه را در مهمات عطفه مانند مسج و جنگ هر وقت نخواهد اجازت
 حضور است و برای هر یک از این درسا و فتر علیه است که با کفر خود نمیشوند
 کاره روسای خدمتکاران ولایتی در ولایات بسککه پایش بین شعبه است
 بسککه حکم بسککه
 بریس ستر دیوان پیکان امر شریف

در روزنامه آنها به بسککه پیکان برسد و در هر کار رسد میسر خود را
 چنانچه حکم متوجه ادورات ولایت است عودا پیکان بسککه است
 متصدی امور فقه و شکایت و بس ستر مشرب امور شریف از نغم کوچه دولت
 مشاک در فرزند پیکان که هر قدر در شب به استناد نظام کبیر در دست

کوچه

که چنانکه است و هر روزه فانه سه لایک کرده حصر بصیرت بنده
 در دهن میگذرانند و اگر خانه آتش کبر و او باید مراقب شد و بسکین دهد و اگر
 در شهر فتنه و فساد می شود او باید دفع نماید و بس ستر بطور مرغ و
 سق جبرال باید است و هر روز روزنامه شهر را فخریه و تقییر باید بسککه
 چاک سیرت نه دانه در روز شرفه متوجه میگرد و بسککه روزانه کان میسد بنده
 و آینه کان ملاحظه میسزیند دیوان پیکان بطی دعوی محوم شعبه است
 دشمن آنها کمتر از همه است چنانکه هرگز بطی کار بسککس نپرداخته اند
 پیاره کنده امرشان رجوع بدو اتانده شو و بسککه چینه بن معاد
 مدعوی فوغت میسزینت عظام رسیده خود لزان در شتابند رسد
 حکایت مکتوبه و بلسر هلالن رسد بایک از بزکان در مزرع زر کادیک
 ده مالک ملاحظه بطبر انبسیه و هر یک از نظرین دعوی بیشتر زنده
 تان ضعیف کرده بینه و تعجب از این است و با وصف این در پیکان صلح

نیستند با اینکه سبب ریشه گیر نفر بر یک سبب است باز به طایفه خود
 از آنکه آن معاف میدارند این اوقات زنده در امر داروخ
 دور و در آنکه بطور پورنج با یک دیگر ششمر خلاصه به جهت بهر احوال
 سیرسه و بهار حقیقت خود و بطلان مدعی علیه و نظیر از معطل نماید
 امیر اطوار بقاعث غیر و تطویل میرسد بعضی سیرسه در زخم هر روز
 روی بر زده مطالبه نمایند و فرقه در بر آن سبب و مدعی فرست
 و لغو بهر اطوار سبب که از زخم خود تا به سزا کن و از چهار جهت
 از بیته تا عرض میکند خلاصه یا در آنکه در صورت بهر اطوار زبان
 بهمت کشیم آنچه هر روز روی در کبیه باو سید و سبب که در زخم
 مقرر این پس سلا بر زده خشم بسیار و خود امر خود بستن بعبادت
 بعد از زخم مقرر بهر اطوار در دار بقضا فرستاده از آن نفس آن بهر سلا
 میخواهد داد و چون آنچه جهت که رفته به کبیه سلا در صید پرده بر سر است
 سبب

نفر

نفی بهر شیوه این شورت در مورد دانش و خارجی شاد و میکنند و صورت
 شورا را هر کار سر به تنظیم آن ممدت میرسانند اگر اوستا الی غیر
 خواه کت و کار بسته لال و اثبات ختم رسیده و لا جبر بر خود
 در بطور پورنج غیر از اینها چند نفر از عقلا هستند و منصب قانون
 نویس دارند و آنها را شریک تدریس نمایند مگر با یک از اینها
 اتفاق صحبت چند پرسیدیم از صورتها قدیم محلوک چه نماید میسر
 که در نیمه تقصیر مکرر است که این اوضاع عادت است و با بعضی در نظر
 است که میکنند همه از حالت آن صورتهاست و بهت است
 و از قدیم این عادت و پای تحت اطیبا معمور دنده اول بهر است
 این وقتا ص در بصره قوانین علیه و اسلح عادات خلق نظر میکنند و
 تصرفات خود را در هر امر منصفی آن گفته بچشم و در هیچ موافق
 منقض وقت و در امر بر سیدارند هر هر شهر منصفی امر بر چارخا

رئیس همه آنها در بطر پورج است هر که غده بهر شهری رسد در صورت
 عنوان آن بصورت نوشته نماید تا باشد به تحصیل خفم رسیده و از این
 امر رو نمائید برابر صورت و تجارت که آن نیز با ملک صورت عاید
 میشود در بطر پورج هر محله سلاطین پاری میسر است که اینها پاره خانه کاغذهای
 آن محله را گرفته بنام میسرند که ذلک از خانهها جواب گرفته میشود
 خانهها تسلیم بنمایند فرزندها در این همه است تمام در تقبله سلاطین و نجیبها
 و نظم پاره خانهها دارند بسکونید و از کلبه بر سوید و در کار است و مایه
 کار است نان است مرید پشتر در آن صرفه باشد سوکار است
 هر مدت که کار نایک دیا میشود و حکم است بلاف و لایق
 و جناب اطلاق پائی تخت است زو بر سره عورچه پاره خانه
 بهر شهری بجای چا در فرزندان بدو لقا و نذر ماسر بجز در هر
 روز ماسر مین است خفم لمره ترشیه یا نباشد چا پاره آن روز در

میشود و معم که اطلاع دارند بهر شهری که رجوع داشته باشند در روز
 آن شهر کاغذ خود را بسجای پاره خانه تسلیم بنمایند و در هر نظر متقیب کاغذ
 و بعد منت معین کرده اند تسلیم میکنند و در هر آن بعد از وضع محتاج
 عاید است میشود و کار است و معم خفم از تقبله سلاطین پاری
 جناب و مشورت در کمال مسرت میکنند و مبالغ کاغذ است میگویند حضرت از
 فرزندان حج و رزوه سبزه با نذر ده جهت کاغذ داده است

نامتینان نیز در قسمت است سپاه در عیت سپهر نیز در قسمت است و در این
 سپاه و قیام در عدان و قتلگسکنی دارند و راه آنها نیز آن دارم میکنند
 پیاده اسم قارنیزون دارد این سپاه در لباس لار سپاه کجاست است
 دشمن حفظ ولایتند از ترسش و غوغا فر عیت و کاه کاغذ در حاکمیت
 روسیه شاق مراغه از آنجمله روز کاغذ در در بطر پورج بعویم امانت
 قریب از فراس ولایت خاکوف ترش کرده فرقی ده هزار معین

بوجه ارتقا نه قهر بسیار از رعیت و سپاه مغلوب شده با عت
 آمده بعضی بجای بر این هر آنکه دغزه و شرافت رویه و امانی باشد
 مثل سایر فرنگستان نظام گرفته عادات قدیم خود را عادت کرده
 معمور است بدل کرده اند لکن امانت کثرت عادات قدیم خود را
 در سایر در شرف نگه داشته اند نظافت ظاهر در رعایا بسیار است
 دارند ندارند حسب الامر امپراطور مقرر شده بوجه حاکم بود لایت
 بتغییر عادات قدیم رعایا بچو از رعایا قفس مرزبوره از این امر
 سر باز زده سبب جنبان یک نفر کاسکه صریحی قلم آورده بعضی
 حاکم این خبر وار شده با شاق خبر الی در اینجا سردار سپاه
 مامور بجهت دهنه سواره بر سر سزود جمعیت آنها تعیین کرده
 بعضی آن کرده این سواره را اطه کرده خبر گرفته بعضی بعضی
 اسیر نموده بعضی تمام اسیر کرده آنها بتصرف نجا در آمده بوجه
 از این

مقرر در مراثی صوابید کاسکه چی مکانه محکم و شتمن بره که کوله
 رس بوده چشیا رنجه بعضی دسواش قاعده هر یک از این هر که
 سنگر حش چن سردار حاکم را از این امر اطلاع حاصل میشود و بعد
 یک روز میان پیاده بجنگ آنها تعیین میشود و لکن یک این روز بان است
 مکان و کثرت جمعیت بنیوم مطلع شده اظهار میکنند و غالب شدن
 بر این کوه به توپ ممکن نیست لکن آتش عراده توپ با در روز بان هر
 ملک بر زبان امر نام میکنند بعد از مقامه شده به سنگر تصرف
 سپاه آمده با خیانت فرار چشیا نموده پناه بجای مجربند همه در آغاز
 حرب میانند این نیز پاهای تارشان است شده بهی در بنایه بسنگر
 بهت تحصن میجویند چون پشت ده حواید عظیم بوجه سرداران تناس
 دهنه است در دوی سپاه خسته بجهت زنده با خیانت بفرانگستان
 چاره نیافته بعضی روسی آنها را امان داده سرخیان فرشته را

طب کرده بغير وقوم در خفاي آنها كشيده لذا روزان و
 بغير همه رتبه رتبه كلسه پسر بعد از ملاحظه اين مقدمه حق
 فرمايد بر آورده بجهت نم نموس اين اس مقدمه نفر كبر در اين
 باو متابعت كرده روز اين همه نفرز امقيد و محبوبس كرده باق
 پاكسند هغه بغير محبوبين شب زهر جوده خوسلا ملك كرده بغير
 سپاه بخانلا اوقا در باره تدير جلد نداشته بيشه در
 حكم سرداران بوليات تقيم ميكنند در تابستان در روزه
 مشغول مش ميژند هور رستان در دما ت بار عايسر
 رعايا نيز بر رستمند از دانه و نده از آدان در شهر باسكني دار
 دامن تجارت و صرفند دنه كان در دما تده امشه سه روز
 براي ملك كار ميكنند بهر كاري و هشيار كنه و سه روز كلاس
 روز كاي ميشبه روز از ادويت پيات ديوان هم همسده رعا
 چندين

چنانكه در موضع خود مرقوم شده

چون مجله هاستان خلق در قلم شروع عبادات آنها نحو خير نجي ريمه امان
 در سياهي در عيت انات فوكو همه سحر خيسته بعد از تقويم و نياز
 در برابر صورت حضرت عيسى هر كس يك بار در دعا ميرود دست حكم عبور از
 كوچه ي بود هر كس يك بار كه گذارن شد كلام گفته شده صورت پس بپيسته
 نقش مي كند نجي غالباً چه در رستان ديه در تابستان در عيت بغير ناه
 از خواب بر ميخيزند بعد از ادا نماز طاعات معموله و خواندن ستر اركان
 ملامت ميژند نماز مختصر مانده نان و كره يا نيز يا زبان كاد يا چا بر شير
 يا قوه و شير مخوزه گوان اگر امور نتمند در جلا در آن معين شده
 حاضر ميژند و مشغول حفظ امور ميكنند و امور ديوانه است او خبر يا مکتوب يا
 ميكنند نونه موقوفه و اگر فارغ از خدمت بخوانن روزنامه و مطالعه كتاب
 و نشيت مهمات ضرب خانه هوبه باز در ششم سيبانه نان كاه و خست و خور

و خواندن کتاب در روزنامه و نظم امور داخل خانه و تربیت اولاد و صغار
 خود می چو از نه هویر باز دید جباب و اقارب می روند سه رعت از نظر گذشته
 وقت پارت در هر کس در خانه خود حاضر می شود و نا خواند کسر آن رعت در خانه
 دیگر حاضر می شود و اگر حضور داشته باشد پیر و نیر می رود اگر چه سفره در خانه
 خود آماده باشد و این تعارف معتمد است و بهر حال در وقت کتف کس
 تکلیف بگشت نماید یا کسر در خانه استنادت و خویش خود خواند بگنجد
 و اگر کس در شهر در وقت چاشت حضور داشته باشد در کلاس نور غدر خواهد
 کرده بر سفره می روند هر دید باز دید کسر سلاطین و قوه می آورند مگر آن
 در وقت شفاف نیست و سر عدلی و حنفی صاحب خانه بیاید بعد از چاشت
 قدر سخنان پند پس سواره در کلاسکه یا پیاده در تفریح کامیابان و معهود
 با هم یا جدا جدا مشغول می شوند و آن با پس رعت پنج دست از نظر گذشته
 در رعت معتمد از نظر گذشته بناش خانه می روند و رعت در وقت دویم در

بناش مشغول می شوند نه رعت از نظر گذشته و عده مهمانهای شب و مجلس
 رقص است هر که عده داشته باشد مهمان می رود و رعت از نصف شب
 گذشته در رعت طعام مجلس می آورند و میزبان و معیار در تعیین ساعات
 نصف النهار و نصف لیل است و عده یا یک از خلق گرفته و داده می شود
 خفیه برای مهمان یا کلب کار یا بناست داده می شود مثلاً کینه در رعت
 روز و آن اعتبار است سه رعت بنظر مانده و نه عمر شب عادت است
 از نه رعت نصف شب مانده چون امور ساعات می کند و همه کس قافله
 رعت نگاه داشتن نیست در شهر یا چپین یا رعت با سر زنگ گذشته
 و معهود این سبب از ساعات شبانروز آگاه می شود طریق دید باز
 روسیه بخلاف قاعده است قادم زیارت در آن در کشتنایان
 سبقت می کند اگر شش او را مانع از این کار آید سریع طالان کوچک
 که اسم منصب او را آن با همه شده است بنامه آنها می فرستند در این صورت

او از روحش خبردار شده آورد دیدن میکنند چنانچه اگر آنها را منی
 باشد با نظر کاغذ می فرستند و آن کاغذ را کارت می نامند
 و بزرگ در کجای هر یک می رسد از آن در تر که در سیر اوقات
 دید باز دید همین که صاحب خانه حاضر نباشد در آن کارها داده گلاحت
 می کنند یا اگر دید باز دید بعضی رعایت تفاوت بجهت تقاضای اجرت
 کارت می فرستند نظر کاغذ این قلم چون شامه وارد می شود
 شده و سلام امپراطوری تقدیم رسیده رود فلکی در عالم را می بیند
 بعضی شامه رسیده و بنام ایمان بزرگ در تخت در بزم پل در
 کارت فرستند بعد از گفتگو بسیار صوابید او مقبول افتاد بنام
 ایچی کلان و دنده و کفیس کارت فرستاده و بزبان فارسی و فرانسوی
 در هر طرف آن شاهزاده حسرت میزد نوشته شایع و چهار رقم از
 همان امپراطور و میرزا صالح و میرزا با بنام و زراعی

در تخت و آنگاه ایمان پل پورخ کارت فرستاده روز دیگر ایمان روزی
 در تخت و آنگاه دربار امپراطوری ایمان و شرافت پل پورخ تقریباً
 در عرض عرضت عمو با بندهت شاهزاده آمده نشستند و چای خوردند
 در میان بنویسند یکا دارد میهن تا احوال پرستی بهر حال آمد دیگری
 دهنده میهن از تقارن او فدا میهن بهم رسیده یا دیگر میهن رسیده
 دهان ایشان منتر اسیران و شاهزاده کارت فرستاده

و ایمان روزی در پل پورخ مقیمه بین موجب است

ایچی کلان در تخت در تخت در تخت در تخت در تخت

در تخت در تخت در تخت در تخت در تخت

در تخت در تخت در تخت در تخت در تخت

در تخت در تخت در تخت در تخت در تخت

همه این امت هم شمر است پورنقارک دانارک کسی و بسم رات
 دارد کبکی شده باشد بعد هر مرتبه سه رات نخوابد دهد میتواند صاحب
 این در لغت هر یک که نولد هم در ملک التبرت در نظر پورنق و سایر دولت
 روس ولایت معاهده پیشه دارند و متوجه امور رعایای خود هستند که از رعایای
 سایر در لغت خوف حساب نیست آنها واقع نشود و اگر کسی روی دهد با بیچارگان
 و در نسلای خود عظام میکنند و آنها در پای تخت با بنام آن امر می بخورند
 رعیت هر یک رات سه در ولایت غریب حامی و سرپرست است اما
 رعایای رات اهلان سلطنت محله حسرت و سر زحمت است که رعایای تاجران
 امر آنها را صاحب منصبی از صاحب منصبان روس سپهر و حاکمان و ملا
 ایشان باشد ما چاکران از همان روسیه جمله جناب فرقه و خنده در باب
 تو نسول ملائحتا شنبه یم مثلا می گفتند اگر شمارا در پای تخت بود
 آدمی موصوف کجند مبدل نمیشه دولت سلطنت نیرسید از نظیر غرض و عدالت

بر موف را با عیان رات ما حال میگو و از نظیر نفع هر سنی و
 ضرر دشمنی رات ما را بارکان رات نخوابد عرض میسند و کار با بچا
 منجرت است اگر محض رعایت هم پیشی و همسری باشد و چون رات
 باشد در رات شافرت است دولت شمارا در رات ما فرستند باید
 باشد در بصورت دولت شایا ایچین همه در لغت معاشرت می کند دراز
 اوضاع همه عالم مطلع میکند و نهایی رات خود را آلهی مرد و نهان بود
 آن آلهی که میکنند و مطالب رات شمارا در بصورت با و کلمه سر داد
 که حستان که مشوب لغرض دانند بوی بفرستند میرسد داد با عیان
 رات در میان می بندد و در باب که نولد می گفتند کسر صاحب رعیت
 باشد نتمه جمل او در هر ملک باشد بر صاحب کار لازم است چون
 رعیت خواه در وطن باشد یا غریب از صاحب کار رعایت در رعایت بند
 بر انحصار دولت می افکند و آن از عظم اسباب سلطنت است و چون

یک جوهر رسیده و اولی خله نهشته باشد همه تظم او از لپت ه باشد
 و موجب بلوغت او گردد و آن از بوش حلال امر سلطنت است
 و هر یک از اینها در ورتله که مقدم و بعد پای تخت شده باشد
 در نشست و برخاست برهنه خود مقدم است بجز خانه هر یک از
 بزرگان خواه مشغول نشد باشد یا فارغ از خدمت در خانه
 با چوب بفره در دست بسته است چون دید کار دیگر کنندگان
 در کالسه وارد در خانه میشوند بدون اینکه پاید شوند لاکه
 خود را که عیارت از پنجه است باشد و پشت لاکه می بسته گاهی
 یکا و گاهی هر تا میگوید که از دربان ستمگانه آقای او در خانه است
 یا نه دربان میرود از او و تقسم خبر میآورد همین که از لاکه پاید
 شد و در خانه کعبه ذکر آن صاحب منزل در راهرو بسته است
 در بستن لاکه بستند بزبان است در اطاق او کعبه است که میرود

صاحب خانه از در شوخ آگاه شده بستان میکند هوست دست هم
 داده و در اطاق میشوند هر مرتبه شایعیت نماید طریقه همان
 روسیه اینطایفه بر رسم است چاشت و آب و شب نشینی برای
 چاشت و آب بعضی میگذرد بعضی در روز بعضی سه روز و کعبه پشتر
 کاغذ می باسند جبه دعوت بانهای معریف میفرستند هر که دعوه
 داد در روز عید بخانه میزبان میرود بسیار در دید کار دید میرفت
 همان چاشت هیچکس نه حاضر شدند و سفره در اطاق دیگر چیده شده است
 آمده گشت چند نشیمن عرق میریزد بر کتا و نوعی دنان و پشیر دمای خام
 کند سو می آورند و این دایر حاضر شدن چاشت است هر که میرود
 و غنقی باشد از هر کدام بخوابد بخورد و بعد از آن با طاق سفره رفته
 هر که در هر جا بخوابد بر کرسی می نشیند اگر در آن مجلس زن باشد
 هر که از همان در مرتبه بلند تر باشد زن صاحب خانه را بکعبه و بارین

هریک دست زنده را گرفته با شاق وارد اطراف سفره بشود و هر گوی
 پسروی زنده قوی میکشد که دست او را گرفته باشد در وسط سفره
 که نطفی سفید بر آن میکشند چند دسته گلدان میکشند آن گلدان
 باشد انواع گلهای بر آن ترتیب میدهند و الاکلهای مصنوعی میکشند ازین
 و این دسته گلهای ترتیب طبعی بود دسته دار از زمان صلیبیت
 و انواع میوه مانند پرتقال و مویز و انور و گلاب و غیره بر ترتیب
 و میان آنها شقایق با سر آنجا مرتب می کنند و چنین آنوقت
 شیشهای شراب و فقع و آب عمر میکشند هر اوقات قصه
 در سه ساعت و نیمی چهار ساعت تا یک میوه شمع آنها بر سفره
 مطلق در این قطر میکشند هر خانه متمولین این شیشهها را
 میان طرفه از سفره گذاشته اللاف آن رخ میریزند و در هر
 سفره بعد از همان شقایقهای با کارد و چنگل و قاشق نقره

وزن ده چهار پیاله بود و کارد و چنگال و قاشق طلا جبهه خلون میوه و برایت
 مرتب میزند و انواع خوراکیها را واحد بعد و بعد در نظر در دوی بزرگ
 آورده از جانب یمن و یسار میز میسار به پشت به عرض میکند از دست
 چپ او عبور از آنکه او حصه او را و حصه خود را با قاشق و چنگال بر روی
 طعام است برداشته بدیگری عرضه می کنند تا با خرمی از آنکه طعام تمام
 رسیده میوه و شیرینی و مریات را بجوایسته همان ترتیب عرض
 هوراشای طعام خدمتکاران انواع شرابهای دیگر را بر سفره میکشند
 باشند بفعات هور پیاله های دیگر آورده هر کس تکلیف در آنها را
 بیان می نمایند بعد از صرف طعام و میوه و غیره آنک قنوه با قند شیرینی
 و اگر همس مرکب از زمان و همچنان باشد اوقات همچون مصرف تعارف
 خدمت زنان است دست آنها را گرفته بر سفره آورده اند که ای طعم شراب آنها
 میکشند و کاه شراب بر پیاله آنها می ریزند و کاه می بیدند و لطیفه خاطر آنها

مشغول نشود بعد از انقضای مجلس همانند تیرتی که آمده فخر دست زنها را
 گرفته بطاق دیگر میروند و باشد که قهوه را در اطاق دیگر بچرخند بعد از آن
 یک یک در بدو بدن آنکه صاحب خانه را خواجگ کنند و اطلاق از صاحب
 سایر همان باز دارند پرودن میروند هر که متوجه شود چه خدا ^{نظر سلوک}
 و اگر بنده مرتبه باشد شایقی بهیچ میانه در همان باب زن ^{حقیقت}
 اگر زن نداشته باشد یا از ^{نشین} نوزاد متوجه هماننداری می شود
 و هر چه که دارد میخواند از همان زن ^{که} و حاضر شده اند سلامی و کلامی
 میگوید و زنها روی یکدیگر را بر میدهند همین که مجلس منقذ شد و چنانچه
 صرف کردید هر که در مجلس بنده مرتبه است باید مستراح رض نماید ^{باید}
 دست زن دست صاحب خانه یا هر زن ^{در} متخص زبانه گرفته ^{را}
 راه میروند سایر همگان دست سایر زنان گرفته تا صبح آنها میانیه ^{نماند}
 ساز میزند ^{چند} باین ترتیب صحبت کنان کردش می گسترده ^{من}

انما همگان زنان عرض ببل میخواند بنظر آن که عوی در غایب زن ^{باید}
 دیگر در توی صفت مشغول رهن است دست رهن باز کرده تنای
 سلمه رهن با خود می گنند و زنها لا محاله قهول کرده دست بر او
 سیه هر عوی که با او سلمه میرفت دست زنها را تا ^{نحو} بویکی
 و کبران باین ترتیب تا آخر ^{سبک} راه رهن را پهلون می گویند
 و منتاح و ختم مجلس باین است ^{چین} که این رهن با ^{چیز}
 همگان و زنان ^{در} مجلس رهن ^{انته} اند در اطاقهای ^{گرفته}
 مشغول بازی ورق میخواند باقی دیگر مشغول رقصند ^{چند} چو چو
 زن و همگان را قهول ^{سبک} مینماید ^{چین} که آن زنها ^{حسته} شده ^{تو}
 از زنان دیگر استند عالی رهن ^{میان} و آن نصف ^ب و یکی ^{گرفته}
 بعضی مشغول بازی ورق و ^{چین} مشغول رقصند و صاحب خانه را اطاق
 دیگری است که کفش با جامه ^{باز} هر یک از زنان ^ب ^{رفته}

کیزان صاحب خانه دست میماند هر این اوقات رخصت است بخت
 شریکهای مختلف و شیرینهای متفاوت و بستنهای رنگارنگ و موه
 و سرپات لون بون می آورند و بر همس عرض می کنند آنکه از نصف شب
 گذشت و سفر و عافرتند زن صاحب خانه مردان و زنان را تکلیف است بکنند
 و کم و یک زن بر سر سفر داشته مشغول امور و شرب و صحبت است سفر
 پاشت نیست و همه کس را عادت شام خوردن نیست که شام تمام
 باز رخصت پودند می کنند و کالسکه و کالسکه های مهم که در سر می رسانند
 هر بیت و چند رجه و می رجه بر سره و اوقات توقف ما ازیست و
 یک رجه بگذشت است پنج نش رخت در کوه پستیاده اند جز می کنند
 بزرب و تریج پر او آمده سوار میشوند و میروند و بسیار تعجب بود
 که بساز و تباحث از راه دور عرق عرق میرسند و سر می
 که پنج دوش رخت می بستانند و پنج اسپه ما بنا میرسد در شب نشینی

بزکان روسیه که چند ان کارهای عمده آتما مفوض نیست چون از مدت
 بشهر آمده هفته یک شب با شب نشینی لژیان و وزیرای دول حاضرم کرد زن
 داشته باشد و همچنین هر یک از اینها دسته از آشنایان و ام مشتریان خود
 میخواهند این وعده و وعده است از برای شب هفته که در بر افشتما مهم بود
 این خانه در شبهای زمین میروند و بسیار شاق می باشد که بگذرد و کمال
 هفته هر شبی دهانه و وعده داشته باشد و وعده سلامان بسم تران خود
 و اینچنین از بر زامعه و وعده بجهت گفت خان شب زن من دهانه است
 ترغ دارد که در شب شبی با نجا شریف پاورده که رجه گهال در دهانه
 دارند و تعقیبات وقت و شو و شایعیت وقت صدور بعد از آن بیان دسته
 نشسته مشغول بازی ورق میشود و سایر تعارفات و شغله کردن همان
 با زمان است در شب نشینی گهال زمان حقه حقه در اطرافهای متعدد
 هر حقه کجا بر که فاطمهای این مابر باشد مشغول میشود و بعضی با

ورق طایفه بصیبت برخی کتاب خواندن کرده‌ی مباحثه عمیده و هر کس را
 دل از کله‌ی مولی شده‌ی می‌کارد و بگرداید از آن جوقه بر جسته با جوقه
 دیگر هم نشین می‌کند و کله‌ی دخترانی که در دوسره مهارت داشته باشند
 می‌نهند و می‌خوانند و جوانان که بی‌سبند شرکت می‌کنند و اتفاق می‌افتد
 که سایر دختران و جوانان از استماع ساز دوسره بوجد آمده بانی رضی
 می‌کنند آن روزی در مجلس با یکی از این بزرگان استماع در دولت آزادی
 نیست او جواب داد که اگر بنده ما و آزادی شما را به هیچ دشمن در آورند
 من بنده که بخان سلطه مغرب آزادی شما نیست می‌دهم چو لکه
 از دوسره شما را از رویه ادب پرورن برده‌ است پادشاه شاه از غایت
 بیچارگی در حق زن خود تمنا می‌چند گفت و فرمود در حضور این زنان از آنکه
 آن خجالت می‌کنم او ازین سخن فرزند شده حاضر مجلس تسلیم کردند
 نشینی اول چای می‌آورد بعد از آن کله‌ی میوه و کله‌ی بستنی و سایر ماکولات

صرف می‌کنند بعد از آن نصف شب برای هر جوقه بر سرمان کرسی که بود آن نشانی
 نامی مختصر حاضر می‌نهند و هر کس را رغبتی باشد می‌نشیند و متفرق می‌شود خیر از کس در وقت
 اسپین شب نشینی شب نشینی معین دارند بعضی از بزرگان و پهلوان کله‌ی و عدله
 شب نشینی می‌خوانند هر زمانه اهل و شب نشینی صاحب خانه را توقع آن نیست که
 همه کس تا آخر مجلس در وقت که مرکز هر وقت بخواند بدون جنبش و صدقه
 از مجلس بیرون می‌رود و کس که در وقت می‌نشیند از همان صندل آنها بیرون
 و همان روس خیر از دوسره لاله که در وقت لاله که بر است نوکر سر راه
 نمی‌زند آن بچه و نفر هم از آن دختر مجلس نیست خیر از نوکر نامر صاحب خانه
 که وقت نداشت و جنب اطاق می‌نشیند هیچ نوکر از آن دختر با طاعت نیست
 هر مجلسی که زن باشد چو پون و قیاس کشیده می‌نشیند اگر زن نباشد
 صاحب خانه چو پونهای متعدد از برای هر نفر یکای می‌آورد و در شرکت هر نفر
 در یک چو پون مذکور است و مستطورات در بنای ناست خانه مذکور است

اینکه عشرتا قطع نظر از تجلات ولایت این است که محوم بچکار خود
 هر کی از آن ناپا است شمر شده چنانکه عادت بچکاران است در پی
 چپ جوئے دولت در دستیان باشد که ازین رکذرف و ما در امور
 دولت پدید آید زیرا که حرف دشمن سلخا کنه بجز به رسیده و کما
 زشته در مملو جا تاثیر عظیم است و همین که محوم که مطلب بچکار شده
 و مملو زبان سپه کوزه باز کرده دل میب جوئے می بندند باین بسبب
 و لها از ارادات دولت سیرد حول رسیده که از بزرگان بزرگسالان
 سزایت میکند لندا حکمت معمولیو از اتباع به ارادت بزوال است
 میب هر دفع دشمن کلمه دیدت که از اینگونه خلق چه خصما بنا
 بدولت عاید میجو و نیز معلوم میجو و باز داشتن خلق از این امر بر حق
 و عاقبت سبب است از باس و سلطوت چه آن رحمت و لها باعث میجو
 بر عادات خوابه نظام ملک دروصایای خود آورده که روز بسببکم

نار پسین بخدمت سلطان اب اسلان مشرف شدم از زیر سیاه طوطی
 که مدعیان خیانت مرا بر آن ثبت کرده بودند در آورده من داد پیش از آنکه
 من لب سخن باز کنم فرموده اگر اینها راست باشد توبه و ترک کن در خیانت
 صاحب کار استنرم و خدمت عاقبت کار است اگر دروغ باشد بچکاران
 حضرت را خدمتی پیدا کن که تقدیم آن بچوخت از چپ جوئے باز آستند
 گوید بعد از این که ب صحبت سلطان هم منضم چپ جوئے و دیگر کوزه
 را بی خود ندیم الحسن سببخ دوز که گذارش او فرج از قضا می
 مقام است

در پان عمره می و غزای روسیه را سابقا عود می ماورای فرنگستان
 اکنون شبامت که عادت را بر ملک اروپا دارد چون زمان و همچون
 در مجلس با هم محو رند جوئے که اراده تر و بی داشته باشد و ختری
 از اقران خود خستیا کرده مدتها با هم معاشرت می کنند و با خلاق

و بطور و کلمات یک دیگر صلح می نمایند این که من چسب است
 از کیه یکم ضعیف شده پدر و مادر پسر سخاوت دختر رفته از پدر و مادر
 او توقع خویشی و قرابت می کنند اگر رضا دارند آنها از دختر
 سوال نمایند اگر او را هم راضی دیدند تسبیح نماید فرزندی
 آرزو پدر و مادر دختر و خویشان کوچک پسر او را سخاوت دختر بزرگ
 در حضور جمیع بزرگان از پسر و دختر استرضای می کنند می کند حرف
 شنیده نه پسر گشتی خواهد بود دختر و دختر گشتی خواهد بود پسر مید
 و نامحرم میشود دیگر گول مکنیت که حجت شرعی بهم برسد هر دو
 که نامحرم هستند در اکثر مجالس با هم معاشرت دارند اگر در خانه
 پسر نیامده باشد از دختر وعده میمانند و اگر در خانه دختر باشد
 از پسر و از جانب پسر تعارفات بخواهند قد خود به دختر میگویند
 که اراده عروسی می کنند پسر از جوان و زنان محرم خود یکایک میدی

و یکا مادر می نوب می کنند گذاشت و دختر زیرا که از اظهار بعضی کارها
 بپدر و مادر خود شرم دارند بنا بر روی و نامادری پسر روزی را که تیز و بی معین
 شده باشد بنا بر روی و نامادری خود عیال می کنند و می گویند در فلان
 ساعتی فلان شب در کجای حاضر باشد بعد از رضای طرفین بنا بر روی
 و نامادری پسر صورتی از صورت مقدماتی مذکور پیش روی پسر گذاشته
 او را دعای می کنند و او در حضور آن صورت زانو زمین زده امام
 شکر تقدیم میرساند بعد از آن سوار کالسکه شده بکلیس میرود
 بعد از درو کسی فرستاده دختر را خبر می کنند آنس از اقامت رب داد
 باید باشد عروس که در آنوقت با هم سالن خود ششم آرایش
 همه بعد از سبزه و شکر گذاری مانند داماد بنا بر روی و نامادری
 و یکا از اقامت رب خود آراسته و پیرایه وارد کلیسای می شود داماد او را
 استقبال نماید هر دو با اتفاق بخدمتش آمده او نیز استرضای

می کند بعد از استماع حرف رضا هر که بیشتر را گرفته روی مکتبه اهدا
 خوانده استند های بیکدیگر و لغت کلبی ایشان می کند و بیشتر عروس
 یکمتر بضر بیشتر داماد را با بنت سبابه داماد کرده کمتر عروس با
 او فرود می رود و عروس کمتری داماد را بعد از آن داماد و عروس و عاقلان
 در اینجا که در وسط یک یا صفتی گذشته شده است در زیر می
 دانند و نفر خویش که مسرا داماد و عروس آمده بود هر یک تا جایی
 صحافی سر هر یک از داماد عروس گرفته با اینها سلام می دهند و پیر و مادر
 و دختر و خویشان قریب که در آنجا آمده بود در حق آنها دعا کرده و
 مبارک بگویند شیرینی می آورند بعد از صرف شیرینی سوار شده و
 داماد می روند آنجا هم بهین سیاق رفتار شده بجهت خود و داماد
 تا در محله ناپدری و دامادی داماد و عروس و آن در نفر خویش مسرا
 و دختر و عروس بخانه داماد و همسر و با بعلق اول با بنتی که باشد

برای پیر عروس فلان و فلان خود صدری متحد غلبه یا ملک باید بدختر
 اگر از رفتار و صرفه جو که داماد استیمان داشته باشد آن وجه یا آن ملک
 در حضور حبیع باو می سپارد و آهسته گوید که منافع فلان مبلغ فلان بر
 از فلان صرف استبان یا بدختر فلان ملک را هم بهای صحت
 و بصرف زن خود برسان و غالباً چهار دست سعادلی که باشد
 از یک ملک پیرت چنانکه در دلایات پس داماد پیرت اگر در آنجا
 کردن است همه کس طالب دامادی است که در وقت ترقی کرده صاحب
 و نشان شده باشد و بچگونه داماد در عدد نیست بدختر آن بسیار است
 و در ای شب رقابت در خانه داماد و خویشان خود یک نحو و عروس و
 درستان صادقان را چاشت می دهند بعد از آن در خانه عروس این
 پس در خانه خویشان و درستان این اوقات میان نزدیک روسای
 چنان شده که چند ماه بعد از عروسی در نفس شب زن و شوهر با

بولایت دیگر است مانند فزنده و متد و ایل یا وکای که پیش سفر می کنند
و مدت تملای شهر است که جمعیت است

در بیان غلامی که در سینه می کشد مکمل از مرض یا سس در شش کشش است
و معاصر اول بود یعنی که آن روغن را روغن بلک میگویند
طلایه می کشد و شمعها بر بر آن روشن کرده و عیبه در سمها است
میخواهند و ادرا بطاف اینها میسبان داده از مفاقت دنیا دلدار
میدارند که جان بقای بعضی اموال است و چه رعایت
اطاق گذاشته یا از هر کس با تو آن شهر بخواند ن
هو این تا اگر میت همیشه اقارب زن اول از زن خانه
پردن پزند فوای روز مرگ میت را عیبه و لقمه جابه سفید
و بسترین چهار اول از روپوش بند و در مسند و ترمی گذارند
اگر پیر همه پشتر سیاه و اگر جوان همه است پوشش ن بر آن می کشند

وزن را بود احوال آوردن وزن چسند و قلا در عقب گرفته ظهرا درازی
و شکبایا می کشند خداوند در دل سپس که بعد از آن اقارب و عیال
اوره قبرستان نجه در کوری میگذاردند و اول زن مشتی خاک بر آن می پاشند
بعد از آن اولاد و اقارب و عیال اوره قبرستان نجه و چون زن
مرحمت کردند لباس سیاهی خشن که در آن کربس سفید مانده است
گذاشته باشند بپوشند و پاشتی در خانه باقارب و شکبایان میدارند
بعد از آن چاشت لامله بید مویز پوی سخته باشند بعد از ماه
سبب سفید را بر میدارند و بعد از شش ماه لباس سیاه خشن را
بپوشند سیاه حریر بدل می کنند و تا یک سال لباس سیاه را در بر
دارند و بپوشند عیش و عشرت نهند میثوند بعد از آن بصورت یاد
معم می آتند در زینت مسند و غیره فلان خرد گمت میت است
حفه در در آن مسند و هر طور که مسند گذاشته بقبرستان نجه

در تو پنهان دیدم سند و بی نوح از فقره و پیش دشت از خیمه سیاه
 باز چرخه و آرایش تمام و سلاطین سلیمان ارک بطور پویغ قرستان
 جدت اگریت زن باشد زهر سیاه نمی پوشد اطفال آسیه
 می پوشد

در پان تربت اولاد از برای هر طفل همین که مدت رضاعش تمام
 شد دود فرانس میگیرند که موبت او کفتم زبان خوانده را با
 میگیرد بعد از آن دود ایس و نه تا از دود ما این زبانها میگیرد
 نوبت درس خواندن او میرسد و زبان خود و آن سه زبان را خوب
 مادر و تعلیم معلم یا معتمد خود صرف یاد میگیرد و بسیار تفان می
 که طفلی است معش ساله بچهار زبان کفتم می گویند و می نویسد از
 پس اگر خوانسته باشند پسر را ببرد پسران و دختر را ببرد دختران
 چنانچه خوانسته و غایب پسر را ببرد پسران و بچهار زبان از مادر

می سپارند و اگر دختر را ببرد بفرستند و آن غالب دختر را بکنند
 که مادر داشته باشد از برای او چنانچه معلم آوردند و هر یک در آن
 معین از روز آمده مشغول تعلیم میشود و معلم موسیقی در قصه علم حساب
 و علم جغرافیا و هر حجت دوز در سایر کمالات زنانه را از مادر
 میگیرند من زن از زمان روسیه را دیدم که مادام چند روم
 در روس نشسته و ولایت روم را مسوول پذیر چشم دشت هر سپاه کشت
 هر ر قاری که از طرفین میشد و خبر میرسیده او به سرزنشهای
 سخن دسیه بر روی نشسته تعیین میکند و با ایشان دوزرای هر
 خارجه که در هر مذهب را میباش نشینی در خانه او و عده دانشمندی
 در آن باب گفتگو مینمود میرزا مسعود و در هر سکه معود فین
 بشی مطبوعه با آن زن گفت خانم ما در شمال هوای وزارت
 در سرت والا قانونان را ما بر شد گشتی چه در من بکنند

گفت خاتون در ولایت اروپا سبقت می رسند و اگر موای در آن
 داشته باشند بعید نباشد دختران روسیه مادامی که از
 سن پترزبورگ جدا نگردد باشند بمجلس بزرگ نشینی و عده
 و از آن پس تا شش ماه دیگر که از بهر امور و اگر مادرند
 باشند در حضور و در هیچ مجلسی نمی روند و یکسری که بمانند
 سلم نیندند روزی یکبار در دستران احترام که مادرش
 در مقوی و در آن است که در دستران از جا می تازد
 خود نقش می کشد که امروز نزدیک من دهنش طاق شده
 گفت در دالان خانه خبر الی جوانه است با هم اذن و
 بخواه چون دود من حاضر بودم عذر بختم بعد از آن
 پسیم چگونه آدمی بود گفت خبر الی بماند بالا صاحب
 الی کفتم شایسته هزاره شایسته گفت با من گفت که من شایسته

مشتم کن من فراموش کردم که بشما بگویم که که در خانه ضیافت
 دارند پسران و دختران ده هزاره ساله در ده ساعتی که بجاست
 از هر ساعت بصفه شش مانه از مجلس با طاق خواب می ترسند
 شبی که شش هزاره در وقت بهر اطراف مهمان بجهت نکند
 می رسد و بهر اطراف دست پسر و دختران خود را که با کرام
 تمام از مجلس بیرون می بردند از پیشتر خود که تا بزرگ که در
 نظافت پاکیزه که نگاه میدارند اقله هر روز یکبار پیرا
 و در بر حایه آنها را فضا میکنند و در دین ساله با
 میشوند و این طیف کوشی دار مادر ای کوشی سایر زنان
 و ضد متحسان و این را در در مدار هستند آنها سلام بهمین
 پاکیزه که نگاه میدارند و رعایت می کنند در پان افغان
 روسیه این طایفه در کل ترافع ظاهر می نموند با بطنی دارند

اگر چه هر یک از زیر کان با زیر دستان خود در ملک لغت
 داشته اند و خصوصیت سه میروند و هرگز بجز حکم ضد متی با آنها
 رجوع نمی نمایند و همه کارها بتوقع و تمنا و اتماس از آنها حوا
 می کنند صور بازی و رقص با آنها شرکت دارند لکن مع ذلک
 اهراب چند ان کتبر باطنی دارند که میسجد از زیر دستان
 بجناف قاعده حساب و ادب قولا و فعلا مرتکب بر نژاد عا
 بر این خلق آنها رعایت و انضباط امر اطاعت است و این طاعت
 سجد می تنظیم است در خیرال دور و قنول و سایر که از یک مضرت
 پایه باشند هر که یک روز بیشتر از دیگری با آن مضرت رسیده
 باشد کفش بر دیگری روان است تفصیل این مطلب آنکه در کتاب
 رویه جمع صنایف مذکور است و خفیه سپاهی باشد خفیه است
 کلاب صور جات معین است و هر صفت و هر مرتبه سلوک است

و علامتی مقرر بنوعی که همه کس را چون کس خدمت در بر داشته باشد
 می توان شناخت که لذت که ام صنف و صاحب چه مضرت است و طاعت
 صاحب مضرت بلا وجه است سجدی که اگر بد طاعتی ظاهر کنست
 سیات میسجد و اگر در صاحب مضرت از یک مرتبه باشند هر که پیشتر است
 اگر چه یک خدمت باشد مطاع تر و مر موافق قانون هیچ صاحب مضرتی
 در ترقی از مرتبه خود تجاوز و تعدی نیست مگر با بد مرتبه مرتبه
 مایه و بسبب رعایت این قاعده مای بزرگ و کوچک نوکر کلا
 اخلاق حقه جهت میجو اقل تواضع و خود تنی بر اقلان وزیر
 دستان ز کلا که کمتر و حلال کلابی ثابت حقوق و برتری است
 چون قانون این حقوق را ثابت کرده هیچ ضرورت دیگری نیست
 بر آن هر چه حفظ لوب از زیر دستان نسبت بر دستان که با آن
 زیر دستان در ملک خصوصیت و یکسان با آنها رفتار می کنند

آنها بلا حفظ تفاوت گلاب نخودست که ترقه و نخل نخود مطبق
 و قشر ایشان دقیقه از ذوق حرام غرض که درشت نمی نمایند بسم صفت
 و صفا ما بین جسم صلب نسیان خرد و رطوبت زلاله خلاف
 و اتفاق از آن ناشی می شود که کسی اندازه شناس نباشد و جهالت
 که بقیه درت بدن علی گلاب مرتبه اعلا تواند رسید
 همه کس اندازه خود را میماند و جهالت باین ترقه بخواهند
 لهذا خلاف و اتفاق میروزد لیکن ما بین رطوبت خلاف و تفاوت
 بسیار در وجه از جمله مارشاک پاکوچ بسبب این ترقه
 عصب بیانه بعضی از خبر الهی زیر دست او بعد دست
 حادوی در در دست دارد با و اتفاق و زینده و او از اثری
 بدول شده روزه در دست که چچرم سلم و صحت ما بین صبا
 نسیان خرد و چکلکه نفع و عداوت از آن بر می خیزد که لقمه پاید

به استحقاق در پایه بنده تر شو و بر نهال نخود کلم نماید چون قانون بخواهد
 ترقه سل مانع است لهذا نفع و عداوت قطع است پنجم ساده که
 از تجرب و کثرت ظاهر چکلکه کتب و کثرت سل از بلبی آن مستحکم شوند
 که پایه و بزرگ و عصب نخود و در نظر خلق صدها دست چون
 از لباس و نشان که ظاهر می شود معتبر با آنها اندازه بسبب این است
 ما بواجب که کندن خوب می کنند بقطره شکر کمر یا از سرف
 اکنون که مانع هیچ نخود نامیست که در حقیقت حجت ده ساله کثرت
 سردار روست است و عصب نکران بصرف از صلب نسیان کلان زنده
 بر خراج سلانه بکفر صاحب نسیان روست می شود و سبب هر چه کثرت
 در وضع خانه و اسباب جواهر زانند و اثاث است و سایر مهانی
 کجا بر میزند و برای رعایت چشم چشمی و ام شری چند این نخود
 محتاج بآن کرده اند که کثرت نسیان روست کرده در از ده هزار

مد استند قرض دار شده اند و چون در ولایت روسیه از آنها
 اقلان پاس نمی توانست گذشت بعضی کلبی چاره قرض با است^{علم}
 بولایت غربت مانند فلانند و نه سفر کرده مدت اقامت بنیامینه
 و بوجه اندک گذران خوب می کنند و چنانچه نخواستند ترتیب میسند
 و علاوه مدتها بقرض دار میسرند تا روش در بازی که بی
 قوی را بسیار بقرضه اری چند نفر دیدیم که از قمار بازی طلب^ب
 رسیده بجز و یک نفر از مالداران بطور پونج بلبی هستی و خردی
 از دختران تا شصت ساله در آنجا راضی با جاست و مغزی
 میدو استند بیکونه هستی قمار و بخت و قمار قسم^{چو} لازم
 های است قمار بازی را با بوجو حاجت زیاده تمغن کرده اند
 این اوقات هر وقت قمار بکند که غالب با ورق است بیشتر از نیم بر
 که غبارت اریک رویا کوئی نیند و همه در یک شب ما بین چهره^{نفر}

صرفت زیاده از هر روز با بخت و مینو^{لا در خفته} و نبردت^{میش}
 فرخندان است که هیچ قاعده کما به است نیت ششم صبروری بر مشق
 و متاعب نیت حاکمه قانون اولی اگر ای با است که بدون نیت
 پسندید هلاکت عذیه ذکر می سلایب تریج و ترتیب علی نیست که
 و بسج حیدر دهنه و همه بمرتبه عالی چاکری نتواند رسید بلکه در حد
 نبره کن سلو در خسته گفته فرود مایه کن است ترک کرده مرتبه فون
 خود را میسیر خود صبروری سعی می کنند و بوقت است
 شایسته با آن مرتبه برسد هر قدر معارف و بزرگان روسیه^{فران}
 رعایا قیامت پیشه آمد و رعایا ما بکند با هم حضرت و شدت
 و خبر نان خالا کمتر چیز دیگر سپید اتانند و خود مرکز است
 نمی کنند روزی گلاب بر بوی^{چو} در خانه او منزل کرده اند
 تر حتم آمد بعد از آنکه و صبر قندی با و دادم پسینم^{چو}

کار زیاده ز کمی تا خدمت پشربه گشت من اگر دگر که هر ششم در آن
 نیستند و حال کند آنها نیز در سفر از غم کمتر نیستند اگر کسی از
 رحمت اهلین زمین سستلا میجو از بد که از ضابطه و غم و مالک
 صاحب کار و قیقه فرو گذشت میگو ایگش بنیکوز سلطان پرستی
 در دولت رویه شده شد ملک ایلان سر است میگو رحمت ایلان
 با آنکه صاحب گنت و نصبتند سوگنا که فر نعمتند و قانع ایلان
 عیان در تنند و این ناشی نیستند که در بر طلا عمر را در صبح
 و چهل سالک دیگر در رسوم اهل مملکت را ممکن نیست در سفر کرده
 یا از تواریخ خوانده که هر هرگز نه اگر در آن عیان مملکت
 خلفه مبارزت یا در بر خلفن استند و علوم و تاریخ در آن دیگر
 بن آگاه امر و امید است چنانکه کیرفت در آن آگاه عیان مملکت
 که ای میبوم رحمت سر است کند و بان کفایت بهج و نعت بل شو

در اوقات سلطان در ولما قرار بگیرد و بان سبب رحمت در امد
 ثابت پذیرد و مشی عجزه و سبب کن آتش ناسپاسی ندر حه
 عمری نسا بعد از آن در یه عطلت رحمت و امد بهتر رحمت در آن
 گذرانند اکابر و عیان و رسوم انالار و سبب زهوشنا و غیر
 رحمت مرشد ما و امی که شاهزاده در این ملک تشریف شمشند
 چه در بطر پوزن و چه در سفر چه در شهر های دیگر که ترف مشی
 هر یک از قمرین رکاب سل با و تا بنان بنده استند شما ای
 مقدود و قلدر خود پایه دست در خنچه پید ایش و مکر همانا ایگرا
 در مدت و ماه و نیم ترحم بطر پوزن اگر سر امان شاهزاده
 دعوت را اجابت میگردند کمتر شجا در منزل سبر می دانسته
 اینگونه رفتار نه شجا در حق سر امان شاهزاده بقصد بمر سرت
 سجا را ایلان که در تنهاست در معظ بنده ان رویه اقامت دار

از آشنای روسیه آنها را خطا خوشنوی درضا تکیه کن است
دستی تا وقتی دارد که غریب است با آنها روی صد در وقت
حاجت با آشنای چندین ساله چنان به آشنای می نمایند

که گویا هرگز شبه معرفی درین

ایشان نیست و بنجهت با نام رسیده

حقا اقرع عه تعالی

س ۲۹۹

سواد فرمان

سواد فرمان پاپ سلطنت که جناب

تکیه خوبی دارد و می عجب بود

لازروفت صاحب منصب در سینه

عالمی به بند جا بیکه محبت و نهد است سر راه فطانت و فطانت
آشنای نبات و نبات تپاه زنده دلا عظم ایسیجیه و لگو بیکند
لازروفت به بند که وجهی از در الحلاقه طحون برای تکیه خوبی
و آورد می رسیده هر نظر داریم موافق قرار دادی که با جناب
جنرال نشن کرده ایم پناهنده تعالی ولایت نزر بر تکیه شو ایته
آن عالمی از قلا رودادی که در باب ارمانه شده مستحضرت که هرگز
راضی با نزن آنجا باشند اصدی از آن طرف با جارا آنها را
بزرگ هر کس هم خواهد که بر وجه از نظر طرف صانعت نشو چون این
که بنای تکیه آنجا باشد لازم بود که آدم این و بعتدی از جاب

ما بحفظ این مطلب در اینجا باشد لهذا پناه مقرب حضرت محمد
 خان را از کاتب مستطاب مامور داریم که آینه قور و او را در
 معمول و محرمی دارد پناه نیز قدغن نماید احدی از آن طرف را
 آنجا را با کراهت نکند و تخلف و قطع و تنه بد نماید هر که نخواهد
 بود و الا ایامه تحریر این ^{شماره} ۱۲۴۳

از جانب نایب السلطنه قاجار
 اراده نمودن بکلیه لار و وقت

پناه بند جاییه محمدت و نجده سر راه فرات و کلات تپه
 زبده الاعظم اسیر بولکونیک لار و وقت توجهات خاطر خیر
 مباحی بجهت پناه که پناه رسید و از حضور آن معلوم نگردد مامور
 خود را از جانب نایب السلطنه خیرالاسکونج برای امر در آن
 کرده ضمناً عذر می آید آنچه قاجار کپی نیدن آنجا هم آمده نوشته

دلت است امید اینم که آن پناه بکلم ماموریت باین وقت بویسین
 عهد نامه در تین درسم وقتی در پیشه و نپا مستندم آن بگو که هر که
 رضا در غایت خود از هر طرف بگوید بستی دیگر بر او مابانغ باشد
 یعنی که بعضی از اراده شمشیر بریز بعد از بیرون شدن سپاه روس
 و ممکن ما در دار السلطنه تبریز رضا بر بخش دارند و به مابغ و منظور فرستند
 و هیچ سخنی در این باب نداریم بر خلاف دلایلی که است حکام وقت
 سپاه روس در آنجا و کمال غلبه و استیلا داشتند رعیت ارمنی سلوک
 برزند اگر چه با اسم رضا در غایت است اما با انصاف که ملاحظه شود چگونه
 ممکن است که هزاران هزار بید و قب و خواش لغزش خود از وطن
 هزار ساله و ملک باغ و خانه چشم بپوشند و با آواره که و نپا نماند
 تن در دهنه با در صورتی که تقبیر آنجا پناه را بر سر شده باشند هم
 مدو معنی است یا آنکه کسی با طبع سلطنتی مبرمی شود دیگر آنکه در حالت

حضرت ارتبه بد و قطع ضرر کنند و حال غنچه می کشیم قید رضا که
 در عهد نامه مبارک شده معنی اولین است و ضرر رضای که آن عاقله
 میکند معنی آخرین چنگ که بین از بینا که مافوقیت داریم در اثر تیریز
 پروان فرشته با معاینه داریم که سبب روشن آنها روشن کشیش است سبب
 روشن کشیش خرابی منجی که از جانب فیضه اوراق اوج کعب بود و یک
 کیش ن هیزوف هتبه و غزل و خروج از نه همیشه بود که اکثر غنچه
 دنیا و آخرت خود را یکبار بر باره رفته سید هستند همچنین حال و باغچه
 عاقله در سلسله است و سپاه روس بکلی استیلا در آنجا میباشند هرگز از دست
 که در سنی آن مکتوبه پس قسط بضرر مصر و قراق می گیرند و هرگز
 که بگوید پس بعد دستی سید همه داکر اندک رضای باشد کلام تهیه
 و قطع است و کلمات از این غنچه بود قطع نظر از منطبق بوده که
 که چیده نباشد آن قدر صلوات و فلاح می رود و رعیت آنها در زمین

میرسنه و بجای وطن می دهند دیگر آن عاقله کواهی و بد که کلام
 ده و شش و صمدت که سخن غنچه زرقه نور حیات کمال است
 و استیلا سپاه روس لازمه سحر یک و سحر یس بار معنی استیلا
 باشند و حال آنکه سبب از آنکه جنگها تمام شد و صلح در میان آن
 و در دست در حکم داده شدند نه اینطور در ده کشتن رعیت را
 سحر یک کردن شایسته رسم هستی بود و نه آن طور تهیه و تطبیح
 سخن باقت است نه نه کمان صدارا از وطن با لوف آواره کردن
 و هر نفر مسکنی ضرر خون در رضای الهی سواش باشد ما هرگز کمان
 نمی بریم که حقانیت و عدل و انصاف و علیضرت هر اطراف عظم دارد
 مقتضی است که در رفتار نسبت بدو لغت و عهده در سنی است اندیشه
 با خراب خراب نشن پای کوچک با آن طاری کنده ای و سنجاری
 از او دیده ایم منسکونه اوضاع را در روش انصاف بیاند یا آن عاقله

که نحو جنیب بخارجه از روی صدق انکار تلافی نمود و بقوله حرکت
و تمهید و تقبیح و تحریف و تباها با جمله ما در مواد اینگونه امور سکون
داشتیم تا این عرفیه آن عاقله رسیدیم که ضرورت چند فقره مختصر در
مرقوم شد بپناه و کیر و کسرت بیهوشی نیز صاف نمودیم تحریر این شهر نوال
۱۲۳۳

هم مقام از قهر پادشاه
صفت الدوله نوشته

جناب صفت الدوله ملک چین میدانم که وقت سپاه کوشی پیش
روسیه انقدر اهل علم خوانند که وقت علف بند شو و علم در آید
دو وقت حرکت سپاه ایلات برسد و وظیفه ما همین است که هر چه برسیم
بشوریم با آن جناب خبر بفرستیم اخبار اینها ما همان است در درگاه
اطلاف خواصی دید آن کار را خواستیم بشود وقت گذشت و آه
برنید و نتوانستیم قلا با قشون و سپاه معتقد تا سر حد نخان برویم و بیستیم

از قله این کاغذ کار مکتب رسیده در روز عید قزل یومورتا بود که
در این وقت در مکتب نشسته که خدا خواسته منتهی این کاغذ ما برد
میکند خبرش در دریا با جناب خواهد رسید زودتر حرکت فرمایند
ایری حالا باز فکری که پیشرفت بشود باید انتخاب کنه قبل از آن
کار ابروان ایجاد یاتر درگاه رکبه و اگر مرکب هادین نخواهد
خواهد رسید بید زودتر حرکت فرمایند و کوچ بر کوچ تشریف پارینه
و اگر مسلح در حرکت باین زودی نمیدانند یا پاس و بهای بسلطنت
و جلال بخیر باین استیصال ممکن نمی شمارند یا فکر درستی ببلای حجاب
دادن دشمن مغرور گشتند و با دست و پاهای بفرستند اگر هر چه آنها
مخوانند دعم از لشکر یا ولایت میدانند هم مسلح صفت علی
میکنند هم از صاحب اختیار در آن جناب بین قدر کنه که ما
زنده ازین برنام فرستیم سلام

سواد خط مرقوم قایم مقام است بجز
موسیقی کلور نحو نوشته بود

برادر مستبد عالم روحی فدا در مغفله سار که مرقوم داشته بجز که
اگر مسح باروس کنیم باز همان ایچی و همان قشون و همان قوتنوها
و همان دعوی است مع شئی نغیر و اگر جنگ کنیم باز همان معرکه و همان
اشلاب و همان خوفات که دیدیم مع شئی نغیر حیرت و دیدیم که با این
همه بی خطور سلطه برویم و چگونه در مان این در فرماییم ناپه سلطه
فداه مبعی مستعد حجت حضرتی فرنگی خلافت بهین سیاق از جانب خود
صحتی داشت جواب گفتند در مع این جرت تا وقتی می شود در وقت
صاحب قشون و تو پنهان و تدارک شود در میان هم اگر صد مرز قشون
سواره و پیاده بی نظام باشد و نه قشون حساب نمی رسد صلوات
هو را قشون و تو پنجاه نظام و کوه بسته با کبکهای مابودت و کتبات

پخته در انبار بر وجهی قشون استعداد تدارک میداریم قشون کلا
بی نظام و بی سیر است و تو پنجاه نه با مضبوط و قورخانه نامر جو
حملات و روس بر سر شاکند یا کفیس تقویت شاکند یا عثمانی افغان
با شما را شاکت از بداند و اگر اینطور استعداد و منتهی روس با شما خواهد است
چیز نخواهد حجت کفیس خیزی غلبه داد و نفس در نخواهد کرد عثمانی غرضت
بجان ضریه از غلبه شد در ضمن مسح روس شرط غلبه خود که اگر روس
بشما متعرض شود با هر در جرت بر هم زده باشد در مان کفیس آن هم که
نه که مسح بهای بلای تکبیر مصاحبه روس بهتر از آن نیست که از مطر
ایچی بفرستند در ظرف دیگر سپاه علاق و لغز با پکان سلو نظام
بدید اگر از صبح افتر باز آن حسیا ط کینه این نفع سلو در آخر
داشت که الان بغض کرد در باقی عهد نامه از شما صلوات می کنند
خون است که با طرف علاقا خواهد شد اگر بدید پس حجت غلبه

تمام کردید آنکه همه این سپاهی را در این مملکت خود را بنواهند
با اگر کش این شعله تا در ایچلی شما در نظر بوزع است خرج آن سپاه
خبر با شما برسد تکلیف کند خلع شود فرمایند بکند در
باستعداد نیدر محتاط تر در فکر عالمه اضعیف که بر پند
قرضی که در جنگ شما نوبت برسانید از یقین تکلیف خلع که در

سواد خطایم مقام در شهرت

خود میگویم سی خان ارشد

برادری است پیشین و نام پاینده روحی فدایت این است که
پای کار آمدیم در خستیا و جنگ غمناک سپاه در زمان
که هر چه زود تر که بر تیرت چکله پتویج در باطلت
میکند اگر ایچلی تا از وقت رسد معطر خلع شد و معطل ایچلی
آن میوه که در دست خود است بر آنکه ایچلی تا از وقت رسد معطر

و معطل ایچلی بستان میوه که در دست خود است بر آنکه ایچلی تا از وقت رسد معطر
بسد معطله در دست و عثمان که کینه او امر که در باطلت بخلیس
پتویج بستاند ایچلی نزدیک معطر رسد مانع شود تا آن وقت
کار خود تمام کند تا ایچلی پتویج رسد اما بقی باید کرد سپاه
جنگ تمام کردن قشون و سپاه در این سره که اگر در گذر
کار بصره گذشت دست بر روی دست گذاریم شد که سفینه معطر
الذبح بشنیم رخ و شکست در دست معطر ایچلی تا در وقت
سپاه ایچلی رسیدن لادن هر سکه درجه که پیش از وقت تدارک
مکمله میسند با صطلو رسید خسته دست پای بزنند به تدارک
به نظام به معطل و به معطل ایچلی تا به سپاه که این نامه
در غم بر می توان ایمه حال تا وقت است در ایچلی بزرگ
جسبانیه دانش

بر او برساند نیز صلاح استخراجی که از پستویج و سایر بزبان
 روسیه کرده این است که هرگاه زود دست بچسبایم و قبل از صلح
 عشا نوزخ نبدی و پای تخت است این را به تقاب کنیم که با بقدر
 خوب خواهد گذشت و لایحه صلح شده فوخت هرگز از این رشته
 سردار داند به معنی هرگاه ثابت نشود شاه حسیب دار این قضیه
 بنده لایه بنای جلد ختم شد بهر اطرار مستم ختم کف در تفسیر وضع
 دلیل که همه روزه خوشی را با بطرف ختم داد در حالت و پستویج
 جلد ندارد و اگر ثابت شود شاه حسیب ندارد و چون حد را بنویسند
 شاه تسلط داشته و از غرض رنج این غوغا بر نیامده بهر اطرار در علم
 ختم و کلبوری با باد شاه بر می خیزد قشون و سپاهی است
 که هر طهرمان کافرمانی و بدعت ما را تپه کنه کلبور ^{الان}

متفق

مستقر سافو کو در صورتیکه مقصود شاه باشد از وقت بدید
 خواهد بود شاه نشو خبر نداشته و حاجت با یکدیگر بهر اطرار اول
 مستقر سافو ندارد و مقرر که چنانچه رود که اخصای ناب است
 با بعضی در میان طهر سانی شده پستویج را کابل پادند طوری
 نماند و در خط شو باز درستی در دست بچسبایم شو و این غایب ما
 در میان نیاید و تکلیف و صواب ایشان این است که همه شاه مراد
 محمد میرزا را با پستویج پستویج بفرستد من هم در کار
 بعد ما در تپه هستیم و بی از جانب شاه تفسیر باید از آنجا بیرون
 بهو است را به تقاب ما بر کردیم
 سواد خط فایم مقامت در بلخ
 میرزا موسی خان نوشته است
 بر آدم هرگاه من ناخوش میخیم حال روشه بجم و تفسیر برشته محکم کن

از قضایای کلیت چنان شده است و بگذرد طاری استبری بجهت که در
 بر حرکت بجهت این جهت شود استم کوهی تفسیر فرستاده بجهت برکت تسبیح
 بسیار بند بر دامن کرده گفته است این تانوی خیر خوا میهای پارچه
 من بوجه ولایت شادمانی گرفت باز پس دادم و پانته کرد و در
 کردم از ده که در معش کرد که پیردن رفتم که پاره
 هم خود منت خود را گرفت و صد هزار تان از که در خوبی
 گرفت و در ماه از موعده من که شسته خوی مع لازم بود که شرف
 پس داد امپراطور هر چه حوت خود را به اینج بچسباند و
 زنده اول در راه آهسته در میان کمر صفتا رگوا در نامها
 آه فعه بگوشش لگنه رگوبت شاه کلان سر سمانی
 بفرشته امپراطور بچگونگی سلاوتها صورت به کلان کوف
 این طرز جویش دادند حال هزار محبت جوی که کریا و ف

این طار عرض پا و اش کردند با وصف این حملت من سکوت
 کردم تا از دست خبر برسد به پنجم امپراطور بقاب ایچی خود که با این
 سخت کشنده هر چه حکم می کند هر چه حکم آید چنان خواهد که
 اشعار بقاب بر صفا دولت روس در ^{نشد از} _{الکلیه}

و محسنی بر ناسخ ها نماند

انقصه چون بر صفا این درین ^{همچون} _{نمای سدر کنه رسته استوار}
 با صده هزار شکر چن بطن ^{ببدرت} _{از ده کلان مبارک}
 با جاده بیکج ز تبریز نه ^{در جای} _{اوست و بجهت}

سنة ۱۲۴۳

و بعد از تسخیر لغنا بچگونگی شکر رویه پنجاه درت در تبریز نوشت
 بجهت در سیم شکر ربع شانزده تبریز شدند هر سیم شکر در
 المبارک پس از رضا لجه پروان رفتند

از مجربات حکیم کاغذ لاله طبرستان

باب هر در حیات و آن منقسم است بچند فصل فصل اول در تجویز
مستوی و منبجی و ناخوشی گرفت بھمال و قابض و بریزناخوشیا
حب قه و بھمال جوهر ایمون سه کدم کلک شکر کدم حب کرده مین
خراک است حب از برای گرفت کله شکر کدم رب انیسون کدم
حب نورد یا صبح و یا شام بخورد تا دهن لغاب دار شود اگر دهن لغاب
کند باز بخورد حب از برای بھمال کدم کند کبوج پنج کدم
پنج کدم کوبیده قاطی کرده چھپر حب ساقه روزی سه عدد تا
عدد سیران خور حب رویند قاطی در بھمال بعد از اطمینان
از سہ رویند چینی پت کدم تر یک کدم از زده حب کرده یا صبح
شام و یا ظهر بخورد حب از برای اورا رطبت رویند چینی

